



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

مطالبت حضرت



نگارخانه
طوبی ادا اولی
و ابصرین

نگارخانه نو به مدارک اهل سنت در باره عصمت حدیث و حضور به خانه وحی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مظلومیت حضرت زهرا علیهاالسلام : غصب فدک و هجوم به خانه ی وحی در اسناد معتبر اهل سنت و پاسخ به چند شبهه ی فاطمی

نویسنده:

حسین قربانی دامناپی

ناشر چاپی:

نشر بید

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۲	مظلومیت حضرت زهرا علیها السلام : غضب فدک و هجوم به خانه ی وحی در اسناد معتبر اهل سنت و پاسخ به چند شبهه ی فاطمی
۱۲	مشخصات کتاب
۱۳	اشاره
۱۴	تقدیم به:
۱۵	اشاره
۱۸	فهرست
۲۶	مقدمه
۲۸	پیشگفتار
۳۰	بخش اول: جایگاه و منزلت حضرت زهرا سلام الله علیها
۳۰	اشاره
۳۱	یکم: حضرت زهرا علیها السلام سرور زنان اهل بهشت
۳۲	دوم: حضرت زهرا علیها السلام یکی از چهار زن برتر بهشت
۳۲	سوم: حضرت زهرا علیها السلام پاره ی جان رسول خدا صلی الله علیه و آله
۳۲	چهارم: خشنودی و غضب خدا با خشنودی و غضب حضرت زهرا علیها السلام
۳۳	پنجم: هم مکان با رسول خدا صلی الله علیه و آله در قیامت
۳۳	ششم: اعتراف عایشه به فضائل حضرت زهرا علیها السلام
۳۳	اشاره
۳۳	۱- استقبال بی نظیر پیامبر صلی الله علیه و آله از حضرت زهرا علیها السلام
۳۵	۲- برترین شخص بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله
۳۵	۳- راستگوترین شخص بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله
۳۷	بخش دوم: تحریف و سانسور حقایق
۳۷	اشاره
۳۸	ذهبی: شایسته است روایات مطاعن صحابه پنهان یا نابود شوند

- ۳۸ مرکز فتوای اسلام وب: بر ما واجب است که از اختلافات صحابه سخن نگوئیم
- ۴۰ حيله گر
- ۴۰ ابن حجر هیثمی: واجب است از بیان مشاجرات بین صحابه پرهیز شود
- ۴۱ ابن صلاح: بیان مشاجرات بین صحابه، از نقاط ضعف کتب شناخت صحابه است
- ۴۱ معلمی یمانی: اگر روایتی مخالف با مذهب اهل سنت باشد، علمای ایشان آن را تحریف می کنند
- ۴۲ آتش زدن روایات مطاعن صحابه توسط سلام بن ابی مطیع
- ۴۲ دستور احمد بن حنبل به آتش زدن روایات مطاعن صحابه
- ۴۲ روایت یکم:
- ۴۲ روایت دوم:
- ۴۳ روایت سوم:
- ۴۳ احادیث عبد الرزاق در مطاعن صحابه که نوشته نشد
- ۴۴ روایاتی در مطاعن معاویه که توسط عالمان اهل سنت پاره شد
- ۴۴ کتاب دو جلدی یکی از حافظان بزرگ اهل سنت در مطاعن ابوبکر و عمر
- ۴۶ راوی ثقه ای که به خاطر نقل روایات مطاعن شیخین، مطرود می شود
- ۴۷ بخش سوم: غضب فدک و پیامدهای آن
- ۴۷ اشاره
- ۴۸ بحث اول: فدک، ملک شخصی پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است
- ۴۸ اشاره
- ۴۸ قاسم بن سلام و ابن زنجویه
- ۵۰ محمد بن جریر طبری
- ۵۱ بحث دوم: رسول خدا صلی الله علیه و آله در زمان حیاتشان فدک را به حضرت زهرا علیها السلام بخشیدند
- ۵۱ اولاً:
- ۵۱ اشاره
- ۵۱ سند اول:
- ۵۱ اشاره
- ۵۹ پاسخ به جرح های علمای اهل سنت بر عطیه

۶۱	سند دوم:
۶۱	سند سوم:
۶۲	ثانیا:
۶۲	سند اول:
۶۲	سند دوم:
۶۵	سند سوم:
۶۵	سند چهارم:
۶۷	سند پنجم:
۶۸	بحث سوم: حضرت زهرا علیها السلام فدک را از پیامبر به ارث بردند
۶۸	اشاره
۷۲	مطالبه فدک به همراه عباس بن عبد المطلب
۷۲	مطالبه فدک به همراه حضرت علی علیه السلام و استدلال ایشان به آیات قرآن
۷۳	مطالبه ی فدک توسط حضرت علی علیه السلام و عباس و دروغگو دانستن ابوبکر و عمر
۷۵	بحث چهارم: پیشگویی غصب فدک توسط رسول خدا صلی الله علیه و آله
۷۶	بحث پنجم: ماجرای فدک از نگاهی دیگر
۷۶	اشاره
۷۶	اول:
۷۸	دوم:
۷۸	سوم:
۸۰	چهارم:
۸۰	پنجم:
۸۳	ششم:
۸۷	بخش چهارم: سیره ی تند عمر بن خطاب در برخورد با زنان
۸۷	اشاره
۸۸	مورد یکم: عمر خواهرش را کتک زد
۸۸	مورد دوم: عمر، زنان سوگوار را در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله کتک زد

- مورد سوم: عمر، خواهر ابوبکر و دیگر زنانی را که در خانه عایشه جمع شده بودند، کتک زد ۸۹
- مورد چهارم: عمر، زنانی را که در خانه ی ام المومنین میمونه جمع شده بودند، کتک زد ۹۰
- مورد پنجم: عمر زنش را نیمه شب کتک زد ۹۱
- مورد ششم: عمر کنیزها را به خاطر داشتن حجاب کتک می زد ۹۱
- مورد هفتم: سقط جنین از ترس عمر ۹۲
- مورد هشتم: ادرار کردن زن از ترس عمر ۹۳
- بخش پنجم: هجوم به خانه ی حضرت زهرا سلام الله علیها ۹۵
- اشاره ۹۵
- سیره ی سیاسی عمر بن خطاب در برخورد با مخالفین ۹۶
- آغاز ماجرای هجوم ۹۸
- زمان و کیفیت وقوع ماجرا ۹۸
- ادامه ماجرا ۹۹
- تهدید به آتش زدن خانه ی حضرت زهرا علیها السلام ۱۰۱
- اشاره ۱۰۱
- روایت اول: ۱۰۱
- اشاره ۱۰۱
- تصحیح روایت توسط علمای مکتب سقیفه ۱۰۲
- تحریف روایت توسط علمای اهل سنت ۱۰۴
- حضور اسلم (راوی ماجرا) در واقعه ی هجوم ۱۰۶
- اعتراف علمای اهل سنت به دلالت این روایت ۱۰۸
- روایت دوم: ۱۱۱
- روایت سوم: ۱۱۴
- روایت چهارم: ۱۱۷
- هتک حرمت صورت می گیرد ۱۲۵
- اشاره ۱۲۵
- روایت اول: ۱۲۵

- روایت دوم: ۱۲۷
- روایت سوم: اعتراف تابعی و امام اهل سنت، ابو الأسود ۱۲۸
- روایت چهارم: اعتراف تابعی و امام اهل سنت، عامر شعبی ۱۳۰
- روایت پنجم: اعتراف امام و دریای علم اهل سنت، سعید بن کثیر بن عقیل (از اساتید بخاری و مسلم) ۱۳۲
- روایت ششم: اعتراف ابوبکر و اظهار پشیمانی اش از هجوم ۱۳۶
- سند اول: ۱۳۶
- اشاره ۱۳۶
- توثیق علوان بن داود البجلی ۱۳۸
- ردی بر تضعیفات علوان بن داود ۱۴۰
- بحثی در معنای حدیث منکر و منکر الحدیث ۱۴۳
- سند دوم: ۱۴۷
- اشاره ۱۴۷
- اول: روایت ابن عساکر ۱۴۷
- دوم: روایت مهنا بن یحیی شامی (متوفای ۲۴۸ هـ) ۱۴۸
- سوم: روایت ابن قیّم جوزیه ۱۴۸
- پاسخ به شبهه ی تدلیس لیث بن سعد ۱۴۸
- سند سوم: ۱۵۰
- اشاره ۱۵۰
- تصحیح و تحسین این حدیث توسط علمای اهل سنت ۱۵۰
- اشاره ۱۵۰
- ۱- سعید بن منصور متوفای ۲۲۷ هـ ۱۵۰
- ۲- ضیاء الدین المقدسی الحنبلی متوفای ۶۴۳ هـ ۱۵۱
- ۳- محمد رشید رضا متوفای ۱۳۵۴ هـ ۱۵۱
- تحریف روایت توسط علمای اهل سنت ۱۵۲
- اشاره ۱۵۲
- ۱- ابو عبید القاسم بن سلام متوفای ۲۲۴ هـ ۱۵۲

- ۱۵۴ ----- ۲- ابو عبد الله حاكم نيشابورى متوفى ۴۰۵ هـ -----
- ۱۵۴ ----- ۳- ابو نعيم اصفهاني متوفى ۴۳۰ هـ -----
- ۱۵۵ ----- حضرت محسن عليه السلام سقط شد -----
- ۱۵۵ ----- اشاره -----
- ۱۵۶ ----- اصل سقط شدن حضرت محسن عليه السلام -----
- ۱۵۶ ----- اشاره -----
- ۱۵۶ ----- ۱- ابن عبد البر متوفى ۴۶۳ هـ -----
- ۱۵۶ ----- ۲- شمس الدين ذهبى متوفى ۷۴۸ هـ -----
- ۱۵۶ ----- ۳- ابو الحجاج يوسف المزي متوفى ۷۴۲ هـ -----
- ۱۵۷ ----- ۴- عبد الرحمن بن عبد السلام الصفوري متوفى ۸۹۴ هـ -----
- ۱۵۷ ----- ۵- جمال الدين يوسف المقدسى المشهور به ابن المبرد متوفى ۹۰۹ هـ -----
- ۱۵۷ ----- ۶- جلال الدين عبدالرحمن بن ابى بكر سيوطى متوفى ۹۱۱ هـ -----
- ۱۵۸ ----- سقط شدن حضرت محسن عليه السلام در هنگام هجوم -----
- ۱۵۸ ----- اشاره -----
- ۱۵۸ ----- ۱. ابراهيم بن سيار نظام المعتزلى متوفى ۲۳۱ هـ -----
- ۱۶۰ ----- ۲- ابن قتيبه دينورى متوفى ۲۷۶ هـ -----
- ۱۶۱ ----- ۳- ابوبكر بن ابى دارم متوفى ۳۵۲ هـ -----
- ۱۶۵ ----- ۴- ابو جعفر النقيب متوفى ۶۱۳ هـ -----
- ۱۶۶ ----- ۵- ابراهيم بن محمد الجوينى متوفى ۷۲۲ هـ -----
- ۱۷۰ ----- بخش ششم: پاسخ به چند شبهه متداول -----
- ۱۷۰ ----- اشاره -----
- ۱۷۱ ----- شبهه اول: چرا شيعة تا چند سال قبل، از شهادت دختر رسول خدا عيله توسط عمر خير نداشته و.... -----
- ۱۷۲ ----- شبهه دوم: مى گویند نام جنینی که سقط شد محسن ایلام بوده. عرب کی و.... -----
- ۱۷۴ ----- شبهه سوم: عمر از داخل مسجد به سوی کجا به راه افتاد و علی عليه السلام را از کجا به کجا کشان آوردند؟! -----
- ۱۷۷ ----- شبهه چهارم: علی عليه السلام که شیر خدا و اسد الله الغالب بود و -----
- ۱۸۴ ----- شبهه پنجم: چرا حضرت علی عليه السلام اسامی سه تن از فرزندان را ابوبکر، عمر و عثمان گذاشتند؟ -----

شبهه ششم: چرا حضرت علی علیه السلام دخترشان ام کلثوم را به عمر دادند؟ ۱۹۵

شبهه هفتم: چرا اهل بیت علیهم السلام مادام العمر به کشته شدن حضرت زهرا علیها السلام به دست عمر اشاره ای نکردند؟ ۲۰۴

منابع و مأخذ ۲۱۱

معرفی کتاب «امتداد رسالت» تألیف همین نویسنده ۲۳۲

درباره مرکز ۲۳۳

مظلومیت حضرت زهرا علیهاالسلام : غصب فدک و هجوم به خانه ی وحی در اسناد معتبر اهل سنت و پاسخ به چند شبهه ی فاطمی

مشخصات کتاب

سرشناسه: قربانی دامناپی، حسین، ۱۳۷۳ -

عنوان و نام پدیدآور: مظلومیت حضرت زهرا علیهاالسلام : غصب فدک و هجوم به خانه ی وحی در اسناد معتبر اهل سنت و پاسخ به چند شبهه ی فاطمی / نویسنده حسین قربانی دامناپی.

مشخصات نشر: تهران: نشر بید، ۱۳۹۸.

مشخصات ظاهری: ۱۸۴ ص.

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۹۱۸-۴۹-۷

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

یادداشت: کتابنامه.

موضوع: فاطمه زهرا (س)، ۸؟ قبل از هجرت - ۱۱ق. -- سرگذشتنامه

موضوع: Fatimah Zahra, The Saint -- Biography

موضوع: فاطمه زهرا (س)، ۸؟ قبل از هجرت - ۱۱ق. -- احادیث اهل سنت

موضوع: (Fatimah Zahra, The Saint -- Hadiths (Sunnite)

موضوع: فاطمه زهرا (س)، ۸؟ قبل از هجرت - ۱۱ق. -- پرسش ها و پاسخ ها

موضوع: Fatimah Zahra, The Saint -- Questions and answers

موضوع: فدک (عربستان سعودی)

موضوع: (Fadak (Saudi Arabia)

رده بندی کنگره: BP۲۷/۲

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۷۳

شماره کتابشناسی ملی: ۵۸۶۱۰۰۲

ص: ۱

اشاره

تقدیم به:

حضرت فاطمه زهرا علیها السلام که تا پای جان ، پای ولایت ایستادند و با دستگاه طاغوت مبارزه کردند و تا روز قیامت ، حق را از باطل تمییز دادند و حجت را بر همگان تمام نمودند.

ص: ۲

مظلومیت حضرت زهرا علیها السلام

غصب فدک و هجوم به خانه ی وحی در اسناد معتبر اهل سنت و پاسخ به چند شبهه ی متداول

نویسنده: حسین قربانی دامناپی

انتشارات بید

تهران، ۱۳۹۸

ص: ۳

سرشناسه: قربانی دامناپی، حسین، ۱۳۷۳ -

عنوان و نام پدیدآور: مظلومیت حضرت زهرا علیها السلام: غصب فدک و هجوم به خانه ی وحی در اسناد معتبر اهل سنت و پاسخ به چند شبهه ی فاطمی / نویسنده حسین قربانی دامناپی.

مشخصات نشر: تهران: نشر بید، ۱۳۹۸.

مشخصات ظاهری: ۱۸۴ ص.

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۹۱۸-۴۹-۷

وضعیت فهرست نویسی: فیا

یادداشت: کتابنامه.

موضوع: فاطمه زهرا (س)، ۸؟ قبل از هجرت - ۱۱ق. -- سرگذشتنامه

موضوع: Fatimah Zahra, The Saint -- Biography

موضوع: فاطمه زهرا (س)، ۸؟ قبل از هجرت - ۱۱ق. -- احادیث اهل سنت

موضوع: Fatimah Zahra, The Saint -- Hadiths (Sunnite)

موضوع: فاطمه زهرا (س)، ۸؟ قبل از هجرت - ۱۱ق. -- پرسش ها و پاسخ ها

موضوع: Fatimah Zahra, The Saint -- Questions and answers

موضوع: فدک (عربستان سعودی)

موضوع: Fadak (Saudi Arabia)

رده بندی کنگره: BP۲۷/۲

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۷۳

شماره کتابشناسی ملی: ۵۸۶۱۰۰۲

تهران ، میدان انقلاب ، خیابان کارگر جنوبی ، کوچه مهدی زاده ، شماره ۲۷ ، واحد ۱۲

تلفن : ۰۹۰۲۴۸۶۸۹۵۶ - ۶۶۴۷۹۶۱۵ - ۶۶۴۳۵۶۳۷

مظلومیت حضرت زهرا سلام الله علیها

نویسنده: حسین قربانی دامناپی

صفحه آرایی: حسین قربانی دامناپی

طراحی جلد: محمد کاویاری و دیگران

چاپ اول: ۱۳۹۸ شمارگان: ۵۰۰ نسخه ناشر: بید

شابک: ۷-۴۹-۶۹۱۸-۶۲۲-۹۷۸

قیمت: ۳۵۰۰۰ تومان

کلیه حقوق چاپ و نشر این کتاب برای مولف محفوظ است.

« امانتی که به من سپرده بودی بر گردانده شد، و به صاحبش رسید، از این پس اندوه من جاودانه، و شبهایم،

شب زنده داری است، تا آن روز که خدا خانه زندگی تو را برای من برگزیند.

الا

به زودی دخترت تو را آگاه خواهد ساخت که امت تو چگونه در ستمکاری بر او اجتماع کردند، از فاطمه (سلام الله علیها) پرس، و احوال اندوهناک ما را از او خبر گیری که هنوز روزگاری سپری نشده، و یاد تو فراموش نگشته است.» (۱)

این ها سخنان امیر المومنین (علیه السلام) به هنگام خاکسپاری پاره ی جان رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم)، حضرت زهرا (سلام الله علیها) است که فدکش غصب شد، حریم خانه اش هتک حرمت شد، محسنش سقط گردید و چنان کتکی از مهاجمین خورد که مدتی بعد، در اثر آن به شهادت رسید.

ص: ۱۳

۱- [۱] الکافی - ط الاسلامیه ، ج ۱ ص ۴۵۸ - ۴۵۹ سایت کتابخانه مدرسه فقاقت / فلقد اشجعت الوديعه وأخذت الرهيته أما زنی قزم ومما لیلی ممتد إلى أن یختار الله لی دارک التي أنت بها مقيم سبک اک بتضافر أمتک علی هضمها أخفها الشوال واخبرها الحال هذا ولم یطل العهد ولم یخل من ال از علمای بزرگ و معاصر اهل سنت نیز، محمد متولی شعراوی این مطلب را در تفسیرش آورده است: تفسیر الشعراوی، ج ۱۹ ص ۱۱۸۳۱ سایت شامله / ونذکر هنا إن الإمام علی رضی الله عنه حينما ذهب لیدفن فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم رضی الله عنها وقف عند قبر رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) وقال: ... هذا وستخبرک ابنتک عن حال أمتک وتضافرها علی هضمها ... أضغها السؤال، واستخبرها الحال، هذا ولم یطل منك العهد، ولم یخل منك الذکر.

قضیه ی تلخ فاطمیه، ارتباطی ناگسستنی با باورهای عقیدتی شیعه و سنی دارد، به طوری که اگر کسی بخواهد درباره ی سر منشأ افتراق امت و پیدایش مذاهب مختلف اسلامی تحقیق کند، بی گمان به سقیفه و پیامدهای آن برخورد خواهد نمود که مهمترین آن ها، قضیه ی مظلومیت حضرت فاطمه زهرا (سلام الله علیها) می باشد.

در حقیقت، فاطمیه نقطه ای است که جبهه ی حق و باطل امت اسلام را از هم تمیز می دهد و از این رو اهمیت فوق العاده ای در مباحث کلامی فرق و مذاهب اسلامی دارد.

در کتاب حاضر ابتدا مختصری در باره ی جایگاه رفیع حضرت زهرا (سلام الله علیها) در روایات معتبر اهل سنت سخن گفته ایم و سپس در بخش های دیگر کوشیده ایم مظلومیت آن حضرت در قضایای غصب فدک و هجوم به خانه شان را از باب قاعده ی الزام (۱)، به طور مستدل از روایات معتبر و اقوال علمای بزرگ اهل سنت اثبات نماییم و در نهایت در بخش پایانی، به مهم ترین شبهات مطرح شده در این باره پاسخ داده ایم.

نا گفته نماند که در تألیف این کتاب، از کتاب «مظلومیت برترین بانو» اثر آیت الله محقق سید علی حسینی میلانی (دام ظلّه) و مقالات سایت حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) ایده گرفته و استفاده کرده ایم.

امید است که این اثر، موجب جلب خشنودی حضرت صدیقه طاهره (سلام الله علیها) گردد.

راه های ارتباط با نویسنده:

Vesayat@gmail.com

ID:@Vesayat

ص: ۱۴

۱- [۱] از علمای بزرگ اهل سنت، ابن حزم اندلسی (متوفای ۵۴۸ هـ) می گوید: معنا ندارد که در برابر شیعیان به روایات خودمان احتجاج کنیم؛ زیرا آنها ما را تصدیق نمی کنند. همچنین معنا ندارد که آنان به روایاتشان که ما تصدیق نمی کنیم، احتجاج کنند؛ بلکه واجب است طرفین نزاع، آنچه را که طرف مقابل تصدیق می کند به عنوان حجت، برای او اقامه کنند.» الفصل فی الملل ج ۴ ص ۷۸-لا- معنی لاحتجاجنا علیهم بروایاتنا فهم لا یصدقونا ولا معنی لاحتجاجهم علینا بروایاتهم فنحن لا نصدقها وإنما یجب أن یحتج الخصوم بعضهم علی بعض بما یصدقه الذی تقام علیه الحججه به

دی ماه ۱۳۹۱ هـ ش بود که کتابی با عنوان «النصوص»، بیش از پانصد دلیل روشن بر ولایت حضرت علی (علیه السلام) از منابع اهل سنت» در فضای مجازی تبلیغ میشد. با مطالعه ی آن کتاب و سپس مطالعه ی ده ها کتاب مشابه به زبان فارسی، به خلأ مهمی پی بردم و آن این بود که به بحث اعتبار سند روایات چندان بها داده نمیشود، در حالی که با ظهور محققانی چون محمد ناصرالدین البانی در چند دهه ی اخیر که حتی بسیاری از روایات صحاح سته نیز از تیغ تضعیفشان در امان نماند، عملاً دوره ی کتاب هایی مانند المراجعات و شب های پیشاور به سر رسیده و می بایست کتاب ها بروز رسانی شوند. خط دیگر این بود که دستیابی به مصادر کتب فارسی برای عموم بسیار سخت بود؛ چرا که این کتاب ها فاقد متون عربی مدارک بودند و پیدا کردن مدارک از روی منابع و مآخذ برای ایشان عملاً ناشدنی بود؛ لذا تصمیم به تألیف کتابی گرفتم که این دو خط مهم را پر نماید.

در رابطه با بررسی استاد روایات و اثبات اعتبار آن ها، چند کار مهم انجام دادیم: ۱. جمع آوری نظر محققین علمای عامه در مورد سند روایات مورد استدلال.

۲. استناد به بررسی های سندی و احکام برنامه ی معتبر جوامع الکلم (۱).

ص: ۱۵

۱- [۱] این برنامه که حاصل کار گروهی ۳۵۰ محقق حدیث شناس عامه به مدت ۳۰ سال است، از امکاناتی نظیر ارائه ی درجه ی راویان، احوال، شیوخ و تلامیذ آن ها، بررسی اسناد روایات و ارائه ی حکم آنها برخوردار است و آن را وزارت اوقاف کشور قطر و سایت اسلام وب که از سایت های مرجع و مرکزی وهابیت است، تولید کرده اند.
/http://gk.islamweb.net:۸۰۸۰

۳. ارائه‌ی همه‌ی طرق یک روایت با توجه به این قاعده که تعدد طرق موجب تقویت سند می‌شود. (۱)

۴. بررسی جامع، کامل و دقیق رجالی در موارد بحث برانگیز و اختلافی.

جهت سهولت دستیابی به مصادر نیز کارهای ذیل را انجام دادیم:

۱. منطبق کردن مدارک با برنامه‌ی معتبر الجامع الکبیر، ساخت اهل سنت.

۲. در مواردی که کتاب مورد استدلال ما در برنامه‌ی الجامع الکبیر نبود، مدارک را با سایت رسمی کتابخانه مکتبه شامله منطبق کردیم.

۳. در مواردی هم که کتاب مورد استدلال ما نه در برنامه‌ی الجامع الکبیر بود و نه در سایت مکتبه شامله، مدارکمان را با نسخه‌ی الکترونیکی pdf منطبق کردیم تا همچنان خواننده‌ی کتاب با داشتن یک رایانه و اینترنت، بتواند صحت مدارک را بررسی کند.

ناگفته نماند که کتاب پیش رو در حقیقت تنها قسمتی از یک فصل کتاب جامع و قطوری است که تألیف کرده ایم.

در پایان از تمام کسانی که به نحوی در به چاپ رسیدن کتاب کمک کردند و مؤسسه‌ی تحقیقاتی حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف و به خصوص آیت الله سید محمد حسینی قزوینی و اساتید محترم حجج الاسلام دکتر محمد جواد ابوالقاسمی و استاد سید محمد یزدانی حفظهم الله که سال‌ها توفیق شاگردی ایشان را در پای درس شبکه‌ی جهانی ولایت داشتیم، تشکر و قدر دانی می‌کنم.

ص: ۱۶

۱- [۱] ابن تیمیه، شیخ الاسلام وهابیان، می‌گوید: «زیادی و تعدد طرق نقل حدیث، برخی، برخی دیگر را تقویت می‌کند تا اینکه علم به صدور آن حدیث حاصل می‌شود؛ اگرچه راویان آن، فاسق و فاجر باشند.» کتب و رسائل و فتاوی شیخ الإسلام ابن تیمیه ج ۱۸، ص ۲۶ تعدد الطرق و کثرتها یقوی بعضها بعضا حتی قد یحصل العلم بها ولو کان الناقلون فجارا فساقا بدر الدین عینی نیز می‌نویسد: «نوری در شرح مهذب گفته است: اگر روایتی با سندهای گوناگون نقل شود، ولی برخی از راویان آن ضعیف باشند، باز هم به آن احتجاج می‌شود. افزون بر این که ما می‌گوییم: تعدادی حدیث از صحابه و از راههای گوناگونی نقل شده است که برخی از آن برخی دیگر را تقویت می‌کنند؛ اگرچه هریک از آن احادیث، ضعیف باشند.» عمده القاری ج ۳، ص ۳۰۷ وقال النووی فی شرح المهذب: إن الحدیث إذا روی من طرق ومفرداتها ضعاف یحتج به، علی أن نقول: قد شهد المذهبنا عده أحادیث من الصحابه بطرق مختلفه کثیره یقوی بعضها بعضا، وإن کان کل واحد ضعیفا

آیات و روایات بسیاری در شناساندن حضرت زهرا (سلام الله علیها) به عنوان برترین بانوی اسلام و بلکه برترین بانوی همه ی زمان ها از جانب خدا و رسول (صلی الله علیه و آله وسلم) صادر شده است، تا جایی که بعضی از علمای شیعه و سنی کتاب های جداگانه ای برای جمع آوری فضائل آن حضرت نوشته اند.

از جمله ی آن فضائل، می توان به سوره های کوثر و انسان، آیات مباهله (۱)، تطهیر (۲) و مودت (۳) و احادیث تقلین (۴)، سفینه (۵) و امان (۶) اشاره کرد؛ اما از آنجایی که موضوع این کتاب، فضائل حضرت زهرا (سلام الله علیها) نیست، تنها به چند مورد از روایات معتبر اهل سنت در شناساندن جایگاه آن حضرت اشاره می کنیم تا همگان دقت کنند که فدک از چه کسی غصب شد و به خانه ی چه کسی هجوم برده شد و

ص: ۱۷

۱- [۱] آل عمران: ۶۱

۲- [۲] احزاب: ۳۳

۳- [۳] شوری: ۲۳

۴- [۴] وصیت به هدایت جستن از اهل بیت علیهم السلام

۵- [۵] کشتی هدایت بودن اهل بیت علیهم السلام

۶- [۶] مایه ی امنیت بودن اهل بیت علیهم السلام برای اهل زمین

بخاری در صحیحش از عایشه روایت کرده است که گفت:

«فاطمه (علیها السلام) همانند راه رفتن پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) راه می رفت؛ پس پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمودند: مرحبا به دخترم، سپس در طرف راستش یا چپش نشاند، سپس رازی را به ایشان فرمودند و فاطمه (علیها السلام) گریه کردند. من به ایشان گفتم: برای چه گریه می کنی؟ سپس پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) رازی را به ایشان فرمودند؛ پس فاطمه (سلام الله علیها) خندیدند. من گفتم: روزی مانند امروز ندیدم که شادی اینقدر نزدیک اندوه باشد. پس، از آنچه رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) می فرموده بود، از ایشان سؤال کردم. فرمود: راز رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) را افشا نمی کنم؛ تا اینکه پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) وفات یافتند، پس من از فاطمه (سلام الله علیها) درباره ی آن رازها سؤال کردم. فرمود: به من این راز را فرمودند که جبرئیل علایم در هر سال یکبار قرآن را بر ایشان عرضه می کند، اما برای من در هر سال دوبار آن را عرضه می کند و من آن را نمی بینم؛ چرا که اجلم فرا می رسد و فرمود: تو اولین نفر از اهل بیت هستی که به من ملحق می شوی، پس من گریه کردم، سپس فرمودند: آیا راضی نمی شوی که سرور زنان اهل بهشت یا زنان مومن باشی؟ پس من به خاطر آن خندیدم.» (۱) بخاری در جای دیگر بابی باز کرده با عنوان:

باب فضائل نزدیکان رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) و فضیلت فاطمه (سلام الله علیها) دختر پیامبر علق و پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود: فاطمه سلام الله علیها سرور زنان اهل بهشت است.» (۲)

ص: ۱۸

۱- [۱] صحیح البخاری ج ۳ ص ۱۳۲۶ ح ۳۴۲۶ عن عائشه رضی الله عنها قالت اقبلت فاطمه تمشی كأن مشيتها مشی النبی صلی الله علیه وسلم فقال النبی صلی الله علیه وسلم مرحبا بابتی ثم اجلسها عن یمنه أو عن شماله ثم أسر إليها حدیثا فبکت فقلت لها لم تبکین ثم أسر إليها حدیثا فضحکت فقلت ما رأیت کالیوم فرحا أقرب من حزن فسألتهما عما قال فقالت ما کنت الأفشی سر رسول الله صلی الله علیه وسلم حتی قبض النبی صلی الله علیه وسلم فسألتهما فقالت أسر إلى إن جبریل کان یعارضنی القرآن کل سنه مره وإنه یعارضنی العام مرتین ولا أراه إلا حضر أجلي وإنک أول أهل بیتی لحاقا بی فبکیت فقال أما ترضین أن تكونی سیده نساء أهل الجنه أو نساء المؤمنین فضحکت لذلك

۲- [۲] صحیح البخاری ج ۳ ص ۱۳۶۰ باب مناقب قرابه رسول الله صلی الله علیه وسلم ومنقبه فاطمه علیها السلام بنت النبی صلی الله علیه وسلم وقال النبی صلی الله علیه وسلم فاطمه سیده نساء أهل الجنه

دوم: حضرت زهرا علیها السلام یکی از چهار زن برتر بهشت

محمد ناصرالدین البانی حدیث یکی از چهار زن برتر بهشت بودن حضرت فاطمه سلام الله علیها را در زمره ی احادیث صحیح آورده است.

« برترین زنان اهل بهشت: خدیجه دختر خویلد علی، فاطمه سلام الله علیها دختر محمد علی، مریم دختر عمران علی و آسیه دختر مزاحم همسر فرعون هستند(۱)».

سوم: حضرت زهرا علیها السلام پاره ی جان رسول خدا صلی الله علیه و آله

طبق روایاتی که بخاری و مسلم نقل کرده اند، حضرت زهرا علیها السلام پاره ی وجود رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) بودند. روایت بخاری:

رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمودند: فاطمه سلام الله علیها پاره ای از وجود من است؛ هر کس او را به خشم آورد، من را

خشمگین کرده است.»(۲)

روایت مسلم:

رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمودند: فاطمه سلام الله علیها پاره ای از وجود من است؛ هر چه او را بیازارد، من را آزار می دهد.»(۳)

چهارم: خشنودی و غضب خدا با خشنودی و غضب حضرت زهرا علیها السلام

طبرانی و حاکم نیشابوری روایت کرده اند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) به حضرت فاطمه (سلام الله علیها) فرمودند: خداوند با غضب تو غضبتاک می شود و با رضایت تو راضی می شود.»(۴)

ص: ۱۹

۱- [۱] سلسله الأحادیث الصحیحه، ج ۴ ص ۱۳ ح ۱۵۰۸ سایت شامله / افضل نساء أهل الجنة خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد و مریم بنت عمران و آسیه بنت مزاحم امراه فرعون

۲- [۲] صحیح البخاری ج ۳ ص ۱۳۷۴ ح ۳۵۵۶ أن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال فاطمه بضعه منی فمن أغضبها أغضبنی.

۳- [۳] صحیح مسلم ج ۴ ص ۱۹۰۳ ح ۲۴۴۹ قال رسول الله صلی الله علیه وسلم إنما فاطمه بضعه منی يؤذینی ما آذاها.

۴- [۴] قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لفاطمه رضی الله عنها أن الله یغضب لغضبک ویرضی لرضاک

این روایت را حاکم (۱)، زرقانی (۲) و حمدی السلفی (محقق کتاب طبرانی) (۳) تصحیح کرده اند و سیوطی (۴) و هیشمی (۵) نیز تحسین کرده اند.

پنجم: هم مکان با رسول خدا صلی الله علیه و آله در قیامت

حاکم نیشابوری با سندی که خودش و ذهبی آن را تصحیح نموده اند، از ابو سعید خدری روایت کرده است که گفت:

« پیامبر عنه به دیدار فاطمه (سلام الله علیها) آمد و فرمود: همانا من و تو و این شخصی که این جا خوابیده است؛ یعنی

علی (علیه السلام) و این دو، یعنی حسن و حسین (علیهما السلام)، در روز قیامت در یک مکان هستیم.» (۶)

ششم: اعتراف عایشه به فضائل حضرت زهرا علیها السلام

اشاره

جالب است که عایشه طبق روایاتی که اهل سنت با سند معتبر از او نقل کرده اند، به فضائل بی نظیر حضرت زهرا (سلام الله علیها) اعتراف کرده است که چند مورد را ذکر می کنیم:

۱- استقبال بی نظیر پیامبر صلی الله علیه و آله از حضرت زهرا علیها السلام

حاکم نیشابوری با سندی که خودش و ذهبی آن را تصحیح نموده اند، از عایشه روایت کرده است که گفت:

هیچ کس را در سخن و حدیث، شبیه تر از فاطمه (سلام الله علیها) به پدرش ندیدم و هرگاه نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) می آمد، ایشان عیله برای او مکان را می گشود؛ پس بر می خاست، به سویش می رفت، دست او را می گرفت و میبوسید

ص: ۲۰

-
- ۱- [۱] المستدرک علی الصحیحین ج ۳ ص ۱۶۷ ح ۴۷۳۰ قال الحاکم: هذا حدیث صحیح الإسناد
 - ۲- [۲] شرح الزرقانی علی المواهب اللدنیه، ج ۴ ص ۳۳۱ سایت شامله / قال الزرقانی: أخرجه الطبرانی فی الأوسط بسند صحیح علی شرط الشیخین
 - ۳- [۳] المعجم الکبیر ج ۱ ص ۱۰۸ ح ۱۸۲ پی دی اف / قال حمدی السلفی: هذا حدیث صحیح الإسناد
 - ۴- [۴] الثغور الباسمه، ص ۵۵ فایل سایت شامله / قال السیوطی: أخرج الطبرانی بسند حسن
 - ۵- [۵] مجمع الزوائد ج ۹ ص ۲۰۳ قال الهیثمی: رواه الطبرانی وإسناده حسن

٦- [٦] المستدرک علی الصحیحین ج ٣ ص ١٤٧ ح ٤٦٦٤ ثنا أبو سعید الخدری رضی الله عنه أن النبی صلی الله علیه وسلم دخل علی فاطمه رضی الله عنها فقال أنى وإیاک وهذا النائم یعنی علیا وهما یعنی الحسن والحسین لفی مکان واحد یوم القیامه هذا حدیث صحیح الإسناد ولم یخرجاه

۲- برترین شخص بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله

طبق روایت صحیح السندی که اهل سنت نقل کرده اند، عایشه اعتراف می کند که حضرت زهرا (سلام الله علیها)

افضل امت بعد از رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) بودند.

ابن حجر عسقلانی می نویسد:

عمرو بن دینار از عایشه نقل کرده است که گفت: به طور قطع و یقین هیچ کس را با فضیلت تر از فاطمه (سلام الله علیها) ندیدم به غیر از پدرش. این روایت را طبرانی در ترجمه ی ابراهیم بن هاشم در کتاب المعجم الاوسط نقل کرده و سندش بر طبق شروط بخاری و مسلم در صحیحشان تا عمرو صحیح است» (۲)

۳- راستگوترین شخص بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله

حاکم نیشابوری با سندی که خودش و ذهبی آن را تصحیح نموده اند، از عایشه روایت کرده است که گفت:

«یحیی بن عباد از پدرش (عباد) نقل کرده است که وقتی نزد عایشه از فاطمه (سلام الله علیها) دختر پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) سخن به میان می آمد، می گفت: هیچ کسی را راستگوتر از فاطمه (سلام الله علیها) ندیدم جز آن کسی که او را به دنیا آورده است (منظور رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) است)» (۳)

ص: ۲۱

۱- [۱] المستدرک علی الصحیحین ج ۳ ص ۱۶۷ ح ۴۷۳۲ عن أم المؤمنین عائشه رضی الله عنها أنها قالت ما رأیت أحدا كان أشبه كلاما وحديثا من فاطمه برسول الله صلی الله علیه وسلم وكانت إذا دخلت علیه رجب بها وقام إليها فأخذ بيدها فقبلها واجلسها في مجلسه هذا حديث صحيح علی شرط الشيخین ولم یخرجاه

۲- [۲] الإصابه فی تمییز الصحابه ج ۸ ص ۵۵ رقم ۱۱۵۸۳ عن عمرو بن دینار قالت عائشه ما رأیت قط أحدا أفضل من فاطمه غیر أیها أخرج الطبرانی فی ترجمه ابراهیم بن هاشم من المعجم الأوسط وسنده صحیح علی شرط الشيخین إلى عمر

۳- [۳] المستدرک علی الصحیحین ج ۳ ص ۱۷۵ ح ۴۷۵۶ قال الذهبی: علی شرط مسلم / عن یحیی بن عباد بن عبد الله بن الزبیر عن أیبه عن عائشه رضی الله عنها أنها كانت إذا ذكرت فاطمه بنت النبی صلی الله علیه وسلم قالت ما رأیت أحدا كان أصدق لهجه منها إلا أن یكون الذی ولدها هذا حديث صحيح علی شرط مسلم ولم یخرجاه

بخش دوم: تحریف و سانسور حقایق

به راستی از کینه‌ها، جنایت‌ها و خیانت‌های رخ داده، در کتاب‌ها به جز اندکی - اثری دیده نمی‌شود؛ علت آن هم واضح است، چرا که خلفا، سالیان درازی تدوین حدیث را منع کردند و آن‌گاه که دوران تدوین آغاز شد، این عمل، به دست حاکمان و با نظارت و کنترل آن‌ها صورت پذیرفت.

در چنین شرایطی، هر کسی در این زمینه، روایتی در اختیار داشت، آن را نقل نکرد و اگر هم کسی چیزی نقل کرد، نوشته نشد. همچنین از نشر آن و از این‌که به دیگران منتقل شود نیز جلوگیری شد، تا جایی که اگر نزد کسی کتابی بود که در آن، خبر و اثری از این قبیل مسائل وجود داشت، آن کتاب را از او گرفتند و نابود ساختند، یا خود او، آن کتاب را مخفی کرد و برای احدی آشکار نمود.

باز

در ادامه، مواردی از این قبیل را به عنوان نمونه بیان می‌کنیم. (۱)

ص: ۲۳

۱- [۱] کتاب مظلومیت برترین بانو، اثر آیت‌الله سید علی حسینی میلانی (مدظله العالی). البته اسنادی را نیز خود بر آن افزوده ایم.

ذهبی: شایسته است روایات مطاعن صحابه پنهان یا نابود شوند

شمس الدین ذهبی که از سرشناس ترین عالمان حدیث اهل سنت است، می نویسد:

می گویم: کلام بزرگان هنگامی که برای ما معلوم شود که از روی هوا و عصبیت است، به آن التفاتی نمیشود، بلکه از آن دست کشیده شده و روایت نمی شود؛ همانطور که ثابت شده است صرف نظر کردن از بیشتر آنچه بین صحابه و جنگ میان آنان که خدا از همه ی آنان راضی باد (؟). و هنوز هم آن در دیوان ها و کتاب ها و جزء ها از کنار ما رد می شوند؛ ولی بیشتر آن منقطع و ضعیف است و بعضی از آن دروغ است، و این است آن چه در دست های ما و بین علمای ماست.

پس شایسته است ترک و پنهان داشتن آن؛ بلکه از بین بردنش تا قلب ها نسبت به صحابه صاف شود و بر

حب صحابه افزوده شود (!!). و کتمان این امر بر عامه ی مردم و تک تک علما واجب است (!!).

و به عالم منصف عاری از هوای نفس اجازه داده می شود که در خلوت آن مطالب را مطالعه کند؛ به شرطی

که برای آن ها استغفار کند، همانگونه که خداوند متعال به ما آموخته است (؟).^(۱)

مرکز فتوای اسلام وب: بر ما واجب است که از اختلافات صحابه سخن نگوئیم

سایت اسلام وب که از سایت های مرجع و مرکزی وهابیت است، در فتوایی به این واقعیت تصریح کرده و

کلام سایر علمای اهل سنت در این باب را آورده است:

-

ذه

-

« آنچه که در زمان صحابه از جنگیدن آن ها با یکدیگر واقع شده، به اجتهادشان بوده است، و بر ما واجب است که از سخن گفتن در مورد اختلافات آنها دست بکشیم و قلب هایمان را بر محبت آن ها تحکیم کنیم، و در ستایش آنها صحبت کنیم و بر هیچ یک از آن ها ایراد نگیریم؛ چرا که فضیلت آن ها را می دانیم و یقین داریم که آن ها معصوم نبودند؛ لذا آنچه که از کارهای اشتباه انجام داده اند، به اجتهاد بوده و مورد بخشش

ص: ۲۴

۱- [۱] سیر أعلام النبلاء ج ۱۰ ص ۹۲ قلت کلام الأقران إذا تبرهن لنا أنه بهوی وعصبيه لا يلتفت إليه بل يطوى ولا يروى كما

تقرر عن الكف عن كثير مما شجر بين الصحابه وقتالهم رضى الله عنهم أجمعين وما زال يمر بنا ذلك فى الدواوين والكتب والأجزاء ولكن أكثر ذلك منقطع وضعيف وبعضه كذب وهذا فىما بأيدنا وبين علمائنا فىنبغى طيه وإخفاؤه بل إعدامه لتصفو القلوب وتتوفر على حب الصحابه والترضى عنهم وكتمان ذلك متعين عن العامه وأحاد العلماء وقد يرخص فى مطالعه ذلك خلوه للعالم المنصف العرى من الهوى بشرط أن يستغفر لهم كما علمنا الله تعالى

سپس پاسخگوی این استفتا، به سخنان ابن ابی زید قیروانی، نووی، ابن تیمیه و قرطبی به عنوان مؤید

سخنش استناد می کند. ابن العربی: کسی که روایات اختلافات صحابه را نقل کند، یا اندیشمند نا آگاه است و یا بدعت گذار

حیله گر

محمد بن عبد الله ابوبکر بن العربی (متوفای ۵۴۳ هـ) می گوید:

« از جمله سخت ترین و ناگوارترین امور در جامعه، یکی اندیشمند نا آگاه و دیگری بدعت گذار حیله گر است. اما اندیشمند نا آگاه، همچون ابن قتیبه است که در کتاب الامامه و السیاسه رسم (پرد [پوشی) را در مورد صحابه رعایت نکرده است اگر همه ی مطالب کتاب، از او باشد و مانند مبرد در دو کتاب ادبش ... و اما بدعت گذار حیله گر، پس مسعودی است؛ چرا که خیلی از مطالبی که نقل کرده، نزدیک به الحاد است ... و چیزهایی را او ذکر کرده که نقلش جایز نیست.»(۲)

ابن حجر هیشمی: واجب است از بیان مشاجرات بین صحابه پرهیز شود

ابن حجر هیشمی شافعی مکی می گوید:

و بر اساس آنچه بیان کردم، معنای امساک از بیان مشاجرات میان صحابه را فهمیدی. پرهیز از بیان این مشاجرات، علی الخصوص با وجود حرص و ولع عوام (برای شنیدن آنها)، واجب است. با تالیف کتبی از برخی محدثین همانند ابن قتیبه [در کتاب الامامه و السیاسه، با آن جلالتش و قاضی بودنش، سزاوار بود که برخی از ظواهر (مشاجره صحابه) را نقل نکند یا که باید بر اساس قواعد اهل سنت آنها را تبیین نماید تا مستمسک

ص: ۲۵

۱- [۱] رقم الفتوی: ۲۱۴۶۰۹ الأربعاء ۱۷ رمضان ۱۴۳۴ - ۲۴-۷-۲۰۱۳ فإن ما وقع فی عهد الصحابه من القتال کان باجتهاد منهم، والواجب علینا أن نکف عما شجر بینهم، وأن نعقد قلوبنا علی محبتهم، ونطلق ألسنتنا بالثناء علیهم وعدم تنقص أحد منهم، مع معرفه الفضل للفاضل، مع القطع بأنهم کانوا غیر معصومین، ولكن ما يقع منهم من الخطأ هو باجتهاد مغفور - إن شاء الله ...

۲- [۲] العواصم من القواصم ج ۱ ص ۲۶۱-۲۶۲ ومن اشد شیء علی الناس جاهل عاقل أو مبتدع محتال فأما الجاهل فهو ابن قتیبه فلم یبق ولم یذر للصحابه رسماً فی کتاب الامامه و السیاسه ان صح عنه جمیع ما فیہ و کالمبرد فی کتابه الأدبی... واما المبتدع المحتال فالمسعودی فإنه یأتی منه متاخمه الالحاد فیما روی من ذلك ... ویذكر عنه ما لا یجوز نقله

ابن صلاح: بیان مشاجرات بین صحابه، از نقاط ضعف کتب شناخت صحابه است

ابن صلاح در مورد یکی از علوم اهل سنت می نویسد:

نوع ۳۹: شناخت صحابه که خدا از همه ی آن ها راضی باشد (؟): این که ما صحابه را بشناسیم، یک علم بزرگی است که مردم در مورد آن خیلی کتاب نوشتند. یکی از زیبا ترین و پر فایده ترینش کتاب استیعاب ابن عبد البر است، اگر نبود آن اشکالی که دارد از سخنان زیادش در مورد مشاجرات بین صحابه» (۲)

معلمی یمانی: اگر روایتی مخالف با مذهب اهل سنت باشد، علمای ایشان آن را تحریف می کنند

معلمی یمانی که او را ذلّبی دوران معاصر خوانده اند، می نویسد:

و هر کس در حال بسیاری از علمای مذاهب [علمای اهل سنت تامل کند، در می یابد که بسیاری از آنان وضعشان پس از تحقیق، از وضع اصبح (از علمای مطعون و مطرود مخالفین شیعه) بدتر است و این ها در ظاهر قائل به قبول حدیث و بزرگداشت صحیحین هستند و حتی در عصر ما بسیاری از آنان می گویند: اگر حدیث در صحیحین یا یکی از آن ها باشد صحتش قطعی است؛ اما هنگامی که یک حدیث که مخالف با مذهبشان باشد برای آنان آورده می شود، آن را به زشت ترین شکل ممکن تحریف می کنند.» (۳)

ص: ۲۶

۱- [۱] تطهیر الجنان و اللسان ، ص ۱۵۱ پی دی اف / وقد علمت مما قدمته فی معنی الإمساك عن ذلك ، أن عدم الإمساك
اما أن يكون واجبه لا سيما مع ولوع العوام به ، ومع تأليف صدرت من بعض المحدثين كابن قتيبة مع جلالته القاضي بانه كان
ينبغي له أن لا يذكر تلك الظواهر ، فإن أبي إلا ذكرها فليبين جريانها على قواعد أهل السنه ، حتى لا يتمسك مبتدع أو جاهل
بها...

۲- [۲] مقدمه ابن الصلاح ج ۱ ص ۲۹۱ النوع التاسع والثلاثون: معرفه الصحابه رضی الله عنهم أجمعين : هذا علم كبير قد الف
الناس فيه كتبا كثيرة ومن احلاها وأكثرها فوائد كتاب الاستيعاب لابن عبد البر لولا ما شانه به من إيراده كثيرا مما شجر بين
الصحابه

۳- [۳] التتكيل بما فی تأنيب الكوثرى من الأباطيل، ج ۱، ص ۴۱۹ پی دی اف / ومن تأمل حال كثير من علماء المذاهب رأى
أن كثيره منهم قد تكون حالهم عند التحقيق شرا من حال أصبغ وذلك أنهم يظهرون التدین بقبول الحدیث وتعظیم
(الصحیحین) ويزيد بعضهم حتى من أهل عصرنا هذا فيقول: إن الحديث إذا كان في الصحيحين) أو أحدهما فهو مقطوع
بصحته، فإذا جاءوا إلى حديث مخالف لمذهبهم حرفوه أقبح تحريف

آتش زدن روایات مطاعن صحابه توسط سلام بن ابی مطیع

عبارت دیگر که خیلی مهم است، ابوبکر خلال متوفای ۳۱۱ هـ در کتاب السنه آورده و محقق کتابش، دکتر

عطیه الزهرانی، سندش را تصحیح کرده است:

« ابو عبد الله احمد بن حنبل می گفت: سلام بن ابی مطیع کتاب ابو عوانه را که در آن ذکر [مطاعن] صحابه بود، گرفت و احادیث اعمش که در آن آمده بود را آتش زد. إسناد این روایت صحیح است.» (۱)

دستور احمد بن حنبل به آتش زدن روایات مطاعن صحابه

ابوبکر خلال چندین روایت در این باره نقل کرده و محقق کتابش، دکتر عطیه الزهرانی، اسنادشان را تصحیح

کرده است:

روایت یکم:

احمد بن حنبل گفت: سلام ابن ابی مطیع از جمله افراد مورد اعتماد از اصحاب ایوب و آدم صالحی بود. ابو عوانه کتابی در مورد عیب های اصحاب پیامبر عید نوشت که در آن بلاها و مصیبت ها بود. پس سلام بن ابی مطیع آمد و گفت: ای ابا عوانه، آن کتاب را به من بده و او چنین کرد. پس سلام آن را گرفت و آتشش زد. إسناد این روایت صحیح است.» (۲)

روایت دوم:

« ابوبکر مروزی می گوید که به ابو عبدالله احمد ابن حنبل گفتم: از یکی از صاحبان حدیث کتابی امانت

گرفتم که احادیثی دارد که خوب نیست. به نظرت تحریف یا پاره اش بکنم؟! (درستش آحرقه به معنای آتشش بزنم است) احمد گفت: آری. سلام ابن ابی مطیع از ابی عوانه کتابی گرفت که در آن این احادیث (بدی های صحابه) بود. پس سلام کتاب را آتش زد. امروزی می گوید: به احمد گفتم: آتشش بزنم؟! گفت: آری.

ص: ۲۷

۱- [۱] السنه للخلال ج ۳ ص ۵۰۹ ح ۸۱۸ أخبرنی موسى بن حمدون قال ثنا حنبل قال سمعت أبا عبد الله يقول كان سلام بن أبي مطيع أخذ كتاب أبي عوانه الذي فيه ذكر أصحاب النبي صلى الله عليه وسلم فأحرق أحاديث الأعمش تلك إسناده صحيح

۲- [۲] السنه للخلال ج ۳ ص ۵۱۰ ح ۸۲۰ وأخبرنا عبدالله بن أحمد قال سمعت أبي يقول سلام بن أبي مطيع من الثقات من أصحاب أيوب وكان رجلا صالحا حدثنا عنه عبد الرحمن بن مهدي ثم قال أبي كان أبو عوانه وضع كتابا فيه معائب أصحاب النبي صلى الله عليه وسلم وفيه بلايا فجاء إليه سلام بن أبي مطيع فقال يا أبا عوانه أعطني ذلك الكتاب فأعطاه فأخذه سلام فأحرقه إسناده صحيح

روایت سوم:

فضل بن زیاد گوید: از ابو عبدالله احمد بن حنبل شنیدم در حالی که مردی کتابی به او داد که هر چه در مورد بدی اصحاب بود جمع کرده بود. پس در آن نگاه کرد و گفت: هیچ کس این روایت های تاریخی را جمع نمی کند جز آدم بد.

و نیز از ابو عبد الله احمد بن حنبل شنیدم که می گفت: به من خبر رسید از سلام بن ابی مطیع که او به نزد ابو عوانه آمد و از او کتابی را که در نزدش بود از آن بلایایی که اعمش روایت کرده و به ابو عوانه داده بود امانت گرفت. پس سلام آن را برد و آتشش زد. پس مردی به احمد گفت: امیدوارم که آن چیز ضرری به وی نزند و برایش گناهی نداشته باشد إن شاء الله. پس احمد بن حنبل گفت: به او ضرر بزند؟! بلکه برایش ثواب هم دارد إن شاء الله. إسناده صحيح است. (۲)

احادیث عبد الرزاق در مطاعن صحابه که نوشته نشد

ابن عدی در بخش پایانی کتاب الکامل فی الضعفاء در شرح حال «عبدالرزاق بن همام صنعانی» - که استاد

بخاری بود - می نویسد:

صنعانی احادیث گوناگون بسیاری داشت و دانشمندان مورد اعتماد مسلمانان و پیشوایان آن ها، به نزد او رحل سفر بسته و احادیث او را تدوین کردند، ولی از ترس، حدیثی از او نقل نکردند. البته او را به تشیع نیز نسبت داده اند. او احادیثی را در فضایل نقل کرده است که هیچ یک از راویان ثقه، موافق نقل آن ها نبودند و همین امر، مهمترین دلیل بر کنار گذاشتن احادیث اوست.

این

ص: ۲۸

۱- [۱] السنه للخلال ج ۳ ص ۵۱۰ ح ۸۲۱ أخبرنا أبو بكر المروزي قال قلت لأبي عبد الله عبد الله استعرت من صاحب حديث كتابا يعني فيه الأحاديث الرديئه ترى أن أحرقه أو أخرقه قال نعم لقد استعار سلام بن أبي مطيع من أبي عوانه كتابا فيه هذه الأحاديث فأحرق سلام الكتاب قلت فأحرقه قال نعم إسناده صحيح

۲- [۲] السنه للخلال ج ۳ ص ۵۱۱ ح ۸۲۲ أخبرنا الحسن بن عبد الوهاب قال ثنا الفضل بن زياد قال سمعت أبا عبد الله ودفع إليه رجل كتابا فيه أحاديث مجتمعه ما ينكر في أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم ونحوه فنظر فيه ثم قال ما يجمع هذه إلا رجل سوء وسمعت أبا عبد الله يقول بلغني عن سلام بن أبي مطيع أنه جاء إلى أبي عوانه فاستعار منه كتابا كان عنده فيه بلايا مما رواه الأعمش فدفعه إلى أبي عوانه فذهب سلام به فأحرقه فقال رجل لأبي عبد الله أرجو أن لا يضره ذاك شيئا إن شاء الله فقال أبو عبد الله يضره بل يؤجر عليه إن شاء الله إسناده صحيح

البته وی در مثالب و عیب‌های دیگران نیز احادیثی نقل کرده بود که من در این جا آن‌ها را نمی‌آورم؛ ولی در مورد صدق او امیدوارم که مشکل نداشته باشد. تنها کاری که از او سر زده این است که احادیثی در فضایل اهل بیت اهلا و معایب دیگران نقل کرده است. (۱)

روایاتی در مطاعن معاویه که توسط عالمان اهل سنت پاره شد

نمونه‌ای از برخورد محدثان اهل سنت با روایات مطاعن صحابه، راوی‌ای به نام ابراهیم بن حکم بن ظهیر کوفی است که ابن حجر در شرح حال او می‌نویسد:

«ابو حاتم گوید: او دروغگو است؛ چرا که روایاتی در معایب معاویه نقل کرده است، و ما آنچه از او نوشته بودیم را پاره کردیم.» (۲)

این نحوه‌ی برخورد دانشمندان اهل حدیث اهل سنت با روایات مطاعن کسی مانند معاویه است؛ حال برخورد اینان با روایات مطاعن شیخین و به خصوص روایات کتک زدن سرور زنان اهل بهشت چگونه خواهد بود؟!

کتاب دو جلدی یکی از حافظان بزرگ اهل سنت در مطاعن ابوبکر و عمر

ابن عدی در شرح حال حافظ بزرگ، عبدالرحمان بن یوسف بن خراش، می‌نویسد:

از عبدان شنیدم که می‌گفت: ابن خراش دو جلد کتاب - که در معایب و مثالب شیخین نوشته بود - به

بندار تحویل داد و با دو هزار درهم اجازه نقل آن‌ها را داد. (۳)

پس این کتاب دو جلدی کجاست؟

ابن عدی در ادامه گوید:

ص: ۲۹

۱- [۱] الکامل فی ضعفاء الرجال ج ۵ ص ۳۱۵ ولعبد الرزاق بن همام أصناف و حدیث کثیر وقد رحل الیه ثقات المسلمین وأئمتهم وکتبوا عنه ولم یروا بحدیثه بأساً إلا أنهم نسبوه إلى التشیع وقد روی أحادیث فی الفضائل مما لا یوافقه علیها أحد من الثقات فهذا أعظم ما رموه به من روایته لهذه الأحادیث ولما رواه فی مثالب غیرهم مما لم أذکره فی کتابی هذا وأما فی باب الصدق فأرجو أنه لا بأس به إلا أنه قد سبق منه أحادیث فی فضائل أهل البيت ومثالب آخرین مناکیر

۲- [۲] لسان المیزان ج ۱ ص ۴۹ رقم ۱۱۳ وقال أبو حاتم کذاب روی فی مثالب معاویه فمزقنا ما کتبنا عنه

۳- [۳] الکامل فی ضعفاء الرجال ج ۴ ص ۳۲۱ سمعت عبدان یقول وحمل بن خراش إلى بندار عندنا جزأین صنفهما فی مثالب

الشيخين فآجازه بألفى درهم

به نظر من ابن خراش از روی عمد دروغ نمی گوید.»(۱)

کسی نپندارد که ابن خراش شیعه بوده؛ چرا که او از بزرگان دانشمندان اهل سنت و از پیشوایان جرح و تعدیل است. آن ها در پذیرش و عدم پذیرش قول راوی، به رأی و نظر او اعتماد می کنند.

ابن خراش در شرح حال عبدالله بن شقیق - که جمال الدین پللی در تهذیب الکمال آورده است . می گوید:

عبدالله بن شقیق فرد مورد اعتمادی بود، او عثمانی بود و نسبت به علی (علیه السلام) کینه می ورزید.»(۲) آری او شیعه نبود؛ بلکه از بزرگان اهل سنت و از حافظان بزرگ بود، در عین حال، دو جلد کتاب نیز در مثالب ابوبکر و عمر نگاشته بود.

راوی ثقه ای که به خاطر نقل روایات مطاعن شیخین، مطرود می شود

نمونه ی دیگر، راوی ای به نام «حسین بن حسن اشقر» است که ابن حجر در شرح حال او می نویسد: «احمد بن حنبل از او حدیث نقل می کرد و می گفت: به نظر من او دروغگو نبود.

به احمد گفتند: «اشقر» احادیثی علیه ابوبکر و عمر روایت می کند و بابی در ذکر معایب آن ها نگاشته است.

احمد بن حنبل چون چنین شنید، گفت: پس شایستگی آن را ندارد که از او حدیث نقل شود!»(۳)

به راستی آن دو جزء از کتاب، یا آن بابی که مشتمل بر معایب ابوبکر و عمر بود، کجاست؟ چرا چیزی از آن برای ما روایت نشده و به دست ما نرسیده است؟

چرا به محض این که احمد بن حنبل می فهمد که «اشقر» درباره شیخین چنان احادیثی را روایت می کند و آن ها را در کتاب خود می آورد، نظر خود را درباره او تغییر می دهد و به ناگاه، در نگاه او «اشقر»، دروغگو و غیر قابل اعتماد می شود و شایستگی نقل و روایت حدیث را از دست می دهد؟

ص: ۳۰

۱- [۱] الکامل فی ضعف الرجال ج ۴ ص ۳۲۱ فأما الحدیث فأرجو أنه لا یتعمد الکذب

۲- [۲] تهذیب الکمال ج ۱۵ ص ۹۱ رقم ۳۳۳۳ وقال ابن خراش : کان ثقه ، وکان عثمانیا ، بیغض علیا.

۳- [۳] تهذیب التهذیب ج ۲ ص ۲۹۱ رقم ۵۹۶ و ذکره العقیلی فی الضعفاء وأورد عن أحمد بن محمد بن هانی قال قلت لأبی عبد الله یعنی بن حنبل تحدث عن حسین الأشقر قال لم یکن عندی ممن یکذب و ذکر عنه التشیع فقال له العباس بن عبد العظیم أنه یحدث فی أبی بکر وعمر و قلت أنا یا أبا عبد الله أنه صنف بابا فی معائبهما فقال لیس هذا بأهل أن یحدث عنه

یکی از رخداد‌های مهمی که پس از رحلت پیامبر خدا عید در رابطه با خاندان آن حضرت ام رخ داد،

مصادره فدک بود که ملک شخصی حضرت زهرا (سلام الله علیها) محسوب می شد.

از مهم ترین پیامدهای این رفتار، تکذیب دختر پیامبر خدا عیلا د بود.

به اعتقاد ما، تکذیب حضرت زهرا (سلام الله علیها) و نپذیرفتن سخن او، خود به تنهایی، یکی از بزرگترین مصیبت ها

است. (۱)

ماجرای فدک تنها مسئله ملک و زمین نیست، بلکه مسئله ظلم به حضرت زهرا (سلام الله علیها)، تضييع حق و عدم احترام به او، بلکه فراتر از آن، مسئله اذیت، تکذیب و به خشم آوردن اوست. اکنون خلاصه ماجرا را به آن سان که در کتاب های مهم و من بر آمده است. از چند محور بازگو می نمایم:

ص: ۳۱

۱- [۱] «به راستی که مصیبت بزرگی است. در حالات یکی از فقهای بزرگ شیعه نقل شده است که در ایام عزاداری امام حسین علیه السلام، یکی از سخنرانان در محضر وی، به هنگام ذکر مصیبت این جمله را گفت: حضرت زینب (سلام الله علیها) وارد مجلس ابن زیاد شد. «او می خواست این صحنه را توضیح دهد که آن فقیه به سخنران اشاره کرد که اندکی صبر کند و بقیه ماجرا را نخواند. سپس فرمود: ما بایستی حق این جمله را که «حضرت زینب (سلام الله علیها) وارد مجلس ابن زیاد شد» به شایستگی ادا کنیم. به راستی مصیبتی ناگوار و بس بزرگ است!» به نقل از کتاب مظلومیت برترین بانو، اثر آیت الله سید علی حسینی میلانی

اول: فدک ، ملک شخصی پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است.

دوم: رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) در زمان حیاتشان، فدک را به حضرت زهرا (سلام الله علیها) بخشیدند.

سوم: حضرت زهرا (سلام الله علیها) فدک را از پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) ارث بردند.

چهارم: پیشگویی غصب فدک توسط رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم)

پنجم: ماجرای فدک از نگاهی دیگر.

بحث اول: فدک، ملک شخصی پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است

اشاره

طبق آیه ی ۶ سوره ی حشر ، تمام غنایمی که بدون جنگ به دست می آید، همگی متعلق به پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) است:

و ما أقاء الله علی مموله مهم ما أوکم علیه من خیلی ولا رکاب ولکن الله یسلط شله علی من یشاء

والله علی کل شیء قدیر .*

« و آنچه را خدا از آنان [= یهود] به رسولش باز گردانده (و بخشیده) چیزی است که شما برای به دست آوردن آن (زحمتی نکشیدید، نه اسبی تاختید و نه شتری؛ ولی خداوند رسولان خود را بر هر کس بخواهد مسلط میسازد؛ و خدا بر هر چیز توانا است.» (۱)

علمای بزرگ اهل سنت نیز به این مطلب معترفند و در آن مناقشه ای ندارند؛ لذا به نقل قول تعدادی از

آنها اکتفا می کنیم

قاسم بن سلام و ابن زنجویه

« ابو عبید گوید: اولین چیزی که با آن ذکر اموال را شروع می کنیم، اموالی است که مختص پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) بود و آن، سه مال بود: اولین آن ها آن چیزی است که خدا بر رسولش از مشرکین باز گردانده و بخشیده است از آنچه مسلمانان برای به دست آوردن آن اسبی نتاخته و رکابی نزده اند و آن فدک است و اموال بنی نضیر؛

چرا که آن ها با اموال و زمین هایشان با رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) مصالحه کردند، بدون جنگی و نه سفری که مسلمانان به سمت آنان متحمل زحمت شده باشند.»^(۱)

محمد بن جریر طبری

خیبر منطقه ای است که بدون خونریزی در اختیار مسلمین قرار گرفت و فدک ملک خالص پیامبر علق

بود؛ زیرا مسلمانان برای به دست آوردن خیبر اسبی نتاخته و رکابی نروده بودند.»^(۲)

ابوبکر بیهقی^(۳) و شمس الدین ذهبی^(۴) نیز همین سخن را تکرار کرده اند.

ص: ۳۳

۱- [۱] الأموال ج ۱ ص ۱۴؛ الأموال لابن زنجویله ج ۱ ص ۱۴ قال أبو عبيد أول ما نبدا به من ذكر الأموال ما كان منها لرسول الله خالصا دون الناس وذلك ثلاثة أموال أولها ما أفاء الله على رسوله من المشركين مما لم يوجف المسلمون عليه بخيل ولا ركاب وهي فدك وأموال بنى النضير فإنهم صالحوا رسول الله على أموالهم وأرضيهم بلا قتال كان منهم ولا سفر تجشمه المسلمون

۲- [۲] تاريخ الطبری ج ۲ ص ۱۳۸ فكانت خيبر فيئا للمسلمين وكانت فدك خالصه لرسول الله لأنهم لم يجلبوا عليها بخيل ولا ركاب

۳- [۳] دلائل النبوه ج ۴ ص ۲۲۶ فكانت أموال خيبر فيما بين المسلمين وكانت فدك خالصه لرسول الله لأنهم لم يجلبوا عليها بخيل ولا ركاب

۴- [۴] تاريخ الإسلام ج ۲ ص ۴۲۲ فكانت أموال خيبر فيئا بين المسلمين ، وكانت فدك خالصه لرسول الله صلى الله عليه وسلم لأن المسلمين لم يجلبوا عليها بخيل ولا ركاب

بحث دوم: رسول خدا صلی الله علیه و آله در زمان حیاتشان فدک را به حضرت زهرا علیها السلام بخشیدند

اولا:

اشاره

هنگامی که آیه ی وفات («وَأَتِذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ» (۱)؛ پس حق خویشاوند را ادا کن) نازل شد، رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم)

فدک را به حضرت فاطمه (سلام الله علیها) بخشیدند.

سند اول:

اشاره

عطیه عوفی از ابوسعید خدری نقل کرده است که گفت: هنگامی که این آیه: پس حق خویشاوند را ادا کنه نازل شد، رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) فاطمه (سلام الله علیها) را خواست و فدک را به ایشان عطا کرد. (۲)

این روایت را ابو یعلیٰ موصلی (متوفای ۳۰۷ هـ) نقل کرده و طبق برنامه ی جوامع الکلم، تمام رجال سندش

صدوق حسن الحدیث» هستند بجز عطیه عوفی که او نیز توثیق دارد.

توثیق عطیه عوفی

بیش از بیست نفر از علمای اهل سنت، او را توثیق کرده اند: .. یحیی بن سعید القطان متوفای ۱۹۸ هـ

یحیی بن قطان گفته است: «أبو الوداک أحب إلی من عطیه؛ یعنی ابو وداک در نزد من دوست داشتنی تر

از عطیه است.» (۳)

این سخن او در واقع، مقارنه بین دو ثقّه است؛ زیرا ابو الوداک (جبر بن نوف الهمدانی) بالاجماع ثقّه است و واژه ی أحب، صفت تفضیلی حب است؛ یعنی ابو الوداک در نزد من دوست داشتنی تر (ثقه تر) از عطیه است که معنای دیگر این جمله این می شود که عطیه را دوست دارم (ثقه می دانم).

ص: ۳۴

- ٢- [٢] مسند أبي يعلى ج ٢ ص ٣٣٤ ح ١٠٧٥ و ج ٢ ص ٥٣٤ ح ١٤٠٩ قرأت على الحسين بن يزيد الطحان هذا الحديث فقال هو ما قرأت على سعيد بن خثيم عن فضيل عن عطيه عن أبي سعيد قال لما نزلت هذه الآية (وآت ذا القربى حقه) الإسراء دعا النبي صلى الله عليه وسلم فاطمه وأعطاهما فذك
- ٣- [٣] التاريخ الكبير ج ٢ ص ٢٤٣ رقم ٢٣٣٢

۲. محمد بن سعد الزهری متوفای ۲۳۰ هـ

عطیه ان شاء الله ثقه است و احادیث صالحی دارد و عده ای هم هستند که به احادیثش احتجاج نمیکنند.» (۱)

۳. یحیی بن معین متوفای ۲۳۳ هـ

به یحیی بن معین گفته شد: روایت عطیه چگونه است؟ گفت: «صالح و خوب است.» (۲) در جای دیگر از او به عنوان «لیس به بأس؛ یعنی اشکالی بر او نیست» یاد کرده است. (۳)

۴. ابو الحسن عجلی متوفای ۲۶۱ هـ

عطیه عوفی اهل کوفه و از تابعین ثقه است، ولی در حدیث قوی نیست.» (۴)

۵. ابو عیسی ترمذی متوفای ۲۷۹ هـ

ترمذی، احادیث عطیه را حسن دانسته است. (۵)

۶. ابوبکر البزار متوفای ۲۹۲ هـ «ابوبکر بزار گفته است: او در زمره ی شیعیان شمرده می شود که بزرگان مردم از او روایت کرده اند.» (۶)

۷. ابن جریر طبری متوفای ۳۱۰ هـ «از جمله آنها عطیه بن سعد بن جناده عوفی است... وی روایات فراوانی نقل کرده و ان شاء الله ثقه است.» (۷)

ترمذی گوید:

ص: ۳۵

۱- [۱] الطبقات الكبرى ج ۶ ص ۳۰۴ عطیه بن سعد بن جناده العوفی ... و كان ثقه إن شاء الله وله أحاديث صالحه ومن الناس من لا يحتج به

۲- [۲] تاریخ ابن معین (روایه الدوری) ج ۳ ص ۵۰۰ رقم ۲۴۴۶

۳- [۳] تاریخ اسماء الثقات ج ۱ ص ۱۷۲ رقم ۱۰۲۳ عطیه العوفی لیس به بأس قاله یحیی

۴- [۴] معرفه الثقات ج ۲ ص ۱۴۰ رقم ۱۲۵۵ عطیه العوفی کوفی تابعی ثقه ولیس بالقوی

۵- [۵] سنن الترمذی ج ۳ ص ۶۱۷ ح ۱۳۲۹، ج ۴ ص ۴۷۱ ح ۲۱۷۴ و...؛ عن عطیه عن أبی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ... قال أبو عیسی حدیث أبی سعید حدیث حسن غریب لا نعرفه إلا من هذا الوجه

۶- [۶] تهذیب التهذیب ج ۷ ص ۲۰۱ رقم ۴۱۴ قال أبو بکر البزار كان يعده في التشيع روى عنه جله الناس

۷- [۷] المنتخب من ذیل المذیل ج ۱ ص ۱۲۸ منهم عطیه بن سعد بن جناده العوفی ... و كان كثير الحديث ثقه إن شاء الله

عطیه از ابن عمر از پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) حدیث نقل کرده است. از محمد (طبری) درباره ی این حدیث پرسیدم. پس گفت: اینچنین می گوید شریک از عطیه از ابن عمر. و حدیث عطیه از ابو سعید نزد من صحیح تر است.» (۱)

۸. محمد بن اسحاق بن خزیمه متوفای ۳۱۱ هـ ابن خزیمه در صحیحش از عطیه حدیث نقل کرده است. (۲)

۹. ابو علی الطوسی متوفای ۳۱۲ هـ

عطیه از ابو سعید خدری از پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) روایت کرده است ... و گفته می شود که حدیث ابی سعید حسن و

صحیح است.» (۳)

۱۰. ابن ابی حاتم الرازی متوفای ۳۲۷ هـ

او که در مقدمه ی تفسیرش التزام داده است تنها روایات معتبر را نقل بکند، چندین روایت از عطیه از ابوسعید خدری نقل کرده است. (۴)

۱۱. ابن شاهین متوفای ۳۸۵ هـ

ابن شاهین در جرح و تعدیل عطیه به سخن یحیی بن معین که گفته است اشکالی به وی نیست، اعتماد

کرده و لذا نامش را در کتاب ثقاتش آورده است. (۵)

ص: ۳۶

۱- [۱] علل الترمذی ج ۱ ص ۳۱۳ عن عطیه عن ابن عمر عن النبی صلی الله علیه وسلم. سألت محمدا عن هذا الحدیث فقال

هكذا يقول شریک عطیه عن ابن عمر. و حدیث عطیه عن ابی سعید عندی أصح

۲- [۲] صحیح ابن خزیمه ج ۳ ص ۱۵۹ ح ۱۸۱۷ أنا أبو طاهر نا أبو بكر ثنا عبد الله بن الحكم بن أبي زياد القطواني نا معاوية

یعنی بن هشام ثنا شیبان عن فراس عن عطیه عن ابی سعید عن نبی الله صلی الله علیه وسلم قال إذا تطهر الرجل فأحسن الطهور

ثم أتى الجمعة فلم يبلغ ولم يجهل حتى ينصرف الإمام كانت كفاره لما بينها وبين الجمعة

۳- [۳] مختصر الأحكام ج ۳ ص ۲۵۶-۲۵۷ عن عطیه عن ابی سعید الخدری عن النبی صلی الله علیه وسلم... ويقال حدیث ابی

سعید حسن صحیح

۴- [۴] تفسیر ابن ابی حاتم ج ۵ ص ۱۴۲۷ ح ۸۱۴۱، ص ۱۶۴۵ ح ۸۷۲۵ و ...

۵- [۵] تاریخ أسماء الثقات ج ۱ ص ۱۷۲ رقم ۱۰۲۳ عطیه العوفی لیس به بأس قاله یحیی

حاکم نیشابوری چندین حدیث از عطیه عوفی در صحیحش نقل کرده است. (۱)

اما هیچ کدام را تصحیح نکرده است؛ چون طبق شروط شیخین نبوده است، همانطور که خودش گفته است:

«روایات عطیه عوفی از ابو سعید مطابق شروط این کتاب نیست.» (۲)

۱۳. محمد بن طاهر المقدسی متوفای ۵۰۷ ه

او چندین حدیث از عطیه از ابو سعید خدری را تضعیف کرده، اما در همه ی آن ها اشکال سند روایات را به غیر عطیه نسبت داده است. (۳)

لذا می توان به طور قطع نتیجه گرفت که عطیه از نظر او ثقه بوده است؛ البته او کلامی دارد که مؤید نظر ماست. وی می گوید:

«حدیث: خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نکرد مگر اینکه از امتش خواری داشت این روایت را گروهی

از عطیه از ابو سعید خدری نقل کرده اند که صحیح ترین آنهاست.» (۴)

۱۴. حسین بن مسعود بغوی متوفای ۵۱۶ ه او احادیث عطیه را حسن دانسته است. (۵)

ص: ۳۷

۱- [۱] المستدرک علی الصحیحین ج ۲ ص ۲۷۰ ح ۲۹۷۴ و ج ۲ ص ۲۹۰ ح ۳۰۴۷ و ج ۲ ص ۲۹۹ ح ۳۰۴۸ و ۳۰۴۹ و ج ۳ ص ۶۴۲ ح ۶۳۵۶

۲- [۲] المستدرک علی الصحیحین ج ۲ ص ۳۰۴۴ ح ۳۰۴۶ عن عطیه العوفی عن أبی سعید و لیس من شرط هذا الكتاب

۳- [۳] ذخیره الحفظ ج ۱ ص ۲۳۵ ح ۱۰۰ و ص ۲۳۷ ح ۱۰۳ و ص ۲۵۸ ح ۱۵۳ و ص ۲۹۴-۲۹۵ ح ۲۳۸ و ص ۳۴۱ ح ۳۵۸

۴- [۴] ذخیره الحفظ ج ۴ ص ۱۹۲۱-۱۹۲۲ ح ۴۷۷۱ حدیث: ما بعث الله من نبی إلا كان من أمته خواری ورواه جماعة: عن عطیه ، عن أبی سعید الخدری ، وهو أصحابها

۵- [۵] شرح السنه ج ۱۰ ص ۶۵ ح ۲۴۷۲ و ج ۱۴ ص ۹۹-۱۰۰ ح ۳۸۹۲ و ج ۱۵ ص ۱۰۲-۱۰۳ ح ۴۲۹۸ عن عطیه عن أبی سعید قال: قال رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) ... هذا حدیث حسن

۱۵. ابن القطان الفاسی متوفای ۶۲۸ هـ او نیز عطیه را حسن الحدیث دانسته و گفته است:

و آن را فقط عطیه عوفی روایت کرده است که تضعیف شده است و یحیی بن معین درباره ی او گفته است: صالح . پس حدیثش حسن است. (۱)

۱۶. عبد الکریم المنذری متوفای ۶۵۶ هـ منذری نیز روایت عطیه را حسن دانسته است. (۲)

۱۷. زین الدین عراقی متوفای ۸۰۶ هـ او نیز روایت عطیه را حسن دانسته است (۳). (۴)

۱۸. ابن حجر عسقلانی متوفای ۸۵۲ هـ

عطیه عوفی راستگو بود و بسیار خطا میکرد و شیعه ی مدلس بود از طبقه ی سوم که در سال ۱۱۱ هـ

وفات یافت و بخاری در غیر صحیحش ، ابو داود ، ترمذی و ابن ماجه از او روایت نقل کرده اند. (۵)

سیوطی نیز نوشته است: «حافظ ابن حجر گفته است: ضعف عطیه تنها از جهت تشییش و تدلیسش

میباشد و او فی نفسه راستگو است. (۶)

البته حافظ ابن حجر عسقلانی روایات او را تحسین هم کرده است.

ص: ۳۸

۱- [۱] بیان الوهم والإبهام فی کتاب الأحکام ج ۴ ص ۳۶۳ وهو إنما يرويه عطيه العوفی، وهو يضعف ، وقال فيه ابن معین : صالح . فالحدیث به حسن

۲- [۲] الترغیب والترهیب ج ۲ ص ۳۰ ح ۱۳۷۵ رواه البزار من روايه عطيه عن أبي سعيد وهو إسناد حسن وله شواهد كثير

۳- [۳] المغنی عن حمل الأسفار ج ۱ ص ۲۸۹ ح ۱۱۰۰ حدیث (اللهم إني أسألك بحق السائلين عليك وبحق ممشای هذا إلیک ..) الحدیث (۳۲۶ / ۱) ابن ماجه من حدیث أبي سعيد الخدري بإسناد حسن

۴- [۴] إحياء علوم الدين (ومعه تعليقات العراقي) ج ۱ ص ۳۲۳ حدیث اللهم إني أسألك بحق السائلين عليك وبحق ممشای هذا إلیک الحدیث من حدیث أبي سعيد الخدري بإسناد حسن

۵- [۵] تقریب التهذیب ج ۱ ص ۳۹۳ رقم ۴۶۱۶ عطیه بن سعد بن جناده بضم الجیم بعدها نون خفیفه العوفی الجدلی بفتح الجیم والمهمله الكوفی أبو الحسن صدوق یخطيء كثيرا وكان شیعيا مدلسا من الثالثه مات سنه إحدى عشره بخ دت ق

۶- [۶] تحفه الأبرار بنکت الأذکار للسیوطی ج ۱ ص ۴۴ قال الحافظ : ضعف عطیه إنما جاء من قبیل التشیيع ومن قبیل التدلیس وهو فی نفسه صدوق

« سندش از عطیه بن سعد عوفی را ذکر کرد و او از بزرگان و سروران تابعین است. » (۱)

۲۰. محمد بن حسن المصری او در تحقیقش بر کتاب مسانید فراس، تألیف ابو نعیم اصفهانی، روایات عطیه از ابو سعید را تصحیح کرده است. (۲)

۲۱. بدر بن عبد الله البدر

او نیز در تحقیقش بر کتاب ابوبکر القطیعی متوفای ۳۶۸هـ، روایات عطیه از ابو سعید را تصحیح کرده است. (۳)

۲۲. دکتر عطیه الزهرانی

او نیز سند روایت عطیه را حسن دانسته است. (۴)

۲۳. دکتر نجم عبد الرحمن خلف

دکتر نجم عبد الرحمن خلف از اساتید مدینه منوره در تحقیقش بر کتاب ابن ابی الدنيا (متوفای ۲۸۱هـ)،

روایت عطیه از ابو سعید را قوی و حسن دانسته است. (۵)

ص: ۳۹

-
- ۱- [۱] شرح مسند ابی حنیفه ج ۱ ص ۲۹۲ ذکر إسناده عن عطیه بن سعد العوفی ، وهو من أجلاء التابعین
- ۲- [۲] مسانید فراس المكتب ج ۱ ص ۹۵ ح ۳۰، ص ۹۸ ح ۳۱، ص ۱۰۱ ح ۳۲ و... حدثنا عبد الله بن جعفر حدثنا یونس بن حبيب حدثنا أبو داود حدثنا شیبان عن فراس المكتب عن عطیه عن أبي سعید أن النبي صلى الله عليه وسلم قال تحل الصدقه للغنی إذا كان فی سبیل الله صحیح بدون زیاده ابن السبیل
- ۳- [۳] جزء الألف دینار ج ۱ ص ۲۸۸ ح ۱۸۹ و ج ۱ ص ۴۴۱ ح ۲۹۵ عن عطیه عن أبي سعید عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال (إن أهل الدرجات ...) صحیح
- ۴- [۴] السنه للخلال ج ۲ ص ۳۱۳ ح ۳۷۶ أخبرنا محمد بن إسماعیل الأحمسی قال ثنا إسباط قال ثنا عمرو بن قیس عن عطیه عن أبي سعید قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم إن أهل الدرجات العلی براهم من أسفل منهم كما یرى الكوكب الطالع فی الأفق من آفاق السماء وإن أبا بكر وعمر منهما وانعما إسناده حسن
- ۵- [۵] العیال ج ۱ ص ۳۷۹-۳۸۰ ح ۲۱۴ و ۲۱۵ ... عن البهی مولى آل الزبیر قال دخل علينا عبد الله بن الزبیر .. إسناد ضعيف لأن فيه علی بن عباس ویزید بن أبی زیاد وهما ضعيفان والبهی لم أعرفه وله شواهد قویه أخرجها المصنف فی هذا الباب / حدثنا محمد بن عمران بن محمد بن أبی لیلی حدثنا أبی حدثنی ابن أبی لیلی عن عطیه عن أبي سعید قال جاء صبى قد سماه إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو ساجد فركب على ظهره فأمسكه بيده ثم قام وهو على ظهره ثم ركع ثم أرسله فذهب .

او به طور مفصل به توثیق عطیه پرداخته و رساله ای به نام «القول المستوفی فی توثیق عطیه العوفی» در این باره نوشته است.

پاسخ به جرح های علمای اهل سنت بر عطیه

پاسخ به جرح های علمای اهل سنت بر عطیه (۱)

قوی ترین و بلکه تنها دلیل علمی تضعیف عطیه، تدلیسش است و ماجرایش هم این است که عده ای از

محمد بن السائب الکلبی نقل کرده اند که گفت: عطیه عوفی کنیه ی مرا ابو سعید گذاشت و در احادیثش میگوید: از ابو سعید نقل می کنم و مردم گمان می کنند که ابو سعید خدری را می گوید!

سیوطی می نویسد:

عطیه را تضعیف کرده اند و او از ابو سعید خدری روایت شنید؛ سپس بعد از وفاتش در محضر کلبی

شاگردی کرد و کنیه اش را ابو سعید گذاشت؛ پس گمان شد که خدری است. (۲)

اما حقیقت مطلب را در چند نکته بیان می کنیم: نکته ی اول این ماجرا فقط از خود کلبی نقل شده و او متهم به کذب است. حافظ ابن رجب حنبلی متوفای ۷۹۵ه این نکته را متذکر شده است:

« اما کلبی به روایاتش اعتماد نمی شود و اگر این داستان درباره ی عطیه درست باشد؛ پس اقتضا میکند که تنها در مورد آنچه که از ابو سعید در تفسیر نقل میکنند توقف شود، اما احادیث مرفوعی را که از ابو سعید روایت می کند (احادیث نبوی)، در آنها تنها ابو سعید خدری منظور است و در بعضی از روایات به نسبتش تصریح می کند. (۳)

ص: ۴۰

۱- [۱] با استفاده از کتاب «جواهر الکلام فی معرفه الإمامه والإمام - جلد سوم» تألیف آیت الله سید علی میلانی

۲- [۲] اللآلیء المصنوعه ج ۱ ص ۲۰ و عطیه ضعفه و کان سمع من الخدری ثم جالس الکلبی فصار یکنیه أبا سعید فیظن الخدری

۳- [۳] شرح علل الترمذی ج ۲ ص ۸۲۳... ولكن الکلبی لا- یعتمد علی ما یرویه . وأن صحت هذه الحکایه عن عطیه فإنما یقتضی التوقف فیما یحکیه عن أبی سعید من التفسیر خاصه. فأما الأحادیث المرفوعه التي یرویها عن أبی سعید ، فإنما یرید أبا سعید الخدری ، ویصرح فی بعضها بنسبته

نکته ی دوم: عطیه عوفی در سال ۱۱۱ هجری رحلت کرده است، در حالی که تاریخ وفات محمد بن سائب کلبی سال ۱۴۶ هجری است. این موضوع، نقل عطیه عوفی از محمد بن سائب کلبی را با تردید مواجه می سازد؛ هر چند تقدم عطیه عوفی بر کلبی به تنهایی برای رفع اتهام تدلیس از عطیه کافی نیست، اما برای محققان تردید ایجاد می کند.

نکته ی سوم: اگر بپذیریم که عطیه عوفی روایات کلبی را با کنیه ابو سعید نقل می کرده است، مسلمه باید گفت که این کار از سر تقیه صورت گرفته است؛ زیرا پس از نوشته شدن کتاب انساب کلبی، وی طرد شد و در اختناق شدید آن روزگار، جو سنگینی علیه او به وجود آمد؛ از همین رو عالمان از یک سو به روایات وی اعتماد داشتند و از او حدیث نقل می کردند و به وثاقت و حقانیت مطالبش معتقد بودند، و از سویی دیگر به خاطر متهم بودن به تشیع، جرأت ذکر نام او را نداشتند. بنابراین چاره ای نبود جز این که احادیث او را مخفیانه و به شیوه هایی مختلف نقل کنند.

علمای اهل سنت گفته اند:

محمد بن سائب کلبی صاحب تفسیر و پیشوا در تفسیر و از اصحاب عبد الله بن سبأ بود (؟) و سفیان ثوری و محمد بن اسحاق از محمد بن سائب کلبی روایت می کردند و از او با کنیه اش نام برده و می گفتند:

حدثنا ابو النضر» تا شناخته نشود.» (۱)

مسلم سفیان ثوری و محمد بن اسحاق نزد اهل تسنن از عالمان بزرگ به شمار می آیند و کسی آن ها را به دلیل اختفاء نام کلبی، به تدلیس متهم نمی کند. همین طور اگر عطیه نیز چنین کاری کرده باشد، نمی توان او را به تدلیس متهم ساخت.

نکته ی چهارم: همانطور که قبلاً گفتیم، علمای اهل سنت احادیث تفسیری کلبی را بر خلاف دیگر

احادیثش، معتبر می دانند.

«ابو احمد بن عدی گفته است: کلبی غیر از این احادیثی که ذکر کردم، احادیث معتبری به خصوص از ابی صالح دارد که در تفسیر، معروف است و طولانی ترین تفسیر، متعلق به او است و بعد از آن، تفسیر مقاتل بن سلیمان است مگر اینکه کلبی بر مقاتل برتری می یابد به دلیل آنچه که در مورد انحرافی بودن مذهب مقاتل

ص: ۴۱

۱- [۱] طبقات المفسرین للداودی ج ۱ ص ۱۷-۱۸؛ وفيات الأعیان و أبناء أبناء الزمان ج ۴ ص ۳۱۰ محمد بن السائب بن بشر وقیل مبشر بن عمرو أبو النضر الكلبی الكوفی صاحب التفسیر و كان إماما فی التفسیر و كان من أصحاب عبد الله بن سبأ و روی عنه سفیان الثوری و محمد بن إسحاق و كانا یقولان حدثنا أبو النضر محمد حتی لا یعرف

گفته شده است. سفیان بن عیینه، حماد بن سلمه، هشیم و غیر آن ها از افراد مورد اعتماد، از کلبی حدیث نقل کرده و در تفسیر به روایات او راضی شده اند. « (۱)

لذا بر فرض که ادعای کلبی صحیح باشد [و سند انتساب این سخن به او نیز صحیح باشد، چون این روایت مربوط به تفسیر است، باز هم معتبر خواهد بود.

سند دوم:

حاکم حسکانی با سندش از حضرت علی (علیه السلام) روایت کرده است که فرمود:

هنگامی که آیه ی و پس حق خویشاوند را ادا کن * نازل شد، رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) ، فاطمه (سلام الله علیها) را

خواست و فدک را به ایشان عطا کرد. « (۲)

سند سوم:

«وَأَتِذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ» نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم

«ابن مردویه از ابن عباس روایت نموده که گفت: وقتی که آیه

فدک را برای فاطمه (سلام الله علیها) جدا کرد. « (۳)

متاسفانه کتاب ابن مردویه به دست ما نرسیده و سند روایتش را در دست نداریم، اما سیوطی که کتاب را در اختیار داشته، درباره ی سندش سخنی نگفته است که با این قرینه که او بارها در مورد سند روایات مهم اعتقادی به خصوص روایات ابن مردویه اظهار نظر کرده است، می توان گفت که احتمال دارد سند ابن مردویه معتبر بوده باشد.

ص: ۴۲

۱- [۱] تهذیب الکمال ج ۲۵ ص ۲۵۱-۲۵۲ رقم ۵۲۳۴ وقال أبو أحمد بن عدی: وللكلبی غیر ما ذکرنا من الحدیث، أحادیث صالحه وخاصه عن أبی صالح، وهو معروف بالتفسیر، وليس لأحد تفسیر أطول منه، ولا أشجع منه، وبعده مقاتل ابن سلیمان، إلا أن الكلبی یفضل علی مقاتل لما قیل فی مقاتل من المذاهب الردیئه. وحدث عنه ابن عیینه، وحماد بن سلمه، وهشیم، وغیرهم من ثقات الناس ورضوه فی التفسیر

۲- [۲] شواهد التنزیل ج ۱ ص ۳۴۱ ح ۴۷۳ pdf حدثنی أبو الحسن الفارسی قال: حدثنا الحسن بن محمد الماسرجسی قال: حدثنا جعفر بن سهل ببغداد، قال: حدثنا المنذر بن محمد القابوسی قال: حدثنا أبی قال: حدثنا عمی عن أبیه، عن أبان بن تغلب: عن جعفر بن محمد، عن أبیه، عن علی بن الحسن بن أبیه عن علی قال: لما نزلت: (* وآت ذا القربى حقه *) دعا رسول الله

فاطمه - عليها السلام - فأعطاها فدكا

٣- [٣] الدر المنثور ج ٥ ص ٢٧٤ وأخرج ابن مردويه عن ابن عباس رضى الله عنهما قال : لما نزلت (وآت ذا القربى حقه)

أقطع رسول الله فاطمه فدكا

حضرت زهرا علیها السلام، در ابتدا فدک را به عنوان هدیه ی رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) مطالبه نمودند و امیر مومنان علیه السلام، ام ایمن کنیز پیامبر صلی الله علیه و آله و رباح غلام پیامبر نیز به آن شهادت دادند

سند اول:

احمد بن یحیی بلاذری روایت کرده است که:

مالک بن جعونه از پدرش نقل کرده که وی گفته است: فاطمه (سلام الله علیها) به ابوبکر گفت: رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم)

فدک را برای من قرار داد، پس آن را به من برگردان و علی بن ابی طالب (علیه السلام) برای حضرت زهرا (سلام الله علیها) شهادت داد. ابوبکر شاهد دیگری خواست، ام ایمن شهادت داد. ابوبکر گفت: ای دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم)! میدانی که قبول نمی شود مگر شهادت دو مرد با یک مرد و دو زن. حضرت زهرا (سلام الله علیها) با شنیدن این سخن، از نزد او برگشت. [\(۱\)](#)

سند دوم:

بلاذری با سند دیگر، روایت کرده است که:

«جعفر بن محمد السلام گفته است: فاطمه (سلام الله علیها) به ابو بکر گفت: فدک را به من باز گردان؛ زیرا رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) آن را به من بخشیده است. ابوبکر از ایشان شاهد خواست. فاطمه (سلام الله علیها)، ام ایمن و رباح غلام پیامبر

لله را آوردند و آنها به اعطای فدک شهادت دادند. آنگاه ابوبکر گفت: شهادت قبول نمی شود جز این که شاهد، یک مرد و دو زن باشد. [\(۲\)](#)

ص: ۴۳

۱- [۱] فتوح البلدان ج ۱ ص ۴۴ وحدثنا عبد الله بن ميمون المكتب قال أخبرنا الفضيل بن عياض عن مالك بن جعونه عن أبيه قال قالت فاطمه لأبي بكر أن رسول الله صلى الله عليه وسلم جعل لي فدك فأعطني إياه وشهد لها علي بن أبي طالب (عليه السلام) فسألها شهادتها آخر فشهدت لها أم أيمن فقال قد علمت يا بنت رسول الله أنه لا تجوز إلا شهادة رجلين أو رجل و امرأتين فانصرفت

۲- [۲] فتوح البلدان ج ۱ ص ۴۴ وحدثني روح الكرايسی قال حدثنا زيد بن الحباب قال أخبرنا خالد بن طهمان عن رجل حسبه روح جعفر بن محمد أن فاطمه رضی الله عنها قالت لأبي بكر الصديق رضی الله عنه اعطني فدك فقد جعلها رسول الله صلى الله

عليه وسلم لى فسألها البينه فجاءت بأى أيمان ورياح مولى النبى صلى الله عليه وسلم فشهدا لها بذلك فقال إن هذا الأمر لا تجوز فيه إلا شهادة رجل وامرأتين

محب الدین طبری می نویسد:

« از عبدالله بن ابوبکر بن عمرو بن حزم از پدرش نقل شده است که گفت: فاطمه (سلام الله علیها) نزد ابوبکر آمد و فرمود: فدک را به من بده؛ زیرا رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) اند آن را به من بخشیده است. ابو بکر گفت: ای دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم)! راست گفتی، اما من دیدم که رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) یاد آن را میان فقرا، مساکین و در راه مانده ها تقسیم کرد بعد از این که سهم شما را میداد.» (۱)

سند چهارم:

احمد بن یحیی بلاذری با سندی دیگر چنین روایت کرده است:

«موسی بن عقبه می گوید: حضرت فاطمه (سلام الله علیها) هنگام بیعت بر ابو بکر وارد شد و به او فرمود: ام ایمن و رباح برای من شهادت می دهند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) فدک را به من بخشیده است.

ابوبکر گفت: به خدا سوگند، خداوند جز پدرت محبوب تر در نزد من کسی را نیافریده است، دوست داشتم که روز رحلت او قیامت برپا می شد. اگر عایشه محتاج و فقیر شود، نزد من محبوب تر از این است که تو فقیر شوی. آیا شما عقیده دارید که من به مردمان سیاه و سرخ پوست عطا می کنم، اما در حق شما ظلم می کنم؟ در حالی که شما دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) هستی. این مال، برای مسلمین است؛ پدرت از آن به سواران در راه خدا انفاق می کرد. (یعنی رسول خدا از این مال برای مردان جنگی در حال جنگ انفاق میکرد) من نیز همان کاری را انجام می دهم که پدرت انجام می داد.

فاطمه (سلام الله علیها) فرمود: به خدا سوگند، هرگز با تو سخن نمی گویم. ابو بکر گفت: به خدا سوگند، با تو قهر دنیا نمی کنم.

فاطمه (سلام الله علیها) فرمود: به خدا سوگند، تو را نفرین می کنم. ابو بکر گفت: من برای شما دعا می کنم.» (۲)

ص: ۴۴

۱- [۱] الرياض النضرة ج ۲ ص ۱۲۶ وعن عبد الله بن أبي بكر بن عمرو بن حزم عن أبيه قال جاءت فاطمة إلى أبي بكر فقالت اعطني فدك فإن رسول الله صلى الله عليه وسلم وهبها لي قال صدقت يا بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم ولكن رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقسمها فيعطى الفقراء والمساكين وابن السبيل بعد ان يعطيكم منها

۲- [۲] أنساب الأشراف ج ۳ ص ۳۱۶ المدائني عن سعيد بن خالد مولى خزاعة عن موسى بن عقبه قال: دخلت فاطمة على أبي بكر حين بويع فقالت: إن أم أيمن، وراح يشهدان لي أن رسول الله صلى الله عليه وسلم أعطاني فدك فقال: والله ما خلق الله أحب إلى من أبيك، لوددت أن القيامة قامت يوم مات، ولئن تفتقر عائشه أحب إلى من أن تفتقرى، أفتريني أعطى الأسود

والأحمر حقوقهم وأظلمك وأنت ابنه رسول الله صلى الله عليه وسلم، إن هذا المال إنما كان للمسلمين فحمل منه أبوك الراجل وينفقه فى السبيل، فأنا أليه بما وليه أبوك، قالت: والله لا- أكلمك قال: والله لا- أهجرك. قالت والله لأدعون الله عليك، قال: لأدعون الله لك

فاطمه (سلام الله علیها) به ابو بکر گفت: ام ایمن برای من شهادت می دهد که رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) فدک را به من بخشیده است. ابو بکر گفت: ای دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم)! به خدا سوگند، به نظر من خداوند هیچ مخلوقی را محبوب تر از رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) نیافریده است، دوست داشتم که روز وفات پدرت آسمان به زمین فرود می آمد. به خدا سوگند، اگر عایشه فقیر شود، نزد من محبوبتر از این است که شما فقیر باشید. به خدا سوگند، آیا شما عقیده دارید که من به مردمان سرخ و سفید پوست، حقش را عطا می کنم؛ اما در حق شما ظلم می کنم؟ در حالی که شما دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) هستید. این اموال (فدک) از آن رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) نبود، بلکه جزئی از اموال مسلمین است که مردم برای او می آوردند و رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) یاد آن را در راه خدا انفاق میکرد. هنگامی که وفات یافت، من متولی آن شدم همانگونه که ایشان متولی آن بود.

فاطمه (سلام الله علیها) فرمود: به خدا سوگند، هرگز با تو سخن نمی گویم. ابو بکر گفت: هرگز با شما قهر نمی شوم. فاطمه (سلام الله علیها) فرمود: به خدا سوگند، تو را نفرین می کنم. ابو بکر گفت: به خدا سوگند، برای تو دعا می کنم. هنگامی که زمان وفاتش فرار رسید، وصیت نمود که ابو بکر بر او نماز نخواند؛ پس شبانه دفن شد و عباس بن عبد المطلب بر او نماز خواند. میان وفات رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) و وفات فاطمه (سلام الله علیها) ۷۲ شب فاصله بود. (۱)

ص: ۴۵

۱- [۱] شرح نهج البلاغه ج ۱۶ ص ۱۲۵-۱۲۶ قال أبو بکر: وروی هشام بن محمد، قال: قالت فاطمه لأبي بکر: إن أم أيمن تشهد لي أن رسول الله صلى الله عليه وسلم أعطاني فدك، فقال لها: يا ابنة رسول الله، والله ما خلق الله أحب إلي من رسول الله صلى الله عليه وسلم أبيض، ولوددت أن السماء وقعت على الأرض يوم مات أبو بكر، والله لأب تفتقر عائشه أحب إلي من أن تفتقرى، أترانى أعطى الأحمر والأبيض حقه وأظلمك حقه، وأنت بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم إن هذا المال لم يكن للنبي صلى الله عليه وسلم، وإنما كان مالاً من أموال المسلمين يحمل النبي به الرجال، وينفقه في سبيل الله، فلما توفي رسول الله وليته كما كان يليه. قالت: والله لا كلمتك أبداً قال: والله لا هجرتك أبداً، قالت: والله لأدعون الله عليك، قال: والله الأدعون الله لك، فلما حضرتها الوفاه أوصت ألا يصلى عليها، فدفنت ليلاً، وصلى عليها عباس بن عبد المطلب، وكان بين وفاتها ووفاه أبيها اثنتان وسبعون ليلة

بعد از این که مطالبات حضرت زهرا(سلام الله علیها) از طریق هدیه بودن و بخشش فدک مورد قبول واقع نشد، آن حضرت روش مطالبه را تغییر داد و فدک را به عنوان میراث مطالبه نمود.

ابوبکر در ابتدا اعتراف کرد که اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) از ایشان ارث می برند!

« ابو طفیل گوید: فاطمه (سلام الله علیها) بعد از وفات پیامبر به نزد ابوبکر فرستاد و فرمود: آیا تو وارث رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم)»

ای هستی یا خانواده اش؟ ابوبکر گفت: نه، بلکه خانواده اش وارث او هستند. حضرت زهرا (سلام الله علیها) فرمود: پس سهم رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) کجاست؟ ابوبکر گفت: خداوند اگر به پیامبری چیزی بدهد، سپس او را قبض روح کند، آن را برای کسی که بعد از او امور را به دست می گیرد قرار می دهد و من نظرم این بود که آن را به مسلمانان برگردانم. پس فاطمه (سلام الله علیها) فرمود: تو به آنچه از رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) شنیده ای دانا تری. (۱)

احمد محمد شاکر (۲)، ضیاء مقدسی و عبد الملک دهیش (۳) سند این روایت را تصحیح کرده اند.

جالب اینکه ذهبی بعد از نقل این حدیث، می گوید:

« این روایت را احمد در مسندش نقل کرده است و منکر می باشد و منکرترین (ناپسندترین چیزی که در

آن است، این سخن ابوبکر است که گفت: نه، بلکه خانواده اش [ارث میبرند]. (۴)

ابوبکر حدیثی را به رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) نسبت داد که فرمودند: ما انبیا ارث نمی گذاریم و آنچه که از ما انبیا

می ماند، صدقه است.

ص: ۴۶

۱- [۱] حدثنا عبد الله قال حدثني أبي قال ثنا عبد الله بن محمد بن أبي شيبه قال عبد الله وسمعت من عبد الله بن أبي شيبه قال ثنا محمد بن فضيل عن الوليد بن جميع عن أبي الطفيل قال لما قبض رسول الله صلى الله عليه وسلم أرسلت فاطمه إلى أبي بكر أنت ورث رسول الله صلى الله عليه وسلم أم أهله قال فقال لا بل أهله قالت فأين سهم رسول الله صلى الله عليه وسلم قال فقال أبو بكر إني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول إن الله عز وجل إذا أطعم نبيا طعمه ثم قبضه جعله للذي يقوم من بعده

- فرأيت أن أُرده على المسلمين فقالت فأنت وما سمعت من رسول الله صلى الله عليه وسلم أعلم
- ٢- [٢] مسند أحمد بن حنبل ج ١ ص ١٧١-١٧٢ ح ١٤ بي دي اف / قال الشاكر: إسناده صحيح
- ٣- [٣] الأحاديث المختارة ج ١ ص ١٢٩-١٣٠ ح ٤٢ و ٤٣ قال عبد الملك دهيش: إسناده صحيح
- ٤- [٤] تاريخ الإسلام ج ٣ ص ٢٣ رواه أحمد في مسنده ، وهو منكر ، وأنكر ما فيه قوله : لا ، بل أهله

در حالی که قرآن می فرماید: (سلیمان از داود ارث برده) (۱) و در آیه ی دیگر آنجا که خبر زکریا (علیه السلام) را بازگو می کند، زکریا عرض کرد: پروردگارا مرا فرزندی عنایت فرما تا از من و آل یعقوب ارث برد. (۲)

و فرموده: (خویشاوندان رحمی اولی به یکدیگرند) (۳) و فرموده: (خدای تعالی به شما درباره ی اولاد

وصیت می فرماید که برای پسر دو برابر بهره ی دختر است.) (۴)

و می فرماید: هنگامی که مرگ یکی از شما فرارسد بر شما نوشته شده است اینکه وصیت کنید برای

والدین و نزدیکان، حکمی است حق برای متقیان.) (۵)

حضرت زهرا (سلام الله علیها) با استناد به همین آیات قرآن، حدیث ابوبکر را دروغ شمردند و چندین بار برای باز پس

گرفتن فدک اقدام کردند. بخاری و مسلم روایت کرده اند که:

عروه بن زبیر گفته است که عایشه به او خبر داد، فاطمه (سلام الله علیها) دختر پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) بعد از وفات رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) از ابوبکر درخواست نمود که میراث ایشان را از ماترک رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) تقسیم نماید. ابوبکر گفت: رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) فرموده: ما پیامبران چیزی را به ارث نمی گذاریم؛ آنچه را که می گذاریم، صدقه است. پس از آن، فاطمه دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) خشمگین شد، و با ابوبکر قهر گردید، این قهر ادامه یافت تا از دنیا رفت. فاطمه (سلام الله علیها) بعد از رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) شش ماه زندگی کرد. راوی می گوید: فاطمه (سلام الله علیها) پیوسته از ابوبکر حقش را از ماترک رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) و آل و سلم) از خبیر، فدک و صدقات ایشان در مدینه درخواست می کرد، اما ابوبکر درخواست ایشان را قبول نمی کرد. «

(۶)

ص: ۴۷

۱- [۱] نمل: ۱۶

۲- [۲] مریم: ۶

۳- [۳] احزاب: ۶

۴- [۴] نساء: ۱۱

۵- [۵] بقره: ۱۸۰

۶- [۶] صحیح البخاری ج ۳ ص ۱۱۲۶ ح ۲۹۲۶ و صحیح مسلم ج ۳ ص ۱۳۸۱ ح ۱۷۵۹ عن بن شهاب قال أخبرني عروه بن الزبير أن عائشة أم المؤمنين رضي الله عنها أخبرته أن فاطمة عليها السلام ابنة رسول الله صلى الله عليه وسلم سألت أبا بكر الصديق بعد وفاة رسول الله صلى الله عليه وسلم أن يقسم لها ميراثها ما ترك رسول الله صلى الله عليه وسلم مما أفاء الله عليه فقال أبو بكر إن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا نورث ما تركنا صدقه فغضبت فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم

فهجرت أبا بكر فلم تزل مهاجرة حتى توفيت وعاشت بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم ستة أشهر قالت وكانت فاطمه تسأل أبا بكر نصيبها مما ترك رسول الله صلى الله عليه وسلم من خير وفدك وصدقته بالمدينة فأبى أبو بكر عليها ذلك

بخاری در صحیحش از عایشه روایت کرده است که گفت:

«فاطمه (سلام الله علیها) و عباس نزد ابوبکر آمدند و هر دو میراث شان از رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) را طلب کردند و نیز آنها زمین های فدک و سهم شان را از خیر می خواستند. ابو بکر به آنها گفت: از رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) شنیدم که میفرمود: ما پیامبران چیزی به ارث نمی گذاریم؛ آنچه را گذاشتیم، صدقه است. آل محمد علی از این مال استفاده می کنند. ابو بکر گفت: به خدا سوگند، من امری را که دیدم رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) انجام میداد، رها نمی کنم و همان را انجام میدهم.

عایشه می گوید: فاطمه (سلام الله علیها) با وی قهر کرد و با او سخنی نگفت تا این که از دنیا رفت.» (۱)

مطالبه فدک به همراه حضرت علی علیه السلام و استدلال ایشان به آیات قرآن

«فاطمه (سلام الله علیها) نزد ابو بکر آمد و میراث خود را از ابو بکر می خواست. عباس بن عبد المطلب آمد و میراث خود را می خواست و علی (علیه السلام) همراه آنها آمد. ابو بکر گفت: رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) فرموده است: ما ارثی بر جای نمی گذاریم؛ آنچه را می گذاریم صدقه است. و آنچه را پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) به آن عمل می کرد، من هم به آن عمل میکنم. علی (علیه السلام) فرمود: سلیمان از داود (علیهما السلام) ارث برد. و زکریا (علیه السلام) فرمود: [جانشینی به من عنایت فرما که از من و آل یعقوب ارث ببرد. ابو بکر گفت: زکریا چنین بود و تو به خدا سوگند میدانی همانند آنچه را من میدانم. علی (علیه السلام) فرمود: این کتاب خداست که سخن می گوید. پس ساکت شدند و برگشتند.» (۲)

ص: ۴۸

۱- [۱] صحیح البخاری ج ۶ ص ۲۴۷۴ ح ۶۳۴۶ عن عائشه أن فاطمه والعباس عليهما السلام أتيا أبا بكر يلبسان ميراثهما من رسول الله صلى الله عليه وسلم وهما حينئذ يطلبان أرضيهما من فدك وسهمهما من خير فقال لهما أبو بكر سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا نورث ما تركنا صدقه إنما يأكل آل محمد من هذا المال قال أبو بكر والله لا أدع أمرا رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم يصنعه فيه إلا صنعته قال فهجرت فاطمه فلم تكلمه حتى ماتت

۲- [۲] الطبقات الكبرى ج ۲ ص ۳۱۵ أخبرنا محمد بن عمر حدثني هشام بن سعد عن عباس بن عبد الله بن معبد عن جعفر قال جاءت فاطمه إلى أبي بكر تطلب ميراثها وجاء العباس بن عبد المطلب يطلب ميراثه وجاء معهما علي فقال أبو بكر قال رسول الله لا نورث ما تركنا صدقه وما كان النبي يعول فعلى فقال علي ورث سليمان داود وقال زكريا يرثني ويرث من آل يعقوب قال أبو بكر هو هكذا وأنت والله تعلم مثلنا أعلم فقال علي هذا كتاب الله ينطق فسكتوا وانصرفوا

مسلم در صحیحش روایت کرده است که عمر بن خطاب روزی در ایام خلافتش رو به عباس و حضرت

علی علیه کرد و گفت:

«وقتی رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) وفات یافت، ابوبکر گفت: من ولی رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) هستم؛ پس شما دو نفر (علی و عباس عموی پیامبر) آمدید تا میراث پسر برادرت (رسول الله) و [تو ای علی میراث زنت از پدرش را طلب کنید؛ پس ابوبکر از پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) نقل کرد که فرمود: ما انبیاء از خودمان ارث باقی نمی گذاریم جز صدقه .

پس شما دو نفر (علی و عباس) نظرتان این بود که ابوبکر دروغگو، گناهکار، پیمان شکن و خائن بود و خدا می داند که او راست گفت و تابع حق بود. پس چون ابوبکر فوت شد، من ولی رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) و ولی ابوبکر شدم؛ اما نظر شما این بود که من دروغگو، گناهکار، پیمان شکن و خائن هستم؛ ولی خدا میداند که من راست میگفتم و درستکار، راشد و تابع حق بودم.»^(۱)

جالب اینکه بخاری از آوردن این حدیث به طور کامل، احساس خطر کرده و به جای عبارت «کاذبا آثما

غادرا خائنا» از عبارت «کذا و کذا» استفاده کرده است.^(۲)

از آنجایی که عده ای از پذیرش معنای این روایت طفره می روند، برای تمام کردن حجت بر آن ها، فهم

ابن قیم جوزیه از معنای آن را بیان می کنیم که می نویسد:

ص: ۴۹

۱- [۱] صحیح مسلم ج ۳ ص ۱۳۷۸ ح ۱۷۵۷ ثم نشد عباسا وعلیا بمثل ما نشد به القوم أتعلمان ذلك قال نعم فلما توفي رسول الله صلى الله عليه وسلم قال أبو بكر أنا ولي رسول الله صلى الله عليه وسلم فجئتما تطلب ميراثك من بن أخيك ويطلب هذا ميراث امرأته من أبيها فقال أبو بكر قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما نورث ما تركنا صدقه فرأيتماه كاذبا آثما غادرا خائنا والله يعلم إنه لصادق بار راشد تابع للحق ثم توفي أبو بكر وأنا ولي رسول الله صلى الله عليه وسلم وولى أبي بكر فرأيتمانى كاذبا آثما غادرا خائنا والله يعلم إنى لصادق بار راشد تابع للحق فوليتها

۲- [۲] صحیح البخاری ج ۵ ص ۲۰۴۹ ح ۵۰۴۳ ثم توفي الله نبيه صلى الله عليه وسلم فقال أبو بكر أنا ولي رسول الله فقبضها أبو بكر يعمل فيها بما عمل به فيها رسول الله صلى الله عليه وسلم وأنتما حينئذ وأقبل على علي و عباس تزعمان أن أبا بكر كذا وكذا والله يعلم أنه فيها صادق بار راشد تابع للحق ثم توفي الله أبا بكر فقلت أنا ولي رسول الله صلى الله عليه وسلم وأبي بكر فقبضتها سنتين أعمل فيها بما عمل رسول الله صلى الله عليه وسلم وأبو بكر ثم جئتماني وكلمتكما واحده وأمركما جميع

و اما سخن عمر که آن دو معتقد بودند ابوبکر ظالم، خائن، حيله گر و خیانتکار است و همچنین در مورد او (عمر) نیز همین اعتقاد را داشتند؛ پس آن، خبر از اختلافشان می دهد که در مورد آن اتفاق، اختلاف در احکام واقع شد که دیدگاه هر یک، از دیگری متفاوت بود.»^(۱)

ص: ۵۰

۱- [۱] العواصم من القواصم ج ۱ ص ۲۰۳ و أما قول عمر انهما اعتقدا أن أبا بكر ظالم خائن غادر وكذلك اعتقدا فيه فإنما ذلك خبر عن الاختلاف في نازله وقعت من الأحكام رای فیها هذا رایا ورأی فیها أولئك رأيا

بحث چهارم: پیشگویی غصب فدک توسط رسول خدا صلی الله علیه و آله

طبق روایت صحیحی که اهل سنت نقل کرده اند، رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) ویژگی حاکمان بعد از خودش را «غصب

فیء» (آنچه که بدون جنگ با کفار، از آنان نصیب پیامبر میشود؛ مانند فدک) معرفی کرده است:

((رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود: «ای ابا ذر، در چه حال هستی هنگامی که بعد از من حاکمانی می آیند که

«فیء» (آنچه از کفار بدون جنگ نصیب پیامبر می شود؛ مانند فدک) را برای خودشان می گیرند؟»

گفتم: قسم به آن خدایی که تو را به حق فرستاده، شمشیرم را بر دوشم می گذارم و با آن پیکار می کنم تا کشته شوم و به شما ملحق شوم.

فرمود: آیا به چیزی بهتر از آن تو را یاد ندهم؟ صبر کن تا مرا ببینی.)) (۱)

این روایت را علاوه بر ابو داود در سننش، احمد بن حنبل در مسندش آورده و محققش حمزه احمد الزین سندش را تصحیح کرده است. (۲)

تنها اشکالی که عده ای به سند این روایت گرفته اند، مجهول بودن خالد بن وهبان است، در حالی که ابن حبان توثیقش کرده (۳) و حاکم نیز از او در صحیحش روایت نقل کرده و تلویحا توثیقش نموده است. (۴) و جناب ابوذر در ایام خلافت عثمان در تبعید به شهادت رسید.

ص: ۵۱

۱- [۱] سنن أبی داود ج ۴ ص ۲۴۱ ح ۴۷۵۹ عن أبی ذر أن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال یا أبا ذر کیف أنت عند ولاء یستأثرون علیک بهذا الفیء قال والذی بعثک بالحق أضع سینی علی عاتقی فاضرب به حتی ألحقک قال أفلا أدلک علی خیر لک من ذلک تصبر حتی تلقانی

۲- [۲] مسند احمد، ج ۱۶ ص ۲۲-۲۳ ح ۲۱۴۵۰ و ۲۱۴۵۱ قال حمزه احمد الزین: إسناد صحیح

۳- [۳] الثقات ج ۴ ص ۲۰۷ رقم ۲۵۲۲ خالد بن وهبان بن خاله أبی ذر الغفاری یروی عن أبی ذر روى عنه الناس

۴- [۴] المستدرک علی الصحیحین ج ۱ ص ۲۰۳ رقم ۴۰۲ «خالد بن وهبان لم یجرح فی روایاته وهو تابعی معروف»؛ ترجمه: خالد بن وهبان در روایاتش جرح نشده است و او تابعی معروفی است.»

اشاره

در مباحث گذشته روشن شد که حضرت زهرا (سلام الله علیها) ابتدا به عنوان هدیه بودن فدک برای مطالبه ی آن اقدام کردند و چندین شاهد نیز آوردند، اما ابوبکر تعداد شاهدانش را کافی ندانست و قبول نکرد؛ لذا حضرت فاطمه زهرا (سلام الله علیها) در دفعات بعدی به عنوان میراث برای گرفتن فدک اقدام کردند که با حدیث ابوبکر مواجه شدند و به همین دلیل از ابوبکر و عمر خشمگین شدند و با آن ها قهر کردند تا اینکه از دنیا رفتند.

اکنون در این مبحث با نگاهی به جوانب دیگر، قضیه روشن تر خواهد شد:

اول:

قبول ادعای جابر بن عبد الله توسط ابوبکر و عدم مطالبه ی شاهد از او

بخاری در صحیحش روایت کرده است که:

جابر بن عبدالله گفت: رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) که به من فرمود: اگر مال بحرین آمد، برای تو فلان مبلغ و فلان مبلغ را می بخشم؛ پس هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) از دنیا رفت و غنائم بحرین آمد، ابوبکر گفت: هر کس از پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) طلبی دارد بیاید بگیرد. پس من زبه ابوبکر) گفتم که پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) به من فرمود: اگر مال بحرین را آوردند، من به تو از غنائم فلان مبلغ عطا خواهم کرد. جابر گفت: ابوبکر از غنائم به من داد و گفت: آنها را بشمار و شمردم پانصد درهم بود؛ پس ابوبکر به من هزار و پانصد درهم عطا کرد (هزار درهم نیز افزود).» (۱)

بدرالدین عینی در شرح این روایت می نویسد:

« ابوبکر از جابر برای صحت ادعایش

شاهدی درخواست نکرد؛ زیرا او به دلیل شهادت قرآن و سنت، عادل

است.

شهادت قرآن بر عدالت جابر: «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ» { (آل عمران ۱۱۰) «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا» (البقره ۱۴۳) پس اگر مانند جابر، بهترین امت نباشد، پس چه کسی بهترین امت است؟! »

ص: ۵۲

الله صلى الله عليه وسلم قال لى لو قد جاءنا مال البحرين قد أعطيتك هكذا وهكذا وهكذا فلما قبض رسول الله صلى الله عليه وسلم وجاء مال البحرين قال أبو بكر من كانت له عند رسول الله صلى الله عليه وسلم عده فليأتنى فأتيته فقلت إن رسول الله صلى الله عليه وسلم قد كان قال لى لو قد جاءنا مال البحرين لأعطيتك هكذا وهكذا وهكذا فقال لى احته فحثوت حثيه فقال لى عدها فعددتها فإذا هى خمسمائه فأعطانى ألفا وخمسمائه

شهادت سنت پر عدالت جابر: رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود: «هر کس به من دروغ بگوید، جایگاهش را در آتش

جهنم فراهم می کند» و یک مسلمان نمی آید به پیغمبر علیه دروغ ببندد تا چه رسد به یک صحابی.» (۱)

دیگر شارحین صحیح بخاری نیز شبیه همین سخن را گفته اند؛ اما وقتی به شرح ماجرای فدک میرسند،

همگی حضرت زهرا (سلام الله علیها) را مقصر و خاطی معرفی می کنند.

دوم:

طبق حدیث صحیح نبوی، هر کس ادعای چیزی را کند که از آن او نیست، به جهنم

می رود

مسلم در صحیحش روایت می کند که:

«از ابو ذر نقل شده است که از پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) شنید که می فرمود: ... هر کس ادعای چیزی را بکند که از

آن او نیست، از ما نیست و جایگاهش را برای آتش جهنم فراهم می کند.» (۲)

حال آنکه به اعتراف طرفداران ابوبکر، حضرت فاطمه (سلام الله علیها) طبق حدیث صحیح نبوی، سرور زنان اهل بهشت

است. (۳)

سوم:

طبق حدیث صحیح نبوی، هر کس بیش از سه روز با مسلمانی قهر باشد، مسلمان

نیست

بخاری و مسلم روایت کرده اند که: پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمودند: برای مسلمان حلال نیست که با برادرش بیش

از سه روز قهر کند.» (۴)

ص: ۵۳

۱- [۱] عمده القاری ج ۱۲ ص ۱۲۱ أبا بکر لم یلمس من جابر شاهدا علی صحه دعواه ... لأنه عدل بالکتاب والسنه. أما الکتاب فقولہ تعالی: (کنتم خیر أمه أخرجت للناس) (آل عمران: ۱۰) (وکذلک جعلناکم أمه وسطا) (البقره: ۱۴۳). فمثل جابر إن لم یکن من خیر أمه فمن یكون. وأما السنه: فقولہ صلی الله علیه وسلم: (من کذب علی متعمدا ..) الحدیث، ولا یظن ذلک المسلم. فضلا عن صحابی

- ٢- [٢] صحيح مسلم ج ١ ص ٧٩ ح ٦١ عن أبي ذر أنه سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ومن ادعى ما ليس له فليس منا وليتبعوا مقعده من النار
- ٣- [٣] صحيح البخارى ج ٣ ص ١٣٢٦ ح ٣٤٢٦ أما ترضين أن تكونى سيدة نساء أهل الجنة أو نساء المؤمنين
- ٤- [٤] صحيح البخارى ج ٥ ص ٢٢٥٣ ح ٥٧١٨ و صحيح مسلم ج ٤ ص ١٩٨٤ ح ٢٥٦٠ أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ... ولا يحل لمسلم أن يهجر أخاه فوق ثلاثه أيام

حال آنکه حضرت فاطمه (سلام الله علیها) به اجماع، اهل بهشت است و بلکه سرور زنان اهل بهشت است و تا آخر عمرشان با ابوبکر و عمر قهر کردند و از آنها خشمگین بودند.

چهارم:

طبق حدیث صحیح نبوی، هر کس بمیرد و در گردنش بیعت نباشد، به مرگ جاهلیت مرده است این روایت را مسلم در صحیحش نقل کرده است. (۱)

در حالی که حضرت زهرا (سلام الله علیها) نه تنها با ابوبکر بیعت نکرد، بلکه از او خشمگین بود تا اینکه از دنیا رفت. اما آیا کسی که به مرگ جاهلیت بمیرد، به بهشت می رود؟! تا چه رسد به اینکه سرور بهشتیان باشد!؟

پنجم:

غضب حضرت فاطمه (سلام الله علیها) بر شیخین

گفتیم که طبق روایات معتبر اهل سنت، غضب حضرت زهرا (سلام الله علیها) مساوی غضب پیامبر عید و خداست

و قرآن کریم حکم کسانی که خدا و رسولش را بیزارند، چنین بیان می کند:

«إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا»

«بی گمان، کسانی که خدا و پیامبر او را آزار می دهند، خدا آنها را در دنیا و آخرت لعنت کرده و برایشان عذابی خوار کننده آماده کرده است.» (۲)

از طرف دیگر، طبق روایات صحیح اهل سنت، حضرت زهرا (سلام الله علیها) تا لحظه ی آخر حیاتشان، از عمر و

ابوبکر ناراضی و غضبناک بودند و با آن حال از دنیا رفتند. بخاری و مسلم از عایشه دختر ابوبکر چنین روایت کرده اند:

عروه بن زبیر از عایشه نقل کرد که گفت: فاطمه (سلام الله علیها) از ابوبکر میراثش از پیامبر عید، از آنچه که خداوند در مدینه فی کرده بود، برای رسولش و آنچه که از خمس خبیر باقی مانده بود را طلب کرد. پس ابوبکر گفت: همانا رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود: ما ارث به جا نمی گذاریم؛ پس آن صدقه ای است که آل محمد از آن می خورد.

ص: ۵۴

۱- [۱] صحیح مسلم ج ۳ ص ۱۴۷۸ ح ۱۸۵۱ ومن مات ولیس فی عنقه بیعه مات میتة جاهلیه

۲- [۲] احزاب: ۵۷

به خدا قسم، من تغییر نمی دهم چیزی از صدقاتی که از زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) باقی مانده و انجام می دهم در آنها، هر آنچه را رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) انجام داده است؟

سپس ابوبکر از اینکه چیزی از آن را به فاطمه (سلام الله علیها) برگرداند ابا کرد؛ وقتی فاطمه (سلام الله علیها) متوجه این امر شد، با ابوبکر قهر کرد و سخنی با او نگفت تا از دنیا رفت. فاطمه (سلام الله علیها) بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) شش ماه زندگی کرد.

هنگامی که فاطمه (سلام الله علیها) وفات کرد، همسرش علی (علیه السلام) او را شبانه دفن کرد و ابوبکر را خبر نکرد و خودش نماز خواند بر او و ابوبکر بر او نماز نخواند...» (۱)

ابو عیسی ترمذی نیز ناراحتی حضرت زهرا (سلام الله علیها) از ابوبکر و عمر و قهر کردنش با آن دو تا آخر عمرش را با سند معتبر از ابوهریره روایت کرده است که گفت:

«فاطمه (سلام الله علیها) به نزد ابوبکر و عمر آمد و میراثش از رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) بله را طلب نمود. پس آن دو گفتند: از رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) شنیدیم که می فرمودند: من ارث به جا نمی گذارم. حضرت فاطمه (سلام الله علیها) فرمود: به خدا قسم با شما دو نفر هرگز سخن نمی گویم؛ پس آن حضرت وفات نمود و با آن دو سخن نگفت.» (۲)

این روایت را ترمذی حسن دانسته (۳) و برنامه ی جوامع الکلم نیز حکم به حسن بودن سندش داده است و

ناصرالدین البانی نیز این روایت را در زمره ی احادیث صحیح سنن ترمذی آورده است. (۴)

ص: ۵۵

۱- [۱] صحیح البخاری ج ۴ ص ۱۵۴۹ ح ۳۹۹۸ و ج ۳ ص ۱۱۲۶ ح ۲۹۲۶ و صحیح مسلم ج ۳ ص ۱۳۸۰ ح ۱۷۵۰ عن عروه عن عائشه أن فاطمه عليها السلام بنت النبي صلى الله عليه وسلم أرسلت إلى أبي بكر تسأله ميراثها من رسول الله صلى الله عليه وسلم مما أفاء الله عليه بالمدينة وفدك وما بقي من خمس خيبر فقال أبو بكر إن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا نورث ما تركنا صدقه إنما يأكل آل محمد صلى الله عليه وسلم في هذا المال وإني والله لا أغير شيئاً من صدقه رسول الله صلى الله عليه وسلم عن حالها التي كانت عليها في عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم ولأعلمن فيها بما عمل به رسول الله صلى الله عليه وسلم فأبي أبو بكر أن يدفع إلى فاطمه منها شيئاً فوجدت فاطمه على أبي بكر في ذلك فهجرته فلم تكلمه حتى توفيت وعاشت بعد النبي صلى الله عليه وسلم ستة أشهر فلما توفيت دفنها زوجها علي ليلاً ولم يؤذن بها أبا بكر وصلى عليها

۲- [۲] سنن الترمذی ج ۴ ص ۱۵۷ ح ۱۶۰۹ حدثنا بذلك علي بن عيسى قال حدثنا عبد الوهاب بن عطاء حدثنا محمد بن عمرو عن أبي سلمه عن أبي هريره أن فاطمه جاءت أبا بكر وعمر رضي الله عنهما تسأل ميراثها من رسول الله صلى الله عليه

وسلم فقالا سمعنا رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول إني لا أورث قالت والله لا أكلمكما أبدا فماتت ولا تكلمهما
۳- [۳] ترمذی در ذیل حدیث قبلش، به این روایت اشاره کرده و سندش را حسن دانسته است: «وحدیث أبی هریره حدیث
حسن غریب من هذا الوجه.» سنن الترمذی ج ۴ ص ۱۵۷ ح ۱۶۰۸
۴- [۴] صحیح الترمذی، ج ۲ ص ۲۱۴ ح ۱۶۰۹ پی دی اف

وصیت ابوبکر و عمر به دفن شدن در حجره ی رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم)

ابوبکر و عمر طبق وصیت خودشان در حجره ی رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) در کنار آن حضرت دفن شدند.

ابن سعد روایت کرده است که:

((عرو [بن زبیر و قاسم بن محمد (دو تن از نوادگان ابوبکر) گفتند: ابوبکر به عایشه وصیت کرد که در کنار رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) دفن شود؛ پس هنگامی که وفات یافت، قبری برایش کنده شد و سرش نزد شانه های رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) قرار داده شد و لحد او به لحد رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) متصل شد. پس قبر اینجاست.)) (۱)

بخاری نیز در صحیحش چنین روایت کرده است:

«[عمر بن خطاب به فرزندش عبدالله گفت: [نزد عایشه برو و بگو: عمر سلام می رساند - و نگو:

امیرالمؤمنین؛ چرا که من امروز امیر مؤمنان نیستم - و از شما اجازه می خواهم که در کنار پیامبر خدا و رفیقش ابوبکر به خاک سپرده شود. عبد الله نزد عایشه رفته سلام کرد و اجازه ورود خواست. وقتی که وارد شد دید عایشه نشسته و گریه می کند. به او گفت: عمر خدمتتان سلام می رساند و از شما می خواهد که اجازه بدهید در نزد دو رفیقش دفن شود.

عایشه گفت: آنجا را برای دفن خودم در نظر گرفته بودم، ولی اکنون او را بر خود ترجیح می دهم. عبدالله برگشت. مردم وقتی او را دیدند، گفتند: عبد الله دارد می آید. عمر گفت: مرا بلند کنید. مردی او را به خود تکیه داده و بلند کرد. عمر پرسید: چه خبر؟ عبدالله گفت: آنچه را که امیرالمؤمنین می خواست اجازه داد. عمر گفت: الحمدلله، هیچ چیزی برای من مهم تر از این آرامگاه نبود. (۲)

حفر له وجعل رأسه عند كتفي رسول الله صلى الله عليه وسلم والصق اللحد بقبر رسول الله صلى الله عليه وسلم فقبر هناك

ص: ۵۶

۱- [۱] الطبقات الكبرى ج ۳ ص ۲۰۹ أخبرنا محمد بن عمر قال أخبرنا أبو بكر بن عبد الله بن أبي سيرة عن عمر بن عبد الله بن عروه أنه سمع عروه والقاسم بن محمد يقولان أوصى أبو بكر عائشه أن يدفن إلى جانب رسول الله صلى الله عليه وسلم فلما توفي

۲- [۲] صحيح البخاری ج ۳ ص ۱۳۵۵ ح ۳۴۹۷ انطلق إلى عائشه أم المؤمنين فقل يقرأ عليك عمر السلام ولا- تقل أمير المؤمنين فإنني لست اليوم للمؤمنين أميرا وقل يستأذن عمر بن الخطاب أن يدفن مع صاحبيه فسلم واستأذن ثم دخل عليها فوجدها قاعده تبكي فقال يقرأ عليك عمر بن الخطاب السلام ويستأذن أن يدفن مع صاحبيه فقالت كنت أريده لنفسى ولأوثرن

به اليوم على نفسى فلما أقبل قيل هذا عبد الله بن عمر قد جاء قال ارفعونى فأسنده رجل إليه فقال ما لديك قال الذى تحب يا
أمير المؤمنين أذنت قال الحمد لله ما كان من شىء أهم إلى من ذلك

عامه معتقدند که:

یا موضع قبر حضرت رسول علیه تا وقت وفات بر ملکیت آن حضرت باقی بود.

و یا اینکه می گویند: در زمان حیات از ملکیت حضرت رسول (سلام الله علیها) خارج شد و به عایشه منتقل شد، که در

این صورت از این دو حال خارج نیست:

اول: یا به سبب میراث به دیگران (از جمله عایشه) رسید.

دوم: یا اینکه صدقه بود (بر فرض اینکه پیغمبر علیه به قول ابوبکر ارث باقی نمی گذارد). سوم: یا اینکه از طرف رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) به عایشه هدیه داده شد.

حالت اول: اگر میراث بود، پس جایز نبود ابوبکر و عمر دستور دهند که آنها را در حجره پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) دفن کنند مگر بعد از اجازه ی ورثه. و در هیچ روایتی از شیعه و سنی نقل نشده است که ابوبکر و عمر از ورثه رخصت طلبیده باشند یا خریده باشند (غیر از عایشه).

حالت دوم: اگر صدقه بود، باید که از مسلمانان خریده باشند یا رضایتی تحصیل کرده باشند که در این

حالت هم خبری وجود ندارد.

حالت سوم: بنا بر این صورت، اگر گفته شود که در زمان حیات حضرت رسول الله، ملک عایشه شده بود،

بایستی در این باب، حجت و شاهی از عایشه طلب کنند، چنانچه از حضرت فاطمه ((سلام الله علیها)) درباره ی فدک طلب کردند، ولی از عایشه حجت و شاهی طلب نکردند.

ممکن است عامه بگویند که ابوبکر و عمر به ازای مهر دخترانشان در آن خانه مدفونند. باید در جواب گفت که تا حضرت رسول علیه مهر زنان را نمی داد، آن زن ها بر آن حضرت حلال نمی شدند. خداوند در قرآن میفرماید:

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَخْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ اللَّاتِي آتَيْتِ أُجُورَهُنَّ وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ.»

ای پیامبر! ما همسران تو را که مهرشان را پرداخته ای برای تو حلال کردیم، و همچنین کنیزانی که از

طریق غنایمی که خدا به تو بخشیده است مالک شده ای.» (۱)

ص: ۵۷

از مطالب فوق نتیجه می گیریم که: اولاً: ابو بکر و عمر در مکان غصبی دفن شده اند. ثانياً: بدون اجازه داخل خانه شدند و خدا نهی کرده است از داخل شدن در خانه آن حضرت بدون اجازه. (۱)

ثالثاً: ابوبکر و عمر عملاً با حدیثی که در ماجرای فدک نقل کرده بودند، مخالفت نموده اند.

ص: ۵۸

۱- [۱] نور: ۲۷ و احزاب: ۵۳

اشاره

با بررسی سطحی در زندگی عمر بن خطاب، به این نکته پی خواهیم برد که وی در هیچ یک از دوره های زندگی اش رفتار شایسته ای با زنان نداشته است؛ چه آن زمان که مشرک بود، چه آن زمان که مسلمان شد و چه آن زمان که بر مردم حکومت می کرد.

موارد متعددی می توان برای هر یک از این موارد ذکر کرد؛ ولی به اختصار به چند مورد اشاره می کنیم.

ص: ۵۹

مورد یکم: عمر خواهرش را کتک زد

ضیاء مقدسی روایت کرده است که:

عمر نزد آن دو (خواهر و همسر خواهرش) رفت؛ خواب نیز آنجا بود و هنگامی که احساس کرد عمر به آنجا می آید، در خانه پنهان شد. عمر گفت: این سر و صداها چیست؟ - آنان سوره طه را تلاوت می کردند - پاسخ دادند: چیزی جز سخنانی که به هم می گفتیم نبود. عمر گفت: شاید شما از دین بیرون رفته اید؟

شوهر خواهرش پاسخ داد: ای عمر، اگر حق در غیر دین تو باشد، چه خواهی کرد؟

عمر به او حمله کرد و او را لگد کوب نمود. خواهرش آمد تا از شوهرش دفاع کند؛ اما عمر با دست بر صورت او کوبید که صورتش خونین شد. (۱)

این روایت را ضیاء مقدسی در صحیحش آورده و دکتر عبد الملک بن دهیش سندش را حسن دانسته است.

مورد دوم: عمر، زنان سوگوار را در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله کتک زد

احمد بن حنبل و حاکم نیشابوری روایت کرده اند که:

« ابن عباس گفت: هنگامی که عثمان بن مظعون از دنیا رفت، زنی گفت: بهشت بر تو گوارا باد ای عثمان بن مظعون. پس رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) خشمگینانه به او نگاه کرد و فرمود: از کجا می دانی؟ گفت: ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم)، او جنگاور و همنشین شما بود. پس رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود: به خدا قسم، من رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) هستم ولی نمیدانم

در آخرت با من چگونه عمل می شود پس مردم بر عثمان ترسیدند. سپس هنگامی که زینب دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) از دنیا رفت، فرمود: خداوند او را به سلف صالح عثمان بن مظعون ملحق نمود. زنان با شنیدن این سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) گریستند.

ص: ۶۰

۱- [۱] فمشی إلیهما ذامرا قال إسحاق یعنی متغضبا حتی دنا من الباب قال وعندهما رجل یقال له خباب یقریهما سوره (طه) قال فلما سمع خبا حس عمر دخل تحت سریر لهما فقال ما هذه الهینمه التي سمعتها عندکم قال ما عدا حدیثا تحدثنا بیننا فقال العلكما قد صبوتما وترکتما دینکما الذی أنتم علیه فقال ختنه یا عمر أرأیت إن کان الحق فی غیر دینک قال فأقبل علی ختنه فوطئه وطئا شديدا قال فدفعته أخته عن زوجها فضرب وجهها فدمعی وجهها ۱ الأحادیث المختاره ج ۷ ص ۱۴۰-۱۴۲ ح ۲۵۷۳ قال المحقق: إسناده حسن لشاهده

عمر با تازیانه ای که در دستش بود در حضور رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) آغاز به کتک زدن زنان نمود. پس حضرت رسول عید تازیانه را از دست او گرفت و فرمود: آرام باش، تو را با این زن ها چکار؛ بگذار گریه کنند. سپس به زن ها فرمود: گریه کنید؛ ولی از ناله های شیطانی (ناله هایی که با گناه و اعتراض به خداوند همراه است) بر حذر باشید. (۱)

سند این روایت را احمد شاکر، محقق کتاب مسند احمد، تصحیح کرده است. (۲)

مورد سوم: عمر، خواهر ابوبکر و دیگر زنانی را که در خانه عایشه جمع شده بودند، کتک زد

ابن شبه نمیری روایت کرده است که:

مد

سعید بن مسیب گفت: هنگامی که ابوبکر از دنیا رفت، عایشه به عزاداری و گریه پرداخت، عمر در خانه عایشه آمد و زنان را از گریه و عزاداری نهی کرد؛ ولی زن ها گوش نکردند. عمر به هشام بن ولید دستور داد تا وارد خانه شود و خواهر ابوبکر را بیرون بیاورد. عایشه هنگامی که سخن عمر را شنید به هشام گفت: من بر خانه ام از تو سزاوارترم. عمر به هشام گفت: به تو اجازه می دهم داخل خانه شوی. هشام داخل خانه شد و ام فروه خواهر ابوبکر را بیرون آورد و نزد عمر برد. عمر تازیانه را به حرکت در آورد و ضرباتی چند بر پیکرش نواخت. زنان هنگامی که این خبر را شنیدند، متفرق شدند. (۳)

ص: ۶۱

۱- [۱] المستدرک علی الصحیحین ج ۳ ص ۲۱۰ ح ۴۸۶۹ عن ابن عباس قال لما مات عثمان بن مظعون قالت امرأه هنیئا لک الجنه عثمان بن مظعون فنظر رسول الله صلی الله علیه وسلم إليها نظر غضبان فقال وما یدریک قالت یا رسول الله فارسک وصاحبک فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم والله انی رسول الله وما أدری ما یفعل بی سأشفق الناس علی عثمان فلما ماتت زینب ابنة رسول الله صلی الله علیه وسلم قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الحقی بسلفنا الصالح الخیر عثمان بن مظعون فبکت النساء فجعل عمر یضربهن بسوطه فأخذ رسول الله صلی الله علیه وسلم بیده وقال مهلا- یا عمر ثم قال ابکین وإیاکن ونعیق الشیطان

۲- [۲] مسند احمد، ج ۲ ص ۵۳۰-۵۳۱ ح ۲۱۲۷ پی دی اف / قال الشاکر: إسناده صحیح

۳- [۳] حدثنا عثمان بن عمر قال أنبأنا یونس یعنی ابن زید عن الزهری عن سعید بن المسیب أن أبا بکر رضی الله عنه لما توفی أقامت علیه عائشه رضی الله عنها النوح فأقبل عمر رضی الله عنه حتی قام بیابها فنهاها ومن معها عن البكاء علی أبی بکر فأبین أن ینتهین فقال عمر لهشام بن الولید ادخل فأخرج إلى ابنة أبی قحافه أخت أبی بکر فقالت عائشه لهشام حین سمعت ذلك من عمر إنی أخرج علیک بیتی فقال عمر لهشام أدخل فقد أذنت لک فدخل فأخرج أم فروه بنت أبی قحافه إلى عمر رضی الله عنه فعلاها بالدره فضربها ضربات فتفرق النوائح لما سمعن ذلك فقال عمر رضی الله عنه أترون أن یعذب أبو بکر رضی الله عنه بکائکن إن رسول الله قال فإن المیت لیعذب ببكاء أهله علیه

برنامه ی جوامع الکلم حکم به صحت سند این روایت داده است. (۱)

نکته اینکه مراسیل سعید بن مسیب به اجماع علمای اهل سنت، صحیح هستند.

ابن حجر عسقلانی در شرح این روایت بریده شده ی صحیح بخاری «وقد أخرج عمر أخت أبي بكر حين

ناحت؛ یعنی عمر، خواهر ابوبکر را هنگامی که گریه و نوحه می کرد، از خانه بیرون آورد»، می نویسد:

«ابن سعد در طبقاتش با سند صحیح از سعید بن مسیب نقل می کند که گفت: هنگامی که ابوبکر از دنیا رفت، عایشه مجلس عزاداری برپا کرد؛ خبر به عمر رسید؛ پس او آنان را از گریه و عزاداری منع کرد؛ ولی زن ها نپذیرفتند. عمر به هشام بن ولید گفت: برو داخل خانه و ام فروه را بیرون بیاور!

هنگامی که هشام وارد خانه شد، ضرباتی با تازیانه بر بدن ام فروه نواخت که بقیه زن ها گریختند. اسحاق بن راهویه به شکل دیگری این قصه را نقل کرده است و در آخرش می گوید: زنان را یکی پس از دیگری از خانه ابوبکر بیرون می آوردند و عمر آنان را با تازیانه می زد. سپس مؤلف کتاب، حدیث ابوهریره را ذکر کرده است درباره ی تصمیم به آتش زدن خانه ها بر سر کسانی که در نماز حاضر نمی شوند.» (۲)

مورد چهارم: عمر، زنانی را که در خانه ی ام المومنین میمونه جمع شده بودند، کتک زد

عبد الرزاق با سند معتبر مرسل روایت کرده است که:

زمانی که خالد بن ولید (در زمان خلافت عمر) از دنیا رفت، زنان در خانه میمونه همسر رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم)

گرد آمدند و بر وی گریه می کردند. عمر تازیانه به دست همراه ابن عباس از راه رسید و خطاب به ابن عباس گفت: ای عبدالله! بر ام المؤمنین میمونه وارد شو و او را امر کن حجاب بپوشد و بگو زنانی که در خانه جمع شده اند نزد من بیایند.

ص: ۶۲

۱- [۱] أخبار المدینه ج ۱ ص ۳۵۸ ح ۱۱۰۳ حکم برنامه ی جوامع الکلم: إسناد متصل ، رجاله ثقات

۲- [۲] فتح الباری ج ۵ ص ۷۴ در شرح ح ۲۲۸۶ وصله بن سعد فی الطبقات یاسناد صحیح من طریق الزهری عن سعید بن المسیب قال لما توفي أبو بكر أقامت عائشه عليه النوح فبلغ عمر فنهاهن فأبين فقال لهشام بن الوليد أخرج إلی بیت أبي قحافه یعنی ام فروه فعلاها بالدره ضربات فتفرق النوائح حين سمعن بذلك ووصله إسحاق بن راهويه فی مسنده من وجه آخر عن الزهری وفيه فجعل یخرجهن امرأه امرأه وهو یضربهن بالدره ثم ذکر المصنف حدیث أبي هريره فی إرادته تحريق البيوت علی الذين لا یشهدون الصلاه

ابن عباس می گوید: زنان خارج شدند و عمر آن ها را با تازیانه می زد. همین طور که عمر زنان را می زد، پوشش یکی از زنان افتاد. به عمر گفتند: پوشش (چادرش) از سرش افتاد (رهایش کن). عمر گفت: شما را با او چکار؟ [پس از این گریه ها] او احترامی ندارد. (۱)

مورد پنجم: عمر زنش را نیمه شب کتک زد

« از اشعث بن قیس نقل شده است که گفت: شبی مهمان عمر بودم. نیمه های شب، عمر از جایش حرکت کرد و زنش را کتک می زد! بین آن دو قرار گرفته و مانع شدم. هنگامی که عمر به رختخوابش برگشت، گفت: ای اشعث! سخنی از من بشنو که از رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) شنیده ام: کسی که همسرش را می زند از وی نمی پرسند که چرا او را کتک زدی!!! و همیشه پس از خواندن نماز وتر بخواب؛ ولی سومی را فراموش کردم. (۲)

این روایت را ابن ماجه نقل کرده و برنامه ی جوامع الکلم حکم به صحت سندش داده (۳)، حاکم و ذهبی نیز تصحیح کرده اند (۴). و ضیاء مقدسی در صحیحش آورده و محققش دکتر عبد الملک بن دهیش یکی از استادش را تحسین کرده است. (۵)

مورد ششم: عمر کنیزها را به خاطر داشتن حجاب کتک می زد

محمد ناصرالدین البانی می نویسد:

«ابن منذر گفته: ثابت است که عمر به کنیزی که مقنعه می پوشید می گفت: سرت را برهنه کن و خودت

را به زنان آزاده شبیه نکن و او را با تازیانه می زد. این روایت صحیح است.

ص: ۶۳

۱- [۱] مصنف عبد الرزاق ج ۳ ص ۵۵۷ ح ۶۶۸۱ عبد الرزاق عن بن عیینه عن عمرو بن دینار قال لما مات خالد بن الولید اجتمع فی بیت میمونه نساء بیکین فجاء عمر ومعه بن عباس ومعه الدرہ فقال یا أبا عبد الله ادخل علی أم المؤمنین فأمرها فلتحتجب واخرجهن علی قال فجعل یخرجهن علیه وهو یضربهن بالدرہ فسقط خمار امرأه منهن فقالوا یا امیر المؤمنین خمارها فقال دعوها ولا حرمة لها کان معمر یعجب من قوله لا حرمة لها

۲- [۲] حدثنا محمد بن یحیی والحسن بن مدرک الطحان قال ثنا یحیی بن حماد ثنا أبو عوانه عن داود بن عبد الله الأودی عن عبد الرحمن المسلمی عن الأشعث بن قیس قال ضفت عمر لیلہ فلما کان فی جوف اللیل قام إلی امرأته یضربها فحجزت بینهما فلما أوی إلی فراشه قال لی یا أشعث احفظ عنی شیئا سمعته عن رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یسأل الرجل فیم یضرب امرأته ولا تنم إلا علی وتر ونسیت الثالثه

۳- [۳] سنن ابن ماجه ج ۱ ص ۶۳۹ ح ۱۹۸۶ حکم برنامه ی جوامع الکلم: إسناده متصل ، رجاله ثقات

۴- [۴] المستدرک علی الصحیحین ج ۴ ص ۱۹۴ ح ۷۳۴۲

۵- [۵] الأحادیث المختاره ج ۱ ص ۱۸۸-۱۸۹ ح ۹۴ و ۹۵ قال عبد الملک بن دهیش: إسناده حسن

ابن ابی شیبہ از قتاده از انس نقل کرده است که عمر کنیزی را دید که مقنعه پوشیده بود؛ او را کتک زد و

گفت: خودت را به زنان آزاده شبیه مگردان. می گویم: سند این روایت صحیح است و آن را زهری نیز از انس نقل کرده که سند آن نیز صحیح است، البته اگر زهری از انس شنیده باشد.

مختار بن فلفل نیز از انس بن مالک نقل کرده است که گفت: کنیزی از کنیزان مهاجر یا انصار با بدن پوشیده و مقنعه بر سر نزد عمر رفت. عمر پرسید: آیا آزاد شده ای؟ گفت: نه. عمر گفت: پس این روسری و مقنعه چیست؟! آن را از سرت بردار؛ چون این پوشش مخصوص زنان آزاده و مؤمن است. کنیز لحظه ای اهمال کرد؛ پس عمر از جایش برخاست و با تازیانه بر سرش زد تا روسری را بردارد. می گویم: این حدیث با شرط مسلم صحیح است. (۱)

مورد هفتم: سقط جنین از ترس عمر

عبد الرزاق با سند معتبر مرسل روایت کرده است که:

حسن بصری گفت: عمر زنی را که نزد وی در رفت و آمد بود احضار کرد. آن زن پس از شنیدن خبر فریاد

زد: وای بر من، مرا با عمر چکار! در بین راه که می آمد، ناگهان درد زایمان آن زن را فرا گرفت؛ وارد خانه ای شد؛ فرزندش را به دنیا آورد؛ اما آن کودک دو بار فریاد زد و مرد. (۲)

ص: ۶۴

۱- [۱] إرواء الغلیل فی تخریج أحادیث منار السبیل، ج ۶ ص ۲۰۳-۲۰۴ ح ۱۷۹۶ سایت شامله / (قال ابن المنذر : ثبت " أن عمر قال لأمه رأها متقنعه : اكشفي رأسك ولا تشبهي بالحرائر وضربها بالدره " صحیح . أخرجه ابن أبي شيبه في " المصنف " (۱/۸۲/۲) : حدثنا وكيع قال : حدثنا شعبه عن قتاده عن أنس قال: " رأى عمر أمه لنا مقنعه ف ضربها وقال : لا تشبهين بالحرائر " . قلت : وهذا إسناد صحیح ثم قال : حدثنا عبد الأعلى عن معمر عن الزهري عن أنس به . قلت : وهذا سند صحیح إن كان الزهري سمعه من أنس . حدثنا علي بن مسهر عن المختار بن فلفل عن أنس بن مالك قال : " دخلت على عمر بن الخطاب أمه قد كان يعرفها البعض المهاجرين أو الأنصار وعليها جلباب متقنعه به فسألها : عتقت ؟ قالت : لا . قال : فما بال الجلباب ؟ ! ضعيه عن رأسك إنما الجلباب على الحرائر من نساء المؤمنین فتلكأت فقام إليها بالدره ف ضرب بها رأسها حتى ألقته عن رأسها " . قلت : وهذا سند صحیح على شرط مسلم ...

۲- [۲] مصنف عبد الرزاق ج ۹ ص ۴۵۸ ح ۱۸۰۱۰ عبد الرزاق عن معمر عن مطر الوراق وغيره عن الحسن قال أرسل عمر بن الخطاب إلى امرأه مغيبه كان يدخل عليها فأنكر ذلك فأرسل إليها فقبل لها أجيبى عمر فقالت يا ويلها ما لها ولعمر قال فيينا هي في الطريق فرعت ف ضربها الطلق فدخلت دارا فألقت ولدها فصاح الصبي صيحيتين ثم مات

قطعیت این مطلب از دیدگاه عالمان اهل تسنن آن چنان بوده است که حتی در کتاب های فقهی نیز به

آن استناد کرده اند. (۱)

حتی عبد القادر عوده این واقعه را از وقایع مشهور تاریخ اسلام دانسته است. (۲)

مورد هشتم: ادرار کردن زن از ترس عمر

عبد الرزاق با سند معتبر مرسل روایت کرده است که:

« ابراهیم بن طهمان نخعی گفت: عمر در بین صف های بانوان عبور می کرد، بوی خوشی از یکی از خانمها به مشامش رسید. گفت: اگر می دانستم که کدام زن خودش را خوشبو کرده است، با وی چنین و چنان می کردم. شما زنان باید خودتان را برای همسران خوشبو کنید و هنگام بیرون آمدن از منزل، لباس های کهنه بپوشید.

راوی می گوید: شنیدم زنی که خود را خوشبو کرده بود، از ترس خودش را نجس کرده بود. (۳)

ص: ۶۵

۱- [۱] المهذب فی فقه الإمام الشافعی ج ۲ ص ۱۹۲، الکافی فی فقه ابن حنبل ج ۴ ص ۶۰ و المغنی فی فقه الإمام أحمد بن حنبل الشیبانی ج ۸ ص ۳۳۸

۲- [۲] التشریح الجنائی فی الإسلام ج ۳ ص ۳۲۰ ومن الوقائع المشهورة فی هذا الباب أن عمر رضی الله عنه بعث إلى امرأه کان یدخل علیها ...

۳- [۳] مصنف عبد الرزاق ج ۴ ص ۳۷۳-۳۷۴ ح ۸۱۱۷ عبد الرزاق عن بن عیینة عن الأعمش عن إبراهیم قال طاف عمر بن الخطاب فی صفوف النساء فوجد ریحا طیبه من رأس امرأه فقال لو أعلم أیتکن هی لفعلت ولفعلت لتطیب إحداکن لزوجها فإذا خرجت لبست أطمار ولیدتها قال فبلغنی أن المرأه [التي كانت تطیبت بالت فی ثیابها من الفرق

بخش پنجم: هجوم به خانه ی حضرت زهرا سلام الله عليها

بر اساس روایات معتبر اهل سنت، حضرت زهرا (سلام الله عليها) بدون بیعت با ابوبکر و در حالی که از او غضبناک بود از دنیا رفت و بر اساس بعضی روایات معتبر، اصل وقوع تهدید به آتش زدن خانه ی حضرت زهرا (سلام الله عليها) قطعی است و طبق بعضی دیگر از روایات معتبر اهل سنت، تهدید عملی شده است، اما جزئیات دقیق ماجرا در کتب اهل سنت آنطور که باید ذکر نشده و به دست ما نرسیده است، که دلیلش حرمت نقل مشاجرات بین صحابه و عدم نقل مطاعن صحابه، به خصوص شیخین بوده است؛ از طرفی به اقرار بزرگان اهل سنت، حضرت زهرا (سلام الله عليها) حضرت محسن علیه السلام حامله بودند و او را سقط کردند، البته بسیاری از آنها برایش علتی ذکر نکرده

که عمر بن خطاب، لذا بعد از ثبوت این مطالب، جایی برای استبعاد این واقعه باقی نمی ماند، به خصوص

شخصی تند خو بود و بارها زنانی را کتک زده بود.

شایسته است بینیم که موضع عمر بن خطاب در برابر دیگر مخالفین سیاسی اش چگونه بوده است، تا روشن شود که عملکرد او در مقابل تحصن کنندگان در خانه ی حضرت زهرا (سلام الله علیها) چگونه می توانست باشد.

عمر بن خطاب در سقیفه قسم خورد و گفت: «هر کس با ما مخالفت کند، می کشیمش!»^(۱)

ابن حجر عسقلانی می نویسد:

در کتاب آخر المغازی تألیف موسی بن عقبه از ابن شهاب نقل شده است که ... عمر گفت: به خدا قسم

هیچ کس با ما مخالفت نمی کند مگر اینکه می کشیمش!

ذهبی بسیاری از مطالب کتاب مغازی موسی بن عقبه را معتبر شمرده و یحیی بن معین نیز آن را از صحیح

ترین کتاب ها در این موضوع دانسته است:

و اما کتاب مغازی موسی بن عقبه در مجلد بزرگ نیست؛ روایاتش را شنیدیم و اغلب آن ها صحیح و مرسل نیکو هستند ...

یحیی بن معین همواره می گفت: کتاب موسی بن عقبه از زهری از صحیح ترین این کتاب ها است.»^(۲)

دکتر محمد السید الوکیل، از علمای معاصر اهل سنت، نیز می نویسد:

«خلیفه ی دوم (عمر بن الخطاب) چندین بار بر کشتن مخالفین تاکید می کند، چه یک نفر باشند و چه بیشتر؛ چرا که او می

دانست نتیجه ی این اختلاف تلخ است و کسانی که تلخی آن را خواهند چشید، مسلمانان هستند ... بنابراین کشتن یک یا دو

یا سه نفر به منظور بقای اسلام و این که حکومت اسلام سربلند بماند و کرامتش تمام و کمال حفظ شود و پرچم حق برافراشته

شود و کلمه الله در اوج بماند اشکالی ندارد، حتی اگر این افراد از بزرگان صحابه باشند.»^(۳)

ص: ۶۸

۱- [۱] فتح الباری ج ۷ ص ۳۱ و وقع فی اخر المغازی لموسی بن عقبه عن بن شهاب ... قال فقال عمر لا والله لا یخالفنا أحد الا قتلناه

۲- [۲] سیر أعلام النبلاء ج ۶ ص ۱۱۶-۱۱۷ و أما مغازی موسی بن عقبه فهی فی مجلد لیس بالکبیر سمعناها وغالبها صحیح ومرسل جید ... کان یحیی بن معین یقول کتاب موسی بن عقبه عن الزهری من اصح هذه الكتب

۳- [۳] جوله تاریخیه فی عصر الخلفاء الراشدين (دراسه وصفیه تحلیلیه لأحداث تلك الفتره)، ص ۳۱۰ پی دی اف / إن الخلیفه یؤكد أكثر من مره علی قتل المخالفین سواء كانوا واحدا أم أكثر لأنه - رضی الله عنه - کان یعلم أن ثمره هذا الخلاف مره ، وأن الذین سیتجرعون مرارتها هم المسلمون فلا بأس إذا بقتل رجل أو رجلین أو ثلاثه ولو كانوا من كبار الصحابه فی سبیل

البقاء على الإسلام ودولته مرفوعه الرأس ، موفوره الكرامه ، ترفع رايه الحق وتعلی كلمه الله

ماجرای هجوم به خانه حضرت زهرا (سلام الله علیها) از آنجا آغاز می شود که امیرالمومنین (علیه السلام) به همراه زبیر و سایر

پیروانشان در خانه شان تجمع می کنند و با ابوبکر بیعت نمی کنند. عمر بن خطاب گفته است:

زمانی که پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) وفات کرد، همه ی انصار با ما مخالفت کردند و برای تعیین خلیفه ای جدید در

سقیفه ی بنی ساعده جمع شدند و نیز علی (علیه السلام) و زبیر و همراهانشان با ما مخالفت کردند ...» (۱)

زمان و کیفیت وقوع ماجرا

از آنجایی که تقدم و تأخر زمانی ماجراهای بعد از سقیفه و جزئیات آن ها در کتب اهل سنت به روشنی بیان نشده است، به ناچار خلاصه ی آن ها را بر اساس روایات شیعه بیان می کنیم و البته این کار خالی از لطف هم نیست و تناقضات و اشکالات ظاهری روایات فاطمیه و بعضی از شبهاتی را که مخالفین همواره مطرح می کنند را حل می کند.

خلاصه ی ماجرا این است: بعد از اینکه همه با ابوبکر بیعت می کنند - چه از سر اختیار و چه از سر اکراه -، امیرالمومنین (علیه السلام) شبانه به همراه حضرت زهرا (سلام الله علیها) و فرزندانش به خانه های اهل بدر از مهاجران و انصار می رود و ضمن یادآوری حق خود، از آن ها می خواهد که صبح زود باسرهای تراشیده و شمشیر به دست با ایشان بیعت کنند و تادم مرگ یاری اش کنند، اما صبح هنگام جز چهار نفر؛ یعنی سلمان، ابوذر، مقداد و زبیر کسی به عهدش وفا نمی کند و این کار را سه شب تکرار کردند، ولی نتیجه همان شد.

امیرالمومنین (علیه السلام) بعد از آن خانه نشینی اختیار کرد و طبق وصیت رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) به جمع آوری قرآن و نوشتن تفسیرش مشغول شد و چون ابوبکر به دنبال حضرت فرستاد تا بیعت کند، امیرالمومنین (علیه السلام) فرمودند: من مشغول جمع آوری قرآن هستم و قسم خورده ام که تا پایان جمع آوری آن فقط برای اقامه ی نماز عبا بر دوش بیندازم و مشغول کار دیگری نشوم؛ لذا آن ها هم چند روزی در مورد حضرت علی (علیه السلام) (و شیعیان گوش به فرمانش سکوت اختیار کردند).

ص: ۶۹

۱- [۱] صحیح البخاری ج ۶ ص ۲۵۰۵ ح ۶۴۴۲ حین توفی الله نبیه صلی الله علیه وسلم أن الأنصار خالفونا واجتمعوا بأسرهم فی

سقیفه بنی ساعده وخالف عنا علی والزبیر ومن معهما

بعد از گذشت چند روز و اتمام کار جمع آوری قرآن و نوشتن تأویل آیاتش، امیرالمومنین (علیه السلام) آن را در پارچه ای پیچید و با خود به مسجد برد تا آن را ارائه دهد و در ضمن آن، در میان مردم با صدای بلند حق خویش را یاد آوری نمود و طلب یاری کرد، اما صدایی از کسی برنخاست. در آن هنگام عمر گفت: آنچه از قرآن در نزد ماست (قرآن بدون تأویل و تفسیر) ما را از آنچه که تو به آن دعوت می کنی بی نیاز می کند. پس امیرالمومنین (علیه السلام) به خانه برگشت.

پس از بازگشت حضرت علی (علیه السلام) از مسجد، عمر به ابوبکر گفت: کسی را دنبال علی (علیه السلام) بفرست تا بیعت کند؛ زیرا تا او بیعت نکند هیچ اعتباری به کار ما نیست و فقط در صورتی که او بیعت کند از شر او ایمن خواهیم شد.

پس ابوبکر به دنبال ایشان فرستاد تا بیعت کند، اما امیرالمومنین (علیه السلام) قبول نکردند و این اتفاق چندین بار تکرار شد تا اینکه کار به تهدید به سوزاندن خانه با اهلش کشید و سرانجام عمر تهدیدش را عملی کرد و قنفذ با افرادش به خانه هجوم بردند و امیرالمومنین (علیه السلام) را محاصره و دستگیر کردند و ریسمان به گردنش انداختند.

در این اثنا چون حضرت زهرا (سلام الله علیها) رفتند تا بین مهاجمین و امیرالمومنین (علیه السلام) حایل شوند، قنفذ با تازیانه بر بازوی حضرت و با تو غلاف شمشیر به سینه ایشان ضربه زد و آن حضرت را به چارچوب در کشید و در را چنان فشار داد که استخوان پهلوی مبارکش شکست و فرزند داخل رحمش سقط شد و از این رو حضرت زهرا (سلام الله علیها) پیوسته در بستر افتاد تا اینکه بر اثر ضربات و جراحات به شهادت رسید.

این واقعه احتمالاً بعد از ماجرای غصب فدک و ایراد خطبه ی فدکیه بوده است و شاید علت هجوم و پافشاری ابوبکر و عمر بر بیعت گرفتن اجباری از امیرالمومنین (علیه السلام) به هر قیمتی، ناکامی شان در خطبه ی فدکیه بود و آنگاه بود که با خود گفتند: تا وقتی که امیرالمومنین (علیه السلام) بیعت نکند هیچ اعتباری به حکومتشان نیست و ممکن است آن حضرت به کمک حضرت زهرا (سلام الله علیها) مردم را علیه حکومت بشوراند.

ادامه ماجرا

امیرالمومنین (علیه السلام) را به زور برای بیعت بردند و چون آن حضرت حق خویش در خلافت را بیان نمودند، ابوبکر گفت (طبق روایات شیعه): «ما همه ی این ها را قبول داریم و خودمان از پیغمبر علیه شنیده ای؛ اما پس از آن، رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمودند: خدا برای ما اهل بیت علیهم السلام، آخرت را بر دنیا ترجیح داده و نبوت و خلافت در ما اهل بیت علیهم السلام جمع نمی شود!» چون ابوبکر این سخن را گفت، عمر، ابو عبیدة جراح، سالم مولی ابی حذیفه

بخش پنجم: هجوم به خانه ی حضرت زهرا (سلام الله علیها)

و معاذ بن جبل نیز سخنش را تصدیق کردند(۱) و بعد از رد و بدل شدن سخنانی، سر انجام ابوبکر دستش را به عنوان بیعت بر روی دست مشت کرده ی امیرالمومنین (علیه السلام) کشید و سپس به اجبار از شیعیان آن حضرت نیز بیعت گرفتند و چون زیر امتناع کرد، با او درگیر شدند و شمشیرش را شکستند و او را نیز مجبور به بیعت کردند.

در ادامه، اسناد و مدارک تهدید، هجوم و سقط شدن حضرت محسن (علیه السلام) از کتب اهل سنت را ارائه می دهیم.

ص: ۷۱

۱- [۱] این افراد از قبل از رحلت رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) با یکدیگر برای جانشینی آن حضرت، همپیمان شده بودند که مشروح آن در کتب شیعه موجود است و در کتب اهل سنت نیز مؤیدی دارد و آن اینکه وقتی به عمر گفتند که خلیفه تعیین کن، گفت: چه کسی را خلیفه کنم؟ ابو عبیده جراح که مرده، معاذ بن جبل مرده و سالم مولی ابی حذیفه نیز مرده است و اگر اینها زنده بودند، شورا قرار نمیدادم! أخبار المدینه ج ۲ ص ۶۱ ح ۱۴۹۶ حکم برنامه جوامع الکلم: اسناده حسن / البدایه والنهایه ج ۶ ص ۳۳۶

در کتب اهل سنت چهار روایت معتبر وجود دارد که تنها به تهدید به هجوم و آتش زدن خانه ی حضرت زهرا (سلام الله علیها) اشاره کرده و چیز بیشتری نگفته است.

روایت اول:

اشاره

ابن ابی شیبه روایت کرده است که:

هنگامی که مردم با ابی بکر بیعت کردند، علی (علیه السلام) و زبیر در خانه فاطمه (سلام الله علیها) به گفتگو و مشاوره می پرداختند و این مطلب به عمر بن خطاب رسید. او به خانه فاطمه (سلام الله علیها) آمد و گفت: ای دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم)! محبوب ترین فرد برای ما پدر تو است و بعد از پدرت، خود تو! ولی سوگند به خدا، این محبت مانع از آن نیست که اگر این افراد در خانه تو جمع شوند من دستور دهم خانه را بر آنها بسوزانند! این جمله را گفت و بیرون رفت. وقتی علی (علیه السلام) و زبیر به خانه بازگشتند، فاطمه (سلام الله علیها) به علی (علیه السلام) و زبیر گفت: عمر نزد من آمد و سوگند یاد کرد که اگر اجتماع شما تکرار شود، خانه را بر شماها بسوزاند. به خدا سوگند، آنچه را که قسم خورده است انجام می دهد؛ پس به خوبی بازگردید و تصمیمتان را قطعی نمایید و نزد من برنگردید؛ چنانچه آنان (علی و یاران او) از نزد فاطمه (سلام الله علیها) برگشتند و تا با ابوبکر بیعت نکردند، به خانه فاطمه (سلام الله علیها) باز نگشتند! ^(۱)

با مطالعه ی همه ی روایات معتبر اهل سنت درباره ی واقعه ی هجوم، تحریفاتی که در این روایت برای سرپوش گذاشتن بر حقیقت اعمال شده، روشن خواهد شد.

ص: ۷۲

۱- [۱] مصنف ابن ابی شیبه ج ۷ ص ۴۳۲ ح ۳۷۰۴۵ حدثنا محمد بن بشر نا عبید الله بن عمر حدثنا زید بن أسلم عن أبيه أسلم أنه حين بويح لأبي بكر بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم كان علي والزبير يمدخلان علي فاطمه بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم فيشاورونها ويرجعون في أمرهم فلما بلغ ذلك عمر بن الخطاب خرج حتى دخل علي فاطمه فقال يا بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم والله ما من أحد أحب إلينا من أبيك وما من أحد أحب إلينا بعد أبيك منك وأيم الله ما ذاك بمانعي أن اجتمع هؤلاء النفر عندك إن أمرتهم أن يحرق عليهم البيت قال فلما خرج عمر جاؤوها فقالت تعلمون أن عمر قد جاءني وقد حلف بالله لئن عدتم ليحرقن عليكم البيت وأيم الله ليمضين لما حلف عليه فانصرفوا راشدين فروا رأيكم ولا ترجعوا إلي فانصرفوا عنها فلم يرجعوا إليها حتى بايعوا لأبي بكر

این روایت را چندین نفر از علمای بزرگ اهل سنت تصحیح نموده اند:

۱. شاہ ولی اللہ دهلوی متوفای ۱۱۷۶ هـ أبو بکر عن أسلم بإسناد صحیح علی شرط الشیخین أنه حین بویع لأبی بکر» (۱)

۲. دکتر بشار عواد معروف

وی در پاورقی می نویسد :

«اثر صحیح ، أخرجه ابن ابی شیبہ ۵۶۷ / ۱۴ ، وفيه قصه.» (۲)

۳. عمرو بن عبدالمنعم سلیم وی در پاورقی می گوید:

«إسنادہ صحیح . أخرجه ابن أبی شیبہ فی المصنف» (۳)

۴. دکتر علی محمد الصلابی

وی قسمت حساس روایت را سانسور کرده و سپس در ادامه در کمال پر رویی و وقاحت به شیعه تهمت زده

است که آنها آن قسمت مربوط به تهدید عمر به آتش زدن خانه را به روایت اضافه کرده اند !!!

«و این ثابت و صحیح است و علاوه بر صحت سندش با روح آن نسل و این که خدا آن نسل را پاکیزه کرده است، هم خوانی دارد و رافضی ها در این روایت اضافه کرده اند و دروغ و تهمت و باطل بافی کرده اند و گفته اند که عمر گفت: اگر نزد تو این افراد جمع شدند، این خانه را بر سر آنان آتش میزنم ... زیرا آن ها تفرقه بین مسلمین را خواستند.» (۴)

ص: ۷۳

۱- [۱] إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء ، ج ۴ ص ۱۱۸ پی دی اف

۲- [۲] تاریخ بغداد ت بشار ، ج ۶ ص ۷۵ ذیل رقم ۲۵۶۹ پی دی اف

۳- [۳] المذکر والتذکر والذکر ، ص ۴۱ رقم ۱۹ پی دی اف

۴- [۴] وهذا هو الثابت الصحیح والذي مع صحه سنده ينسجم مع روح ذلك الجيل و تزكيه الله له ، وقد زاد الروافض في هذه الروايه واختلفوا إفكا وبهتاننا وزوره ، وقالوا بأن عمر قال : إذا إجتمع عندك هؤلاء النفر فاحرق عليهم هذا البيت ؛ لأنهم أرادوا شقى عصى المسلمين ...

بعد در پاورقی هم گفته: «أخرجه ابن ابی شیبہ: "المصنف" (۵۶۷ / ۱۴)، وإسناده صحیح.» (۱)

۵. دکتر عبدالسلام بن محسن آل عیسی وی روایت را ناقص نقل کرده و در پاورقی گفته است:

صحیح من طریق ابن ابی شیبہ، قال: حدثنا محمد بن بشر نا عیید الله بن عمر، حدثنا زید بن أسلم عن أبیه أسلم.» (۲)

۶. شیخ حسن بن فرحان المالکی

و گروه همراه علی (علیه السلام) هنگام بیعت عمر، نسبت به زمان بیعت ابوبکر کمتر بود، به خاطر این که از کنار

علی السلام پراکنده شدند، به سبب آنچه از نشانه های فتنه که منجر به حمله و ر شدن به خانه ی فاطمه (سلام الله علیها) در ابتدای حکومت ابوبکر بود دیدند و بعضی از صحابه که با علی (علیه السلام) بودند، نسبت به بیعت با ابوبکر اکراه داشتند و به خاطر این دشمنی و درگیری (این قضیه با سند های صحیح ثابت است) «...» (۳)

وی سپس در پاورقی می نویسد:

«من همواره گمان می کردم که داستان حمله دروغ است و صحیح نیست تا اینکه سند های قوی برایش پیدا کردم که از جمله آن ها نقلی است که ابن ابی شیبہ در مصنف با سند صحیح از اسلم غلام عمر و غیر از آن آورده است؛ ولی آن گونه که افراطی های شیعه مبالغه می کنند نیست و آن گونه که افراطی های حنبلی نفی می کنند نیز نمی باشد.» (۴)

ص: ۷۴

۱- [۱] أسمى المطالب فی سیره امیر المؤمنین (ع)، ج ۱ ص ۲۰۲ پی دی اف

۲- [۲] دراسه النقدیه فی المرویات الواردة فی شخصیه عمر، ج ۱ ص ۴۶۷ سایت شامله

۳- [۳] وكان حزب علی كان أقل عند بیعه عمر منه عند بیعه أبی بکر الصدیق نظرا لتفرقهم الأول عن علی بسبب ما رأوه من بوادر الفتنه التي انتهت بمداهمه بیت فاطمه فی أول عهد أبی بکر وإكراه بعض الصحابه الذین كانوا مع علی علی بیعه أبی بکر فكانت لهذه الخصومه والمداهمه (وهی ثابتة بأسانید صحیحه) ...

۴- [۴] قراءه فی كتب العقائد، المذهب الحنبلی نموذجاً، ص ۴۶ پی دی اف کنت أظن المداهمه مکذوبه لا- تصح حتی وجدت لها أسانید قویه منها ما أخرجه ابن ابی شیبہ فی المصنف بسند صحیح عن أسلم مولى عمر وغیر ذلك. لکن لیس كما یبالغ غلاه الشیعه و لیس كما ینفی غلاه الحنابله.

تعدادی از علمای اهل سنت، تکه های همین روایت درباره ی تهدید به آتش زدن خانه را حذف یا تحریف کرده اند که این خود نشان از صحت سند روایت در نزد آن ها دارد:

۱. احمد بن حنبل متوفای ۲۴۱ هـ

حدثنا محمد بن إبراهيم قثنا أبو مسعود قال نا معاوية بن عمرو قثنا محمد بن بشر عن عبيد الله بن عمر عن زيد بن اسلم عن أبيه قال لما بويع لأبي بكر بعد النبي صلى الله عليه و آله وسلم كان على والزبير بن العوام يدخلان على فاطمه فيشاورانها فبلغ عمر فدخل على فاطمه فقال يا بنت رسول الله ما أحد من الخلق أحب إلينا من أبيك وما أحد من الخلق بعد أبيك أحب إلينا منك وكلمها فدخل على والزبير على فاطمه فقالت انصرفا راشدين فما رجعا إليها حتى بايعا. (۱)

۲. ابن ابی عاصم الشیبانی متوفای ۲۸۷ هـ

حدثنا أبو بكر بن أبي شيبة نا محمد بن بشر عن عبيد الله بن عمر عن زيد بن أسلم عن أبيه أن عمر قال الفاطمه رضی الله عنهما والله ما كان أحدا أحب إلى من أبيك ولا أحدا أحب إلى بعد أبيك منك» (۲)

در حالی که وی در کتاب دیگرش همین روایت را با همین سند اما با نقل تهدید عمر به آتش زدن خانه نقل کرده است. (۳)

۳. ابو عبد الله حاکم نیشابوری متوفای ۶۰۰ هـ

حدثنا مكرم بن أحمد القاضي ثنا أحمد بن يوسف الهمداني ثنا عبد المؤمن بن علي الزعفراني ثنا عبد السلام بن حرب عن عبيد الله بن عمر عن زيد بن أسلم عن أبيه عن عمر رضي الله عنه أنه دخل على فاطمه بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا فاطمه والله ما رأيت أحدا أحب إلى رسول الله عليه منك والله ما

ص: ۷۵

۱- [۱] فضائل الصحابه لابن حنبل ج ۱ ص ۳۶۴ ح ۵۳۲

۲- [۲] الأحاد والمثاني ج ۵ ص ۳۶۰ ح ۲۹۵۲

۳- [۳] المذکر والتذکیر ج ۱ ص ۹۱ ح ۱۹

كان أحد من الناس بعد أبيك عيه أحب إلى منك هذا حديث صحيح الإسناد على شرط الشيخين ولم يخرجاه» (١)

جالب اینکه ذهبی در تعلیقش بر این روایت، گفته است: «غریب عجیب» !! ٤. ابوبکر خطیب بغدادی متوفای ٤٦٣ هـ

«... عن زيد بن اسلم عن أبيه قال قال عمر بن الخطاب لفاطمه يا بنت رسول الله عله ما كان أحد من

الناس أحب إلينا من أبيك وما أحد بعد أبيك أحب إلينا منك» (٢)

٥. ابن عبد البر متوفای ٤٦٣ هـ وی به جای کلمات حساس روایت، «چنین و چنان می کنم» قرار داده است:

زيد بن اسلم از پدرش نقل می کند که هنگامی که مردم با ابی بکر بیعت کردند، علی (علیه السلام) و زبیر در خانه فاطمه (سلام الله علیها) به گفتگو و مشاوره می پرداختند و این مطلب به عمر بن خطاب رسید. او به خانه فاطمه (سلام الله علیها) آمد و گفت: ای دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم)! محبوب ترین فرد برای ما پدر تو است و بعد از پدرت، خود تو! ولی سوگند به خدا این محبت مانع از آن نیست که اگر این افراد در خانه تو جمع شوند من دستور دهم خانه را بر آنها بسوزانند! این جمله را گفت و بیرون رفت. وقتی علی (علیه السلام) و زبیر به خانه بازگشتند. فاطمه (سلام الله علیها) به علی (علیه السلام) و زبیر گفت: عمر نزد من آمد و سوگند یاد کرد که اگر اجتماع شما تکرار شود، چنین و چنان میکند. به خدا سوگند، آنچه را که قسم خورده است انجام می دهد؛ پس به خوبی بازگردید و تصمیمتان را قطعی نمایید و نزد من برنگردید؛ چنانچه آنان (علی و یاران او) از نزد فاطمه (سلام الله علیها) برگشتند و تا با ابوبکر بیعت نکردند به خانه فاطمه (سلام الله علیها) بازنگشتند! (٣)

ص: ٧٦

١- [١] المستدرک علی الصحیحین ج ٣ ص ١٦٨ ح ٤٧٣٦

٢- [٢] تاریخ بغداد ج ٤ ص ٤٠١ رقم ٢٣٠٠

٣- [٣] الاستیعاب ج ٣ ص ٩٧٥ حدثنا محمد بن أحمد حدثنا محمد بن أيوب حدثنا أحمد بن عمرو البزار حدثنا أحمد بن يحيى حدثنا محمد بن نسير حدثنا عبد الله بن عمر عن زيد بن أسلم عن أبيه أن عليا والزبير كانا حين بويع لأبي بكر يدخلان علي فاطمه فيشاورانها ويتراجعان في أمرهم فبلغ ذلك عمر فدخل عليها عمر فقال يا بنت رسول الله ما كان من الخلق أحد أحب إلينا من أبيك وما أحد أحب إلينا بعده منك ولقد بلغني أن هؤلاء نفر يدخلون عليك ولئن بلغني لأفعلن ولأفعلن ثم خرج وجاءوها فقالت لهم إن عمر قد جاءني وحلف لئن عدتم ليفعلن وإيم الله ليفين بها فانظروا في أمركم ولا ترجعوا إلي فانصرفوا فلم يرجعوا حتى بايعوا لأبي بكر

بر مبنای علم رجال اهل سنت، تصریح به حضور اسلم در واقعه ی هجوم لزومی نداشته و سند روایت کاملاً صحیح است؛ اما خالی از لطف نیست که بگوییم در برخی کتاب های زیدیه (از فرقه های نزدیک به اهل تسنن) روایاتی وجود دارد که تصریح بر حضور اسلم در ماجرای احراق بیت وحی دارد.

ابو العباس احمد بن ابراهیم حسنی (متوفای ۳۵۳هـ) در کتاب خویش چنین می نویسد:

زید بن اسلم از پدرش روایت می کند که گفت: من از کسانی بودم که هیزم به در خانه ی علی (علیه السلام) حمل می کرد. عمر در آنجا گفت: به خدا که ای علی، اگر از خانه خارج نشوی، خانه را با هر که در آن است به آتش می کشم.

همچنین زید بن اسلم از پدرش روایت می کند که گفت: من شاهد بودم که عمر بن خطاب روزی که میخواست خانه ی فاطمه (سلام الله علیها) را بر او بسوزاند، می گفت: اگر از این که خارج شده و با ابوبکر بیعت نمایند سر باز زدند، خانه را بر سرشان می سوزانم. من (= اسلم) به عمر گفتم: فاطمه (سلام الله علیها) در این خانه است؛ آیا [باز هم می خواهی آن را بسوزانی؟! گفت: پس من و فاطمه (سلام الله علیها) با هم روبرو خواهیم شد. [\(۱\)](#)

المنصور بالله عبد الله بن حمزه بن سلیمان (متوفای ۶۱۴هـ) [\(۲\)](#) این دو روایت را با اسنادش از ابو العباس

حسنی نقل کرده و سلسله سند روایات او را نیز ذکر کرده است:

وبالإسناد المتقدم عن السيد أبي العباس الحسني، قال: أخبرنا محمد بن جعفر الحداد السروري، قال: حدثنا محمد بن الفضل بن حاتم النجار، قال: حدثنا إسحاق بن راهويه، قال: حدثنا محمد بن بشير العبدي،

ص: ۷۷

۱- [۱] المصابيح، ص ۲۵۹ و ۲۶۰ ح ۱۱۲ و ۱۱۳ پی دی اف / أخبرنا محمد بن جعفر الحداد السروري بإسناده عن زيد بن أسلم عن أبيه، قال: كنت فيمن حمل الحطب إلى باب علي (عليه السلام)، فقال عمر: والله لئن لم تخرج يا علي لأحرقن البيت بمن فيه أخبرنا محمد بن جعفر الحداد بإسناده عن زيد بن أسلم عن أبيه قال: شهدت عمر بن الخطاب يوم أراد أن يحرق علي فاطمه بيتها، وقال: إن أبوا أن يخرجوا فيبيعوا أبا بكر أحرقت عليهم البيوت، فقلت لعمر: إن في البيت فاطمه، أفتحرقها؟ قال: سألتني أنا وفاطمه

۲- [۲] خير الدين زرکلی در شرح حال ابن حمزه می نویسد: «امام منصور ... عبد الله بن حمزه بن سلیمان بن حمزه: یکی از پیشوایان زیدیه در یمن بوده و از علما و شاعران آن هاست.» الأعلام للزرکلی، ج ۴ ص ۸۳ سایت شامله / الإمام المصور ... عبد الله بن حمزه بن سلیمان بن حمزه: أحد أئمة الزيدية في اليمن. ومن علمائهم وشعرائهم

عن عبد الله بن عمر العمري، عن زيد بن أسلم، عن أبيه، قال: كنت فيمن حمل الحطب إلى باب علي (عليه السلام) قال عمر: والله لئن لم يخرج علي بن أبي طالب لأحرقن البيت بمن فيه

وبهذا الإسناد عن أبي العباس الحسنی قال: أخبرنا محمد بن جعفر الحداد قال: حدثنا علي بن أبي طالب (عليه السلام) السيات الجرجاني قال: حدثنا أبو الأسود البصري عبد الجبار عن ابن لهيعة عن أبي الأسود محمد بن عبد الرحمن بن السائب عن زيد عن أبيه، قال: شهدت عمر بن الخطاب يوم أراد أن يحرق علي فاطمه بيتهما فقال: إن أبوا أن يخرجوا فيبايعوا أحرقت عليهم البيت، فقلت لعمر: إن في البيت فاطمه أفتحرقها؟ قال: سنتقي أنا وفاطمه. (١)

البته محقق کتاب المصاييح نیز در پاورقی، این دو سند را از کتاب الشافی ابن حمزه نقل کرده است.

از علمای اهل سنت نیز ابن حنزابه (متوفای ۳۹۱ هـ) که ذهبی از او به «الامام الحافظ الثقه» تعبیر کرده است، (٢) در کتابش «الغرر» روایتی را از زید بن اسلم (از پدرش) نقل کرده که وی تصریح کرده است که خودش از شاهدان ماجرا بوده است؛ اما این کتاب به دست ما نرسیده است و این مطلب را علمای متقدم شیعه؛ از جمله: سید بن طاووس (٣) و علامه حلی (٤) از کتاب الغرر نقل کرده اند.

زید بن اسلم [به نقل از پدرش اسلم] می گوید: هنگامی که علی (عليه السلام) و اصحابش از بیعت با ابو بکر امتناع کردند، من از کسانی بودم که با عمر بن خطاب بر در خانه ی فاطمه (عليها السلام) هیزم جمع می کردند تا از آن ها بیعت بگیرند؛ پس عمر به فاطمه (سلام الله عليها) گفت: هر کس در خانه است را بیرون کن، و گرنه خانه را با هر که در آن است به آتش می کشم! به او گفته شد: علی، حسن و حسین و جمعی از اصحاب پیغمبر در خانه اند.

فاطمه (سلام الله عليها) هم گفت: آیا خانه را بر سر فرزندانم می سوزانی؟ عمر گفت: بله! به خدا قسم، این کار را میکنم، مگر این که خارج شده و بیعت کنند. (٥)

ص: ٧٨

١- [١] الشافی، ج ٤ ص ٥٤٤-٥٤٦ پی دی اف

٢- [٢] سیر أعلام النبلاء ج ١٦ ص ٤٨٤

٣- [٣] الطرائف فی معرفه مذاهب الطوائف، السید ابن طاووس، ص ٢٣٩ ح ٣٤٤ سایت مکتبه اهل البيت

٤- [٤] نهج الحق و كشف الصدق، العلامة الحلی، ص ٢٧١ سایت مکتبه اهل البيت

٥- [٥] قال زید بن أسلم: كنت ممن حمل الحطب مع عمر إلى باب فاطمه حين امتنع علي وأصحابه عن البيعة أن يبايعوا، فقال عمر لفاطمه: أخرجي من في البيت وإلا- أحرقته ومن فيه، قال: وفي البيت علي والحسن والحسين وجماعه من أصحاب النبي، فقالت فاطمه: أفتحرق علي ولدي؟ فقال: إي والله أو ليخرجن وليبايعن

هر چند بسیاری از حقایق ماجرا در این روایت نقل نشده و با تحریف و سانسور، بر آن ها سرپوش گذاشته شده، اما جسارت عمر و تهدیدش به آتش زدن خانه، به صراحت در آن آمده است.

شاخ عبد العزیز دهلوی (متوفای ۱۲۳۹ ه) می نویسد:

« و اگر خواهند که اهل سنت را بر اصول خود الزام دهند چرا این قدر تطویل مسافت باید کرد، یک سخن کافی است و هر گاه بر ترک جماعت که از سنن موکده است و فایده آن عاید بنفس مکلف است فقط و هیچ ضرری از ترک آن به مسلمین نمیرسد، پیغمبر علیه تهدید فرموده باشد باحراق بیوت، درین قسم مفسده که شراره های آن تمام مسلمین، بلکه تمام دین را برسد، چرا تهدید باحراق بیوت جایز نباشد؟! »

و هر گاه پیغمبر بسبب بودن پرده های منقش و تصاویر در خانه حضرت زهرا (سلام الله علیها) در آید تا وقتیکه آنرا ازاله نکند، بلکه در خانه خدا نیز در آید تا وقتیکه صورتهای حضرت ابراهیم و حضرت اسماعیل ازان خانه بر آرند، اگر عمر بن الخطاب هم بسبب بودن مفسدان دران خانه کرامت اشیانه و وقوع تدبیرات فتنه انگیز در آنجا، آن مردم را تهدید کند باحراق آن خانه، چه گناه بر ذمه وی لازم شود؟! »

و نهایت کار آنکه مراعات ادب مقتضی این تهدید نبود، لیکن معلوم شد که رعایت ادب درین قسم امور عظام کسی نمیکند؛ بدلیل فعل حضرت امیر با عایشه صدیقه که بلا-شبهه زوجه محبوبه رسول علیه و ام جمیع المومنین و واجب التعظیم کافه خلائق اجمعین بود؛ پس هر چه از عمر مطابق فعل معصوم بوقوع آید، چرا محل طعن و تشنیع گردد؟! (۱)

محمد شبلی النعمانی (متوفای ۱۳۳۲ ه) (۲) بعد از بیان جریانات سقیفه، به روایاتی که دال بر حمله

عمر بن خطاب به خانه وحی می باشد، اشاره کرده و چنین می گوید:

ص: ۷۹

۱- [۱] تحفه اثنا عشریه، باب دهم، مطاعن عمر، طعن دوم، ص ۵۳۹ پی دی اف

۲- [۲] خیر الدین زرکلی در شرح حال او می نویسد: شبلی نعمانی: محقق و از اعضای اصلاح اسلامی در هند است و برهمنی الاصل است و جد سیزدهمیش (سیوراج سنک) به اسلام گروید و سراج الدین نامیده شد. شبلی در روستای بندول از توابع اعظم کره به دنیا آمد و در رامپور و لاهور و سهارنپور درس خواند و حج انجام داد و به بسیاری از علما متصل شد. مؤسس دانشگاه علیکره او را برای تدریس علوم عربی در سال ۱۳۰۰ هجری برگزید و کمک کار او در شکوفایی دانشگاه بود و کتب گرانقدری را به زبان خود و بعضی از آن ها را به زبان عربی تالیف کرد و در ایجاد دارالعلوم که متعلق به نشست علما در لکهنو است مشارکت کرد و دارالمصنفین را در شهر خود اعظم کره اندکی قبل از وفاتش ایجاد کرد و صد ها کتاب منتشر کرد و مجله ای داشت که نامش معارف بود و پیوند محکمی با جهان اسلام و نهضت های سیاسی و اجتماعی آن داشت و از

كتابهاىى كه به زبان عربى نوشت انتقاد تاريخ تمدن اسلام زیدان و جزیه است و به زبان عربى و فارسى، همراه با هندی مسلط بود.» الأعلام للزركلى ، ج ٣ ص ١٥٥ سايت شامله / شبلى النعمانى: باحث، من رجال الاصلاح الاسلامى فى الهند. برهمى الأصل، اعتنق الإسلام جده الثالث عشر (سيوراج سنك) وتسمى سراج الدين. ولد شبلى فى قريه (بندول) من أعمال (أعظم كره) وتعلم فى رامبور ولاهور وسهارةنور، وحج فاتصل بكثيرين من رجال العلم. وانتدبه مؤسس جامعه (عليكره) لتدريس العلوم العربيه سنه ١٣٠٠ هـ فيها، فكان عوناً له على النهوض بالجامعه. وصنف كتباً جليله بلغته، وبعضها بالعربيه. وشارك فى إنشاء دار العلوم التابعه لندوه العلماء فى لكهنؤ، وأنشأ (دار المصنفين) فى بلده (أعظم كره) قبيل وفاته، فأصدرت مئات من الكتب، ولها مجله اسمها (معارف). وكان وثيق الصله بالعالم الاسلامى ونهضاته السياسيه والاجتماعيه. ومما كتبه بالعربيه (انتقاد تاريخ التمدن الاسلامى لزیدان - ط) و (الجزیه - ط) وكان يجيد العربيه والفارسيه، مع الهنديه

«طبری در تاریخش و ابن ابی شیبیه در مصنف روایتی بیان کرده اند که در آن آمده است:

عمر بن خطاب به سمت خانه فاطمه (سلام الله علیها) رفته و خطاب به وی گفت: ای دختر رسول الله، تو محبوب ترین مردم در نزد من هستی، ولی با این وجود، اگر اجتماع مردم در خانه ات و سخن گفتن ایشان در مورد خلافت همچنان ادامه پیدا کند، قطعا این خانه را به واسطه آنها به آتش میکشم.

علی رغم اینکه به این روایت نمی توان اعتماد کرد؛ زیرا از ناحیه سندی، ما نمی توانیم به احوالات راویان آن دست یابیم، ولی به لحاظ درایه [الحدیث دلیلی وجود ندارد که این روایت را نپذیریم و هیچ منعی در قبول کردن آن نیست؛ زیرا که عمر بن خطاب در میان مردم معروف به شدت و سخت گیری بوده و صدور چنین کلمات و امثال آن از وی اصلا بعید نیست، بلکه حقیقت این است کارهایی که عمر در آن وخامت اوضاع اقدام به انجام آنها کرد، شامل برخی از تجاوزات نیز می شده ولیکن نباید این امر از ما مخفی باشد که اگر حکمت عمر و سخت گیری او و یا حتی تجاوزات او برای آرام نمودن فتنه ها و فائق آمدن بر آشوب ها و بلواها نبود و توطئه های بنی هاشم همچنان ادامه می یافت، جماعت مسلمین متفرق شده و بینشان جنگهای داخلی اتفاق می افتاد، آنچنان که بین علی (علیه السلام) و معاویه اتفاق افتاد.» (۱)

ص: ۸۰

۱- [۱] الفاروق، ص ۸۳ پی دی اف / وقد ذکر الطبری فی تاریخه و ابن ابی شیبیه فی المصنف روایه جاء فیها أن عمر رضی الله عنه ذهب إلى بیت فاطمه (سلام الله علیها) و قال مخاطبا اياها: يا بنت رسول الله! انت احب الناس لى، و مع ذلك لو استمر الناس فی الاجتماع عندك و التحدث فی أمر الخلافه، لاحرقن هذا البيت بسبب هولاء و بالرغم من انه لا يمكن ان تثق فی هذه الروایه من ناحیه سندها لانه لا يمكن أن نعلم شيئا عن احوال رواتها، الا انه من ناحیه الدرایه لا يوجد سبب يجعلنا نرفضها ولا حرج فی قبولها، لان عمر رضی الله عنه كان معروفا بين الناس بالشده و لا يستبعد أن تصدر منه هذه الكلمه او امثالها، و الحقيقه أن الأعمال التي قام بها عمر رضی الله عنه فی ذلك الوقت الحرج قد يكون فيها بعض التجاوزات، ولكن لا يجب ان يغيب عنا انه لولا حكمه عمر و شدته او حتى تجاوزاته التي كانت موجهه اصلا لآخمد الفتن و القضاء على الاضطرابات، ولو ان موامرات بنی هاشم استمرت لشتت شمل المسلمين و حدثت هروب اهليه بينهم كتلك التي حدثت بين علی رضی الله عنه و معاویه

« ابو بکر به دنبال علی (علیه السلام) برای بیعت کردن فرستاد؛ چون علی (علیه السلام) از بیعت با ابوبکر سرپیچی کرد، ابوبکر به عمر دستور داد که برود و او را بیاورد؛ عمر با شعله آتش به سوی خانه فاطمه (سلام الله علیها) رفت. فاطمه (سلام الله علیها) پشت در خانه آمد و گفت: ای پسر خطاب! آیا تویی که می خواهی در خانه را بر من آتش بزنی؟ عمر پاسخ داد: آری! این کار آنچه را که پدرت آورده، محکم تر می سازد! و علی (علیه السلام) آمد و بیعت کرد و گفت: عزم کرده بودم که از منزلم خارج نشوم تا اینکه قرآن را جمع کنم! » (۱)

این روایت را بلاذری با سند معتبر مرسل نقل کرده است. (۲)

ص: ۸۱

۱- [۱] أنساب الأشراف ج ۱ ص ۲۵۲ المدائنی، عن مسلمة بن محارب، عن سليمان التيمي، وعن ابن عون أن أبا بكر أرسل إلى علي يريد البيعة، فلم يبايع. فجاء عمر، ومعه قيس فتلقته فاطمة على الباب، فقالت فاطمة: يا بن الخطاب، أترأك محرقا علي بابي؟ قال: نعم، وذلك أقوى فيما جاء به أبو بكر. وجاء علي، فبايع وقال: كنت عزمتم أن لا أخرج من منزلي حتى أجمع القرآن

۲- [۲] اشكالي که به سند این روایت می گیرند این است که از دو نفر تابعی نقل شده است، در حالی که روایت تابعی ثقه در نزد علمای اهل سنت حجت است: ملا علی قاری حنفی می گوید: «مرسل التابعی حجه عند الجمهور». ترجمه: «مرسل تابعی در نزد جمهور علمای اهل سنت حجت است». مرقاه المفاتیح شرح مشکاه المصابیح، ج ۹ ص ۴۳۴ ابن امیر الحاج متوفای ۸۷۹ ها نیز می گوید: «أن الأكثر علی قبول المرسل». ترجمه: «اکثر علمای اهل سنت به قبول حدیث مرسل معتقدند». التقرير والتحجير ج ۲ ص ۳۳۹ ابن حجر عسقلانی می نویسد: «قاضی ابوبکر در تقریب گفته است: «جمهور علمای اهل سنت به قبول حدیث مرسل و وجوب عمل به آن معتقدند، به شرطی که راوی مرسل، ثقه و عادل باشد و آن، سخن مالک، اهل مدینه، ابو حنیفه و اهل عراق است» و همچنین رازی در کتاب المحصول، این مطلب را از اکثر علما نقل کرده است پس حدیث مرسل نزد مالک حجت است همانطور که ابن عبد البر، قاضی ابوبکر و دیگران آن را نقل کرده اند و همینطور در نزد احمد بن حنبل.»

النکت علی مقدمه ابن الصلاح ج ۱ ص ۴۹۱ قال القاضي أبو بكر في التقريب الجمهور علی قبول المرسل ووجوب العمل به إذا كان المرسل ثقه عدلا وهو قول مالك وأهل المدینه وأبی حنیفه وأهل العراق وكذلك نقله الرازی فی المحصول عن الأكثرین ... فإن المرسل حجه عند مالك كما نقله ابن عبد البر والقاضي أبو بكر وغيرهما وكذلك عند أحمد متقی هندی می نویسد: «حدیث مرسل مطلقا حجت است، و از مالک، ابو حنیفه و احمد _ طبق روایتی که نوری، ابن قیم، ابن کثیر و دیگران نقل کرده اند این سخن نقل شده است. و از ابن جریر طبری نقل شده است که گفت: «تمام تابعین بر قبول حدیث مرسل اجماع کردند.» کتر العمال ج ۳ ص ۱۴۱ المرسل حجه مطلقا: وقد نقل عن مالك وأبی حنیفه وأحمد فی روايه حکاها النووی وابن القيم وابن کثیر وغيرهم. وعن ابن جریر قال: أجمع التابعون بأسرهم علی قبول المرسل محیی الدین نووی در کتاب شرح وسيط می گوید: هنگامی که سخن تابعی منتشر شود و با آن مخالفت نشود، پس صحیح این است که همانند حدیث صحابی باشد و گفته شده است که به طور قطعی حجت نیست.» البحر المحيط فی أصول الفقه ج ۳ ص ۵۴۹ وقال النووی فی شرح الوسيط إذا انتشر قول التابعی ولم يخالف فالصحيح أنه كالصحابي وقيل ليس بحجه قطعا به خصوص اگر آن تابعی، عبد الله بن

عون باشد که شکش از یقین دیگران در نزد اهل سنت، برتر است: «وقال شعبه شك ابن عون أحب إلي من يقين غيره؛ شعبه گفته است: شك ابن عون از یقین دیگران در نزد من محبوب تر است.» سیر أعلام النبلاء ج ۶ ص ۳۶۵ نکته ی دیگری که شکی در حجیت روایت عبد الله بن عون باقی نمی گذارد، این است که به تصریح ابن حجر عسقلانی، روایت تابعی ای که مدلس نباشد، به منزله ی این است که آن را از صحابه شنیده باشد: بل مرسل التابعی إذا ذکر قصه لم يحضرها سمیت مرسله ولو جاز فی نفس الأمر أن یكون سمعها من الصحابی الذی وقعت له تلك القصه وأما الأمور التي یدرکها فیحمل علی أنه سمعها أو حضرها لكن بشرط أن یكون سالما من التدلّیس والله أعلم؛ بلکه مرسل تابعی زمانی است که قصه ای را ذکر بکند که خودش در آن حضور نداشته باشد که در این صورت روایتش مرسل نامیده می شود، هرچند برایش ممکن باشد که آن را از صحابی ای که آن داستان برایش اتفاق افتاده است بشنود و اما اموری که تابعی آن ها را درک می کند، بر شنیدن یا حاضر بودن او در آن ها حمل می شود، البته به شرطی که از تدلیس سالم باشد و خدا داناتر است.» فتح الباری ج ۸ ص ۷۱۶ و اتفاق در میان تمام راویان اهل سنت، فقط دو نفر هستند که دست به عمل تدلیس نزده اند که یکی از آن ها ابن عون است؛ وقال معاذ بن معاذ عن شعبه : ما رأیت أحدا من أصحاب الحدیث إلا یدلس إلا عبد الله بن عون ، وعمرو بن مره ؛ شعبه گفت: از اصحاب حدیث کسی را ندیدم مگر اینکه تدلیس می کرد بجز از عبد الله بن عون و عمرو بن مره .» تهذیب الکیمال ج ۲۲ ص

اینکه امیرالمومنین (علیه السلام) به چه کیفیتی آمد و به چه کیفیتی بیعت کرد، ماجرای مفصلی دارد؛ اما در این روایت دست برده شده و طوری بیان شده است که خواننده و شنونده فکر کند همه چیز به خوبی و خوشی تمام شد.

ضمن اینکه از خود این روایت هم بیعت اجباری روشن است؛ زیرا در بار اول که ابوبکر به دنبال امیرالمومنین (علیه السلام) برای بیعت می فرستد، آن حضرت از بیعت کردن سر پیچی می کنند و بعد از اینکه عمر با آتش به در

ص: ۸۲

خانه می آید، حضرت علی (علیه السلام) بیعت می کنند که گفتیم خودش ماجرای دارد که در این روایت بیان نشده است.

روایت سوم:

عمر بن خطاب به خانه علی (علیه السلام) آمد، در حالی که گروهی از مهاجران در آنجا گرد آمده بودند. وی رو به آنان کرد و گفت: به خدا سوگند خانه را به آتش می کشم مگر اینکه برای بیعت بیرون بیایید. زبیر از خانه بیرون آمد در حالی که شمشیر کشیده بود، ناگهان پای او لغزید و شمشیر از دستش افتاد؛ در این موقع دیگران بر او هجوم آوردند و شمشیر را از دست او گرفتند. (۱)

این روایت را طبری با سند معتبر نقل کرده است. (۲)

ص: ۸۳

۱- [۱] تاریخ الطبری ج ۲ ص ۲۳۳ حدثنا ابن حمید قال حدثنا جریر عن مغیره عن زیاد بن کلب قال أتى عمر بن الخطاب منزل علی وفيه طلحه والزبير ورجال من المهاجرين فقال والله لأحرقن عليكم أو لتخرجن إلى السبي فخرج عليه الزبير مصلتا السيف فعضر فسقط السيف من يده فوثبوا عليه فأخذوه

۲- [۲] طبق برنامه ی جوامع الكلم ، تمام رجال سند این روایت ثقة هستند بجز محمد بن حمید که توثیقش را در ادامه می آوریم. جریر نیز همان جریر بن عبد الحمید الضبی است که ثقة می باشد. توثیق محمد بن حمید الرازی جمال الدین مزی در شرح حال او می نویسد: روی عنه : أبو داود ، والترمذی ، وابن ماجه ... وقال عبد الله بن أحمد بن حنبل : سمعت أبي يقول : لا يزال بالري علم مادام محمد بن حميد حيا. قال عبد الله : حيث قدم علينا محمد بن حميد كان أبي بالعكسر . فلما خرج قدم أبي وجعل أصحابه يسألونه عن ابن حميد ، فقال لي : ما لهؤلاء يسألوني عن ابن حميد . قلت : قدم هاهنا فحدثهم بأحاديث لا يعرفونها . قال لي : كتبت عنه ؟ قلت : نعم كتبت عنه جزءا . قال : اعرض علي ، فعرضتها عليه ، فقال : أما حديثه عن ابن المبارك وجرير فهو صحيح ، وأما حديثه عن أهل الري فهو أعلم. وقال أبو قریش محمد بن جمعه بن خلف الحافظ : قلت لمحمد بن يحيى الذهلي : ما تقول في محمد بن حميد ؟ قال : ألا تراني هو ذا أحدث عنه. قال : وكنت في مجلس أبي بكر الصاغانى محمد بن إسحاق ، فقال : حدثنا محمد بن حميد. فقلت : تحدث عن ابن حميد ؟ فقال : ومالي لا أحدث عنه وقد حدث عنه أحمد بن حنبل ويحيى بن معين . وقال أبو بكر بن أبي خيثمة : سئل يحيى بن معين عن محمد بن حميد الرازی فقال : ثقة ليس به بأس ، رازی كيس. وقال علی بن الحسين بن الجنيد الرازی : سمعت يحيى بن معين يقول : ابن حميد ثقة ، وهذه الأحاديث التي يحدث بها ليس هو من قبله ، إنما هو من قبل الشيوخ الذين يحدث عنهم. وقال أبو العباس بن سعيد : سمعت جعفر بن ابى عثمان الطيالسى يقول : ابن حميد ثقة ، كتب عنه يحيى وروى عنه من يقول فيه هو أكبر منهم. وقال يحيى بن أحمد بن زياد : ذكر محمد بن حميد عند يحيى بن معين فقال : ليس به بأس. « ترجمه: «ابو داود ، ترمذی ، ابن ماجه و... از او روایت نقل کرده اند. عبد الله بن أحمد بن حنبل گفت: از پدرم شنیدم که می گفت: مادامی که محمد بن حميد زنده بود ، علم نیز در ری زنده بود . عبد الله می گوید: هنگامی که محمد بن حميد به نزد ما آمد ، پدرم در لشکر بود و هنگامی آمد که او رفته بود و دید که اصحابش درباره ی ابن حميد از او سؤال می کنند ، پس به من گفت: این ها چرا درباره ی ابن حميد

سؤال می کنند؟ گفتم: او اینجا آمد و برای آنها احادیثی را نقل کرد که نمی شناختند. پدرم به من گفت: آیا از او حدیث نوشتی؟ گفتم: آری، یک جلد از او حدیث نوشتم. گفت: بر من عرضه کن و من چنین کردم. پس گفت: حدیثش از ابن مبارک و جریر صحیح است، اما حدیثش از اهل ری را خودش دانایتر است. و حافظ ابوقریش گفت: به محمد بن یحیی الذهلی گفتم: در مورد محمد بن حمید چه می گویی؟ گفت: آیا مرا نمی بینی که دارم از او حدیث نقل می کنم؟! گفت: در مجلس ابوبکر صاغانی محمد بن اسحاق بودم که گفت: حدیث کرد ما را محمد بن حمید. پس من گفتم: آیا از ابن حمید حدیث نقل می کنی؟ وی گفت: چرا از او حدیث نقل نکنم در حالی که احمد بن حنبل و یحیی بن معین از او حدیث نقل کرده اند. و ابوبکر بن ابی خیمه گفته است: از یحیی بن معین درباره ی محمد بن حمید رازی سؤال شد، پس گفت: ثقه است و اشکالی بر وی نیست، رازی و دانا است. و علی بن حسین بن جنید رازی گفته است: از یحیی بن معین شنیدم که می گفت: ابن حمید ثقه است، و این احادیث جعلی که نقل کرده است، از جانب خودش نیست بلکه از جانب شیوخش است که او از آنها نقل کرده است. و ابو العباس بن سعید گفت: از جعفر بن ابی عثمان طیالسی شنیدم که می گفت: ابن حمید ثقه است و یحیی از او نوشته و از او روایت کرده که می گوید: او از آن ها بزرگ تر بوده است. و یحیی بن احمد بن زیاد گفته است: در نزد یحیی بن معین از محمد بن حمید یاد شد؛ پس گفت: اشکالی به او نیست. «تهذیب الکمال ج ۲۵ ص ۹۹-۱۰۲ رقم ۵۱۶۷ طبق نقل ابن حجر، یحیی بن معین، ابن حمید را در حد و اندازه های ابن ابی شیبه می دانسته است: «وقال فضلک الرازی سألت بن معین عن محمد بن حمید الرازی فقال ثقه وسألته عن عثمان بن أبی شیبه فقال ثقه فقلت من أحب إليك بن حمید أو عثمان فقال ثقتین امینین مأمونین.» ترجمه: «فضلک رازی گفت: از یحیی بن معین درباره ی محمد بن حمید رازی پرسیدم، گفت: ثقه است. و از او درباره ی عثمان بن ابی شیبه نیز پرسیدم، گفت: ثقه است. گفتم: چه کسی در نزد تو دوست داشتنی تر است؟ ابن حمید یا عثمان؟ گفت: هر دو ثقه، امین و مأمون هستند.» «تهذیب التهذیب ج ۷ ص ۱۳۶ ابو عیسی ترمذی چندین حدیث از او نقل کرده و آن را معتبر دانسته است: «حدثنا محمد بن حمید الرازی حدثنا... عن أم سلمه قالت كان أحب الثياب إلى النبي صلى الله عليه وآله وسلم القميص قال أبو عیسی هذا حدیث حسن غریب.» سنن الترمذی ج ۴ ص ۲۳۷ ح ۱۷۶۲ همیشه نیز به وثاقت ابن حمید تصریح کرده است: «وفی إسناد البزار محمد بن حمید الرازی وهو ثقه وفیه خلاف وبقیه رجاله وثقوا.» ترجمه: «و در اسناد بزار، محمد بن حمید رازی وجود دارد که ثقه است و در موردش اختلاف شده است و بقیه ی رجالش توثیق شده اند.» مجمع الزوائد ج ۹ ص ۲۹۰ احمد محمد شاکر در تحقیق تفسیر طبری، او را در چند جا توثیق کرده است: «فإن ابن حمید - شیخ الطبری - هو: محمد بن حمید الرازی، سبق توثیقه: ۲۰۲۸، ۲۲۵۳.» تفسیر الطبری جامع البیان ت شاکر، ج ۳ ص ۴۸۵ ح ۲۹۱۸

بر اساس این روایت، به صراحت مشخص است که عمر بن خطاب به همراه گروهی از اتباعش برای گرفتن بیعت اجباری به خانه حضرت زهرا (سلام الله علیها) حمله کردند تا جایی که در این کشاکش که قطعاً بسیاری از آن حذف شده و نقل نشده است، شمشیر زبیر را شکستند.

روایت چهارم:

ابن ابی الحدید از کتاب السقیفه وفدک ابوبکر جوهری (متوفای ۳۲۳ هـ) چنین نقل می کند:

« [ابو سلمه بن عبدالرحمن بن عوف می گوید: وقتی ابوبکر بر منبر نشست، علی بن ابیطالب (علیه السلام)، زبیر و عده ای از بنی هاشم در خانه فاطمه (سلام الله علیها) مجتمع بودند؛ پس عمر به سوی ایشان آمد و گفت: سوگند به آن کسی که جان عمر در دست او است، بایستی بیرون آید برای بیعت و گرنه خانه را بر شماها می سوزانم.

زبیر با شمشیر کشیده بیرون آمد. یک نفر از انصاف با او دست به یخه شد و زیاد بن لیبید بر او کوبید و شمشیرش را گرفت؛ پس ابوبکر همان طوری که بر منبر بود صدا زد، شمشیر را بر سنگ بزن. » (۱)

سند این روایت نیز معتبر است. (۲)

ص: ۸۵

۱- [۱] شرح نهج البلاغه ج ۲ ص ۳۴-۳۵ قال أبو بکر: وحدثني أبو زيد عمر بن شبة، قال: حدثنا أحمد بن معاوية، قال: حدثني النضر بن شميل، قال: حدثنا محمد بن عمرو، عن سلمه بن عبد الرحمن، قال: لما جلس أبو بكر على المنبر، كان علي عليه السلام والزبير وناس من بني هاشم في بيت فاطمه، فجاء عمر إليهم، فقال: والذی نفسی بیده لتخرجن إلی البيعه أو لأحرقن البيت عليكم فخرج الزبير مصلماً سيفه، فاعتقه رجل من الأنصار وزباد بن لیبید، فبدر السيف، فصاح به أبو بكر وهو علي المنبر: اضرب به الحجر، فدق به .

۲- [۲] بررسی سند روایت: عز الدین عبد الحمید بن ابی الحدید: ثقہ وی در اعتقاد معتزلی و در فقه شافعی بوده است و بعضی ها از سر نا آگاهی یا عصبیت او را به تشیع منتسب کرده اند، اما آنچه که مهم است، راستگویی و امانت داری اوست. و از بزرگان اهل سنت نه تنها کسی او را دروغگو نشمرده است، بلکه از مقام وی تجلیل کرده اند: ۱. المبارک بن الشعار الموصلی متوفای ۶۵۴ (معاصر ابن ابی الحدید) عبد المجید بن هبه الله بن محمد بن محمد بن الحسين ابن ابی الحدید المدائنی . من بیت القضاء بلده، کاتب فاضل ادیب، ذو فضل غزیر، و ادب وافر، و ذکاء باهر، شاعر مجید، سریع الإدراک، جید الفکره، خدم فی عده أعمال آخرها کتابه دیوان الزمام المعمور. أخبرنی أنه ولد غزه ذی الحججہ بالمدائن سنه ست وثمانین وخمسائه، و تأدب علی الشیخ أبیس البقاء عبد الله بن الحسين النحوی العکبری، ثم علی أبی الخیر مصدق بن شیب الواسطی. واشتغل بفقہ الإمام الشافعی - رضی الله عنه - وقره علم الأصول، وهو شاعر، وکان أبوه ینقلد قضاء المدائن، لقیته أباً محمد بمدینه السلام مراره، ولم یقدر أن آخذ عنه شیئاً من شعره» ؛ ترجمه: «عبد الحمید بن هبه الله بن محمد بن محمد بن حسین بن ابی الحدید مدائنی از خانواده قضات شهر می باشد. نویسنده، فاضل، ادیب و دارای فضیلت بسیار و ادب فراوان و هوش

شگفتی آور و گرانقدر و دارای فهم سریع و فکر نیکو می باشد و در بسیاری از کارها در دولت کار کرده است که آخرین آن، نوشتن در دیوان زمام معمور است. به من خبر رسیده که در اول ماه ذی الحجه در مدائن در سال ۵۸۶ هـ به دنیا آمد و از شیخ ایس البقا عبد الله بن حسین نحوی عکبری و بعد از آن از ابو الخیر مصدق بن شیب و اسطی ادبیات را فرا گرفت و به فقه امام شافعی - رضی الله عنه - مشغول شد؛ علم اصول را در حالی که شاعر هم بود فرا گرفت و پدرش مسئول قضاوت مدائن بود. ابو محمد را چندین بار در مدینه دیدم، ولی نتوانستم مقداری از شعرش را فرا بگیرم. «قلاند الجمان فی فرائد شعراء هذا الزمان، ج ۳ ص ۱۷۰ بر مبنای سایت شامله در سنی بودن ابن الشعار همین بس که ابن خلکان متوفای ۶۸۱ هـ از او به عنوان «صاحبنا» یاد کرده است: و ذکر صاحبنا الكمال ابن الشعار فی عقود الجمان» و فیات الأعیان و أبناء أبناء الزمان ج ۶ ص ۶۵ ۲. شمس الدین ذهبی متوفای ۷۴۸ هـ «الموفق قاسم بن هبه الله بن محمد بن محمد بن أبي الحديد المدائنی ثم البغدادی الأصولی الأديب صاحب الإنشاء ویدعی أحمد. أجاز له عبد الله بن أبي المجد. أخذ عنه الدمیاطی شعرا. مات فی وسط سنه ست وخمسين فرثاه أخوه عز الدين عبد الحمید ثم مات بعده بقليل فی العام وکانا من كبار الفضلاء وأرباب الکلام والنظم والنثر والبلاغه والموفق أحسنهما عقیده فإن العز معتزلی آجارنا الله.» ترجمه: «موفق قاسم بن هبه الله بن محمد بن محمد بن ابی الحدید مدائنی بغدادی: اصولی، ادیب، صاحب تالیف و احمد خوانده می شد. عبد الله بن ابی المجد به او اجازه روایت داده و دمیاطی شعری را از او فرا گرفته است. او در سال ۵۶ (یعنی سال ۶۵۶ هـ) فوت کرد و برادرش عز الدین عبد الحمید برای او مرثیه ای سروده است. سپس او نیز در همان سال، اندکی بعد از برادرش فوت می کند و این دو، از بزرگان فضلا و صاحبان سخن، شعر، نثر و بلاغت می باشند و موفق از عز الدین از لحاظ عقیده بهتر بود؛ زیرا عز الدین معتزلی بود. خداوند ما را از آن دور کند.» سیر أعلام النبلاء ج ۲۳ ص ۲۷۴-۲۷۵ اینکه ذهبی می گوید: عقیده ی برادر ابن ابی الحدید از او بهتر بود، منظورش این است که برادرش بر خلاف عز الدین که معتزلی بود، اشعری بود؛ «موفق الدین ابن ابی الحدید أحمد بن هبه الله بن محمد بن محمد بن حسین ابن ابی الحدید أبو المعالی موفق الدین ویدعی القاسم أيضا ولد سنه تسعين وخمسائه بالمدائن وکان آدیبا فقیها فاضلا شاعرا مشارکا فی أكثر العلوم توفی سنه ست وخمسين وستمائنه وأخوه عز الدین الآتی ذکره فی أسماء عبد الحمید کان معتزلیا ورأیت الشیخ شمس الدین قال فی حق هذا إنه أشعری والله أعلم.» الوافی بالوفیات ج ۸ ص ۱۴۶ بنابر تصریح ذهبی، ابن ابی المجد، استاد ابن ابی الحدید بوده و به او اجازه ی روایت داده است و دمیاطی نیز از او شعر فرا گرفته است؛ لذا با شناختن این دو نفر، می توان ابن ابی الحدید را بهتر شناخت. ابن ابی المجد که بود؟ شمس الدین ذهبی در شرح حال او می نویسد: «ابن ابی المجد الشیخ المعمر الثقه ... راوی مسند الإمام أحمد ... حدث عنه الضیاء ... وعدد كثير من مشیخه الدمیاطی ... مات أبو محمد بالموصل فی ثانی عشر المحرم سنه ثمان وتسعين وخمس مئه رحمه الله.» ترجمه: «ابن ابی المجد: شیخ، طویل العمر و ثقه بود ... او راوی مسند احمد است ... ضیاء مقدسی و تعداد زیادی از شیوخ دمیاطی از وی حدیث نقل کرده اند ... ابو محمد (ابن ابی المجد) در موصل در روز دوازدهم محرم سال ۵۹۸ هـ وفات یافت. خدا رحمتش کند.» سیر أعلام النبلاء ج ۲۱ ص ۳۶۱ شرف الدین الدمیاطی که بود؟ تاج الدین شبکی در کتابی که درباره ی بزرگان شافعی نوشته است، درباره ی او می نویسد: عبد المؤمن بن خلف بن أبی الحسن بن شرف ابن الخضر بن موسی التونی الحافظ شرف الدین الدمیاطی ... کان الحافظ زمانه وأستاذ الأستاذین فی معرفه الأنساب وإمام أهل الحدیث المجمع علی جلالته» ترجمه: «حافظ شرف الدین دمیاطی: حافظ زمانش و استاد اساتید در شناخت انساب و امام اهل حدیث بود که بر جلالتش اجماع کرده اند.» طبقات الشافعیه الکبری ج ۱۰ ص ۱۰۲-۱۰۳ رقم ۱۳۸۰ خیر الدین زرکلی نیز در شرح حال او می نویسد: «الدمیاطی (۷۰۵ - ۶۱۳ هـ = ۱۲۱۷ - ۱۳۰۶ م) عبد المؤمن بن خلف الدمیاطی، أبو محمد، شرف الدین: حافظ للحدیث، من أكابر

الشافعية». الأعلام للزركلي، ج ٤ ص ١٦٩ سایت شامله ٣. صلاح الدين الصفدى متوفى ٧٦٤هـ عز الدين ابن أبى الحديد عبد الحميد بن هبه الله بن محمد بن محمد ابن أبى الحديد عز الدين أبو حامد المدائنى المعتزلى الفقيه الشاعر أخو موفق الدين ولد سنة ست وثمانين وخمس مائه وتوفى سنة خمس وخمسين وست مائه وهو معدود فى أعيان الشعراء وله ديوان مشهور روى عنه الدمياطى ... وأنشدنى من لفظه العلامة أثير الدين أبو حيان قال أنشدنا شيخنا الحافظ شرف الدين أبو محمد عبد المؤمن بن خلف ابن أبى الحسن الدمياطى قال أنشدنا الشيخ العالم صاحب عز الدين أبو حامد عبد الحميد بن هبه الله ابن أبى الحديد المعتزلى ببغداد السريعى». ترجمه: «عز الدين ابن ابى الحديد ... معتزلى، فقيه و شاعر بود ... علامه اثير الدين ابو حيان شعرى را براى ما نقل کرد و گفت: آن را شيخ ما حافظ شرف الدين دمياطى براى ما نقل کرد و گفت: آن را شيخ، عالم و صاحب، عز الدين ابن ابى الحديد معتزلى در بغداد فورا براى ما سرود.» الوافى بالوفيات ج ١٨ ص ٤٦-٤٧ ٤. ابن الوزير اليمانى متوفى ٨٤٠ها وى از ابن ابى الحديد به عنوان شيخ و علامه ى معتزلى ياد کرده است: ثم إنى وجدت فى " شرح النهج " للشيخ العلامة عبد الحميد بن أبى الحديد كلاما فى جماعه من الشلف لا يليق بمنصبه المنيف فى العلم.» ترجمه: «سپس من در كتاب شرح نهج البلاغه تأليف شيخ و علامه عبد الحميد بن ابى الحديد سخنى درباره ى گروهى از سلف (ابوهريره) يافتم كه در شأن جاىگاه بلند او در علم نبود.» العواصم والقواصم فى الذب عن سنة أبى القاسم، ج ٢ ص ٤٣ سایت شامله او در جاى ديگر از كتابش تصريح کرده است كه ابن ابى الحديد، ابوبكر و عمر را بزرگ مى داشت و قائل به تقديم آن دو در امامت بر اميرالمومنين (عليه السلام) بود؛ فإن ابن أبى الحديد كان وزيره لابن العلقمى الرافضى، وابن أبى الحديد معتزلى معظم للشيخين، قائل بتقديمهما فى الإمامه على امير المؤمنين (عليه السلام).» ترجمه: «ابن ابى الحديد، وزير ابن العلقمى رافضى بود و ابن ابى الحديد معتزلى، شيخين (ابوبكر و عمر) را بزرگ مى داشت و قائل به تقديم آن دو در امامت بر اميرالمومنين (عليه السلام) بود.» العواصم والقواصم فى الذب عن سنة أبى القاسم، ج ٨ ص ٢٤٤ سایت شامله ٥. خير الدين الزركلى متوفى ١٣٩٦هـ- عبد الحميد بن هبه الله بن محمد بن الحسين بن أبى الحديد، أبو حامد، عز الدين: عالم بالادب، من أعيان المعتزله، له شعر جيد واطلاع واسع على التاريخ. ولد فى المدائن، وانتقل إلى بغداد، وخدم فى الدواوين السلطانيه، وبرع فى الإنشاء، وكان حظيا عند الوزير ابن العلقمى. له (شرح نهج البلاغه - ط) و ...». ترجمه: «عبد الحميد بن هبه الله بن محمد بن حسين بن ابى الحديد ابو حامد عزالدين: اديب و از سرشناسان معتزله است؛ شعرى زيبا و اطلاع زيادى از تاريخ دارد؛ در ديوان پادشاهان خدمت مى كرد؛ در تاليف متخصص بود و نزد وزير ابن علقمى شأن و منزلت داشت و از آثارش شرح نهج البلاغه است.» الأعلام للزركلى، ج ٣ ص ٢٨٩ أبو بكر أحمد بن عبد العزيز الجوهري متوفى ٣٢٣هـ: ثقة ابو احمد عسكرى متوفى ٣٨٢هـ كه از شاگردان جوهرى بوده، مى گويد: «وقرأت على أبى بكر أحمد بن عبد العزيز الجوهري، و كان ضابطا صحيح العلم.» ترجمه: «بر ابوبكر احمد بن عبد العزيز جوهرى حديث خواندم و او شخصى ضابط (از الفاظ تعديل) و صحيح العلم بود.» شرح ما يقع فيه التصحيف والتحريف، ج ٢ ص ٤٥٧ پى دى اف ذهبى از عسكرى به «الإمام المحدث الأديب العلامة» تعبير مى كند. سير أعلام النبلاء ج ١٦ ص ٤١٣ ابو الفرج اصفهاني متوفى ٣٥٦هـ كه او نيز از شاگردان جوهرى است، سند روايتى را كه جوهرى در آن قرار دارد، صحيح مى داند؛ أخبرنى أحمد بن عبد العزيز الجوهري - وهذا الخبر أصح ما روى فى ذلك إسنادا - قال أخبرنا أبو زيد عمر بن شبه عن معن ابن عيسى.» الديارات للأصبهاني ج ١ ص ١١ خطيب بغدادى در جرح و تعديل روايت، به راي ابوبكر جوهرى اعتماد کرده است: حدثنا أحمد بن عبد العزيز الجوهري بالبصره قال كان محمد بن عمران الضبى على اختيار القضاء للمعتز فاجتمع إليه القضاء والفقهاء الخصاص ونظراؤه من الفقهاء وكان الضبى قبل ذلك معلما فنعس ثم رفع رأسه فقال تهجوا قال أبو بكر بن عبد العزيز الجوهري وكان شيخا طوالا يحفظ حديثا عن رسول الله صلى الله عليه وسلم

ثقه و كان يحفظ الاخبار والملح.» تاریخ بغداد ج ۳ ص ۱۳۳ رقم ۱۱۵۴ ابن ابی الحدید نیز گفته است: «و جمع ما نوره فی هذا الفصل من کتاب أبی بکر أحمد بن عبد العزیز الجوهری فی السقیفه وفدک وما وقع من الأختلاف و الأضطراب عقب وفاه النبی صلی الله علیه وسلم ، وأبو بکر الجوهری هذا عالم محدث کثیر الأدب ، ثقه ورع ، اثنی علیه المحدثون ورووا عنه مصنفاته» ترجمه: «و جمع آنچه که در این فصل یاد کردیم، از کتاب ابوبکر احمد بن عبد العزیز جوهری در السقیفه وفدک بود و نیز آنچه که از اختلاف و اضطراب به دنبال وفات پیامبر صلی الله علیه و آله اتفاق افتاد و این ابوبکر جوهری، عالم، محدث، کثیر الادب، مورد اعتماد و با ورع بود. محدثان وی را ستوده اند و از او مصنفاتش را روایت کرده اند.» شرح نهج البلاغه ج ۱۶ ص ۱۲۳ نکته ی دیگر اینکه: طبق مبانی رجالی اهل سنت اگر از یک راوی مجهول الحال ، چند راوی دیگر (علی الخصوص ثقه) روایت کنند، او از جهالت در می آید و برخی او را ثقه می دانند و برخی دیگر نیز سبب حسن ظن بر آن راوی می دانند، برخی او را مستور می دانند و گروهی نیز روایت مستورین را مقبول می دانند و ذهبی نیز صراحت دارد که راویان مستور در صحیحین زیاد اند و روایات ایشان مقبول است؛ بدر الدین بن بهادر (متوفای ۷۹۴ها) می نویسد: « والثانی اختلفت فیهم أهل الحدیث والفقهاء فذهب أكثر أهل الحدیث إلى قبول روایاتهم والاحتجاج بها منهم البزار والدارقطنی فنص البزار فی کتاب الأشربه له وفی فوائده وفی غیر موضع علی أن من روی عنه ثقتان فقد ارتفعت جهالته وثبتت عدالته ونحو ذلك الدارقطنی فی الدیات من سننه لما تكلم علی حدیث خشف بن مالک عن ابن مسعود فی الدیه.» ترجمه: «گروه دوم: بین فقها و اهل حدیث در قبول روایات این گروه اختلاف است و نظر اکثر اهل حدیث بر قبول روایات این گروه از مجاهیل می باشد همانند بزار و دارقطنی. بزار در کتاب الاشربه و دیگر مواضع گفته است که اگر ۲ نفر ثقه از کسی روایت کنند، جهالت او مرتفع شده و عدالت او ثابت می شود و مانند همین سخن را دارقطنی در کتاب الدیات از سنن خویش در مورد حدیث خشف بن مالک از بن مسعود بیان می کند.» النکت علی مقدمه ابن الصلاح ج ۳ ص ۳۷۶ یحیی بن شرف نووی (متوفای ۶۷۶ها) می نویسد: « والأصح : قبول روایه المستور .» ترجمه: «صحیح ترین قول این است که روایت راوی مستور قبول می شود.» المجموع ج ۶ ص ۲۷۹ شمس الدین ذهبی نیز می نویسد: ففی الصحیحین من هذا النمط خلق کثیر مستورون ما ضعفهم أحد ولا هم بمجاهیل .» ترجمه: «در صحیحین، راویان زیادی از این نوع وجود دارند که مستور هستند؛ کسی ایشان را تضعیف نکرده است و مجهول نیز نیستند.» میزان الاعتدال فی نقد الرجال ج ۲ ص ۳۱۷ رقم ۲۱۱۲ از آنجایی که چند شخص ثقه یا صدوق در نزد اهل سنت؛ مثل ابو القاسم طبرانی، ابو الفرج اصفهانی، ابو احمد حسن بن عبدالله عسکری و ابو عبید الله بن عمران مرزبانی از آقای جوهری روایت کرده اند (رجوع شود به مقدمه ی کتاب سقیفه وفدک)، لذا از این طریق نیز عدالت او ثابت می شود. عمر بن شبه : ثقه / طبق برنامه ی جوامع الکلم أحمد بن معاویه الباهلی: ابن حبان نام او را در زمره ی ثقات آورده است. الثقات ج ۸ ص ۴۱ رقم ۱۲۱۵۷ «أحمد بن معاویه بن بکر الباهلی ... خطیب بغدادی نیز او را شخصی بدون اشکال دانسته است. تاریخ بغداد ج ۵ ص ۱۶۲ رقم ۲۶۰۸ «أحمد بن معاویه بن بکیر بن معاویه أبو بکر الباهلی .. وکان صاحب أخبار وروایه للآداب ولم یکن به بأس.» النضر بن شمیل : ثقه / طبق برنامه ی جوامع الکلم محمد بن عمرو اللیثی : صدوق له اوهام یا محمد بن عمرو الدیلی: ثقه أبو سلمه بن عبد الرحمن بن عوف : ثقه امام مکر

چندین روایت نیز نقل شده که دلالت بر عملی شدن تهدید به هجوم به خانه ی حضرت فاطمه (سلام الله علیها) دارد.

روایت اول:

حدثنا محمد بن إسحاق بن محمد المخزومی المسيبی نا محمد بن فلیح بن سلیمان عن موسی بن عقبه عن ابن شهاب قال وغضب رجال من المهاجرین فی بیعه أبی بکر رضی الله عنه منهم علی بن أبی

طالب والزیبر بن العوام رضی الله عنهما فدخلا بیت فاطمه بنت رسول الله علیه ومعهما السلاح فجاءهما عمر

رضی الله عنه فی عصابه من المسلمین فیهم اسید وسلمه بن سلامه بن وقش وهما من بنی عبد الأشهل ويقال فیهم ثابت بن قیس بن الشماس أخو بنی الحارث بن الخزرج فأخذ أحدهم سیف الزبیر فضرب به الحجر حتی کسرها

گروهی از مردان مهاجرین که علی بن ابی طالب (علیه السلام) و زبیر از ایشان بودند، از بیعت ابی بکر ناراضی و

عصبانی بودند و لذا آن دو وارد خانه فاطمه زهرا (سلام الله علیها) شدند، در حالی که اسلحه به همراه خویش داشتند. پس عمر به همراه گروهی از مسلمین که اسید بن حضیر و سلمه بن سلامه بن وقش از آنان بودند، بر ایشان وارد شدند؛ پس یکی از آنها، شمشیر زبیر را گرفت و با سنگ به آن زد تا شکست.» (۱)

عبد الله بن احمد بن حنبل در ادامه ی روایت فوق می نویسد:

«قال موسی بن عقبه : قال سعد بن إبراهيم : حدثني إبراهيم بن عبد الرحمن بن عوف أن عبد الرحمن

كان مع عمر يومئذ وأن محمد بن مسلمة كسر سيف الزبير»

همین روایت را اشخاص دیگری از محمد بن فلیح از موسی بن عقبه (همان سند اول) از اشخاص دیگر

(نه ابن شهاب زهری) با اضافات عجیب و غریبی (برای سرپوش گذاشتن بر حقیقت) نقل کرده اند:

حدثنا محمد بن صالح بن هانی ثنا الفضل بن محمد البیهقی ثنا إبراهيم بن المنذر الحزامی ثنا محمد بن فلیح عن موسی بن عقبه عن سعد بن إبراهيم قال حدثني إبراهيم بن عبد الرحمن بن عوف أن عبد الرحمن بن عوف كان مع عمر بن الخطاب رضی الله عنه وأن محمد بن مسلمة كسر سيف الزبير ثم قام أبو بكر فخطب الناس....)

١- [١] السنه لعبد الله بن أحمد ج ٢ ص ٥٥٣-٥٥٤ ح ١٢٩١

این روایت را حاکم نقل و تصحیح کرده و ذهبی نیز با نظر حاکم موافقت نموده است. (۱)

صالحی شامی نیز از این عقبه آن را نقل کرده و سندش را نیکو دانسته است. (۲)

روایت دوم:

«ابو عوانه از داود بن عبد الله الاودی از حمید بن عبد الرحمن حمیری نقل می کند که گوید: رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) وفات یافت ... پس مردم با ابوبکر بیعت کردند و به بیعت کمک کردند و علی (علیه السلام) و زبیر از بیعت کردن تخلف کردند و زبیر شمشیر کشید و گفت: «آن را غلاف نمی کنم تا اینکه علی (علیه السلام) بیعت بکنند»؛ پس آن خبر به ابوبکر و عمر رسید. عمر گفت: شمشیر زبیر را بگیرید و با سنگ بزنید تا بشکند». گوید: پس عمر به سوی آنها رفت و با خستگی به نزد آنها آمد و گفت: باید بیعت کنید، چه از سر اطاعت و چه از سر کراهت؛ پس بیعت کردند.» (۳)

ابن تیمیه در مورد روایتی که سندش مشابه سند این روایت است (... عن أبي عوانه عن داود بن عبد الله الأودی عن حمید بن عبد الرحمن هو الحمیری) می گوید:

این روایت، مرسل حسن است و شاید حمید آن را از بعضی از صحابه ای که آن را دیده اند، اخذ نموده است. (۴)

ص: ۹۱

۱- [۱] المستدرک علی الصحیحین ج ۳ ص ۷۰ ح ۴۴۲۲ قال الحاکم: هذا حدیث صحیح علی شرط الشیخین ولم یخرجاه و قال الذهبی فی التلخیص: علی شرط البخاری و مسلم

۲- [۲] سبل الهدی والرشاد ج ۱۲ ص ۳۱۷ وروی ابن عقبه - بأسناد جید - عن إبراهيم بن عبد الرحمن بن عوف: أن رجلا من المهاجرين غضبوا في بيعه أبي بكر، منهم علي والزبير، فدخلوا بيت فاطمة بنت رسول الله - صلى الله عليه وسلم - ومعهما السلاح، فجاءهما عمر بن الخطاب في عصابه من المهاجرين والأنصار، فيهم اسيد بن حضير وسلمه بن سلامه بن وقش الأشهلان و ثابت بن قيس بن شماس الخزرجي، فكلموهما حتى أخذ أحدهم سيف الزبير فضرب به الحجر حتى كسره ...

۳- [۳] تاریخ الطبری ج ۲ ص ۲۳۳-۲۳۴ حدثنا زكرياء بن يحيى الضيرير قال حدثنا أبو عوانه قال حدثنا داود بن عبد الله الاودی عن حمید بن عبد الرحمن الحمیری قال توفي رسول الله صلى الله عليه وسلم ... فبايع الناس واستثبتوا للبيعه وتخلف علي والزبير واخترط الزبير سيفه وقال لا أغمده حتى يبايع علي فبلغ ذلك أبا بكر وعمر فقال عمر خذوا سيف الزبير فاضربوا به الحجر قال فانطلق إليهم عمر فجاء بهما تعبا وقال لتبايعان وأنتما طائعان أو لتبايعان وأنتما كارهان فبايعا

۴- [۴] منهاج السنه النبويه ج ۱ ص ۵۳۶ فهذا مرسل حسن ولعل حميدا أخذه عن بعض الصحابه الذين شهدوا ذلك

اجباری بودن بیعت، به صراحت در این روایت مشخص است؛ اما نکته اینجاست که در بسیاری از این روایات، تنها از درگیری زیر سخن گفته شده، ولی در باره ی امیرالمومنین (علیه السلام) و کیفیت بیعت اجباری آن حضرت سکوت شده است.

روایت سوم: اعتراف تابعی و امام اهل سنت، ابو الأسود

«از ابی الأسود نقل شده است که گفت: گروهی از مردان مهاجرین از بیعت ابی بکر به خاطر عدم مشورت با ایشان عصبانی بودند و علی (علیه السلام) و زبیر نیز عصبانی بودند؛ پس آن دو وارد خانه فاطمه زهرا (سلام الله علیها) شدند، در حالی که به همراه خویش اسلحه داشتند.

عمر بن خطاب به همراه گروهی شامل: أسید بن حضیر و سلمه بن سلامه (که هر دو از قبیله بنی عبدالاشهل بودند) آمدند؛ پس فاطمه (سلام الله علیها) فریاد کشید و آنان را به خدا قسم داد. آنها شمشیر علی (علیه السلام) و زبیر را گرفتند و به دیوار کوبیدند تا شکست. سپس عمر آن دو نفر را کشان کشان بیرون آورد تا اینکه بیعت کردند!» (۱)

این روایت را ابن ابی الحدید از جوهری نقل کرده و سندش معتبر است. (۲)

ص: ۹۲

۱- [۱] شرح نهج البلاغه ج ۲ ص ۳۱ قال أبو بکر أحمد بن عبد العزيز: وأخبرنا أبو زيد عمر بن شبة، قال: حدثنا إبراهيم بن المنذر، عن ابن وهب، عن ابن لهيعة، عن أبي الأسود، قال: غضب رجال من المهاجرين في بيعة أبي بکر بغير مشوره، وغضب علی والزبیر، فدخلوا بیت فاطمه علیها السلام، معهما السلاح، فجاء عمر فی عصابه، منهم أسید بن حضیر و سلمه بن سلامه بن وقش - وهما من بنی عبد الأشهل - فصاحت فاطمه علیها السلام، وناشدتهم الله. فأخذوا سيفی علی والزبیر، فضربوا بهما الجدار حتی كسروهما، ثم أخرجهما عمر يسوقهما حتی بايعا

۲- [۲] بررسی سند روایت: عز الدین عبد الحمید بن ابی الحدید: توثیقش گذشت أبو بکر أحمد بن عبد العزيز الجوهری متوفای ۳۲۳ ه: توثیقش گذشت / عمر بن شبة: ثقه / ابراهیم بن المنذر: صدوق حسن الحدیث / عبد الله بن وهب: ثقه: طبق برنامه ی جوامع الکلم عبد الله بن لهيعة: ثقه در وثاقت ابن لهيعة اختلاف شده است؛ چون بعد از آتش گرفتن کتاب هایش از حفظ روایت نقل می کرد، اما نکته اینجاست که عبد الله بن وهب «از عبادله است و قبل از آتش گرفتن روایات ابن لهيعة از او روایت نقل کرده است؛ لذا طبق مبنای سخت گیرترین علمای اهل سنت نیز روایت ابن وهب از ابن لهيعة صحیح است و بحثی در آن نیست، همانطور که محمد ناصر الدین آلبنانی گفته است: «... فإذا عرفت هذا تبين لك أن الحديث صحيح لأنه قد رواه عنه أحد العبادله وهو عبد الله بن وهب» ترجمه: «... پس زمانی که این را شناختی، برایت روشن می شود که این حدیث صحیح است؛ زیرا یکی از عبادله که عبد الله بن وهب است، آن را از ابن لهيعة نقل کرده است.» سلسله الأحادیث الصحیحه، ج ۱ ص ۵۹۵-۵۹۶ ج ۲۹۸ سایت شامله محمد بن عبد الرحمن بن نوفل (ابو الاسود): ثقه شمس الدین ذهبی از او به عنوان امام یاد کرده؛ وی را فرزند یکی از صحابه و خودش را یکی از تابعین دانسته است. «أبو الأسود (ع) محمد بن عبد الرحمن، بن نوفل... الإمام أبو الأسود القرشي... ولده عبد الرحمن من صغار الصحابه... هو من العلماء الثقات عداة فی صغار التابعین. مات سنه بضع وثلاثین ومائه.» ترجمه: «ابو الاسود که در همه ی صحاح سته از او روایت نقل شده است، نام کاملش محمد

بن عبد الرحمن بن نوفل ... ، امام ابو الاسود قریشی است ... پدرش عبد الرحمن که فرزند نوفل است، از صحابه ی کم سن بود و او (ابو الاسود) از عالمان ثقه و تابعین کم سن شمرده می شود. در حدود سال ۱۳۰ هجری وفات یافت.» سیر اعلام النبلاء، ج ۶ ص ۱۵۰

در این روایت نیز اگرچه تفصیل ماجرای هجوم بیان نشده، اما اشاره ی خیلی کوتاهی به نحوه ی بردن امیرالمومنین (علیه السلام) برای بیعت گرفتن شده است.

روایت چهارم: اعتراف تابعی و امام اهل سنت، عامر شعبی

« از شعبی روایت شده است که گفت: ابوبکر سؤال کرد و گفت: زبیر کجاست؟ گفته شد که نزد علی (علیه السلام) می باشد و شمشیرش را صیقل می دهد. ابوبکر گفت: ای عمر وای خالد بن ولید، بروید علی (علیه السلام) و زبیر را نزد من بیاورید.

سپس آن دو رفتند، عمر داخل خانه شد و خالد بیرون ایستاد. عمر وقتی که داخل شد، به زبیر گفت: این

شمشیر برای چیست؟ زبیر در جواب گفت: با علی (علیه السلام) بیعت می کنم؛ پس عمر شمشیر زبیر را به عنف گرفت و به سنگ کوبید و آن را شکست و سپس دست زبیر را گرفت و او را بلند کرد و به طرف درب کشید و صدا کرد: خالد! نزدیک شو و زبیر را نگهدار. بعد از اینکه زبیر را بیرون کرد، به طرف علی (علیه السلام) آمد و گفت: بلند شو برویم با ابوبکر بیعت کن! وی امتناع فرموده و قبول نکرد؛ پس بعد عمر دست او را گرفت و گفت: بلند شو. وی از بلند شدن امتناع کرد. اینجا عمر، علی (علیه السلام) را هل داد و همان طوری که زبیر را به طرف در کشید، علی (علیه السلام) را هم به سمت در کشید و از خانه بیرون کرد!

در این هنگام فاطمه (سلام الله علیها) که آن رفتار عمر نسبت به علی (علیه السلام) و زبیر را ملاحظه نمود، بر در اتاق ایستاد و فرمود: چه زود دستورات پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) را فراموش کردید و بر اهل بیت رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) ظلم روا داشتید. قسم به خدا، با عمر صحبت نخواهم کرد تا اینکه خدا را ملاقات بکنم.

شعبی گفته است: بعد از این حادثه، ابوبکر به طرف فاطمه (سلام الله علیها) رفت و از وی عمر شفاعت خواهی

نمود و طلب رضایت کرد و فاطمه (سلام الله علیها) از وی راضی شد (۱؟)، (۱).

این روایت را نیز ابن ابی الحدید از جوهری نقل کرده و سندش معتبر است. (۲).

اما اینکه در این روایت، شعبی ادعا نموده است که حضرت زهرا (سلام الله علیها) در نهایت از عمر راضی شد، مخالف روایات صحیح اهل سنت است و دلیلش این است که او چون نتوانسته وقوع این اتفاق را منکر بشود، گفته است که بله، اگرچه این اتفاق افتاده است؛ اما در نهایت، ماجرا به خیر و خوشی به پایان رسید.

شاید مخالفین بگویند: اگر به صدر این روایات استدلال می کنید، باید ذیل آن را نیز پذیرید.

در جواب می گوئیم: «اقرار العقلاء علی أنفسهم جائز؛ یعنی اقرار عاقلان علیه خودشان پذیرفته می شود»؛

مثلا اگر دو نفر به نام های زید و سعید را به دادگاه ببرند و زید بگوید: انگشتری که در دست سعید است، مال من است و سعید هم بگوید: ساعتی که در دست زید است، مال من است و سپس زید بگوید: ساعتی که در دست من است، مال سعید است، در این صورت، قاضی ساعت زید را می گیرد و به سعید می دهد؛ ولی انگشتر سعید را به زید نمی دهد؛ چون هنوز ثابت نشده است که انگشتر سعید مال زید باشد!

ص: ۹۴

۱- [۱] شرح نهج البلاغه ج ۲ ص ۳۵ قال أبو بکر: وحدثنا أبو زید عمر بن شبة، قال: أخبرنا أبو بکر الباهلی، قال: حدثنا إسماعیل ابن مجالد، عن الشعبي، قال: سأل أبو بکر فقال: أين الزبير؟ فقيل: عند علي وقد تقلد سيفه، فقال: قم يا عمر، قم يا خالد بن الوليد؛ انطلقا حتى تاتيانی به، فانطلقا، فدخل عمر، وقام خالد علی باب البيت من خارج، فقال عمر للزبير: ما هذا السيف؟ فقال نبایع علیا، فاخرطه عمر فضرب به حجرا فكسره، ثم أخذ بيد الزبير فأقامه ثم دفعه، وقال: يا خالد دونك فأمسكه، ثم قال لعلی: قم فبايع لأبي بکر، فتلكأ واحتبس، فأخذ بيده، وقال: قم، فأبی أن يقوم، فحمله ودفعه كما دفع الزبير فأخرجه، ورأت فاطمه ما صنع بهما، فقامت علی باب الحجره، وقالت: يا أبا بکر، ما أسرع ما أغرتم علی أهل بيت رسول الله والله لا أكلم عمر حتى ألقى الله قال: فمشی إليها أبو بکر بعد ذلك وشفع لعمر، وطلب إليها فرضیت عنه.

۲- [۲] بررسی سند روایت: عز الدین عبد الحمید بن ابی الحدید: توثیقش گذشت / أبو بکر أحمد بن عبد العزيز الجوهری متوفای ۳۲۳هـ توثیقش گذشت / عمر بن شبة: ثقه / أحمد بن معاوية الباهلی: توثیقش گذشت / إسماعیل بن مجالد: صدوق حسن الحدیث عامر الشعبي: ثقه؛ طبق برنامه ی جوامع الكلم شمس الدین ذهبی از او به عنوان امام و علامه ی عصرش (علامه ی تابعین) یاد کرده است: «الشعبي (ع) عامر بن شراحيل بن عبد بن ذی کبار - وذو کبار: قيل من أقبال اليمن - الإمام، علامه العصر». سير أعلام النبلاء، ج ۴ ص ۲۹۴-۲۹۵

اینجا نیز اهل سنت (عامر شعبی قطعا از بزرگان اهل سنت است) اقرار کرده اند که بعد از واقعه ی هجوم حضرت زهرا (سلام الله علیها) از عمر بن خطاب غضبناک شدند و قاضی تا اینجا می پذیرد که حرف شیعه در مورد هجوم و نارضایتی حضرت زهرا (سلام الله علیها) از عمر درست است؛ ولی حرف اهل سنت در مورد رضایت آن حضرت بعد از میانجیگری ابوبکر (!!) را صرفا یک ادعا به حساب آورده و طلب مدرک می کند.

البته ما کمی جلوتر، اعتراف دختر ابوبکر؛ یعنی عایشه در صحیح بخاری و نیز ابوهیره در سنن ترمذی را می آوریم که حضرت زهرا (سلام الله علیها) تا لحظه ی آخر حیاتشان از ابوبکر و عمر ناراضی و غضبناک و با آن دو قهر بودند تا اینکه از دنیا رفتند.

حال شایسته است که منکران وجدان هایشان را قاضی قرار دهند و از خود بپرسند که آیا با وجود چنین روایات معتبری از پیشوایان تابعی، آیا باز هم می توان خود را به تجاهل زد؛ منکر هجوم به خانه ی حضرت زهرا (سلام الله علیها) شد و آن را افسانه خواند؟!

روایت پنجم: اعتراف امام و دریای علم اهل سنت، سعید بن کثیر بن عفیر (از اساتید بخاری و مسلم)

« از سعید بن کثیر بن عفیر روایت شده است که گفت: هنگامی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) قبض روح شدند، انصار در سقیفه جمع شدند ... عمر به همراه گروهی که اسید بن حضیر و سلمه بن أسلم جزء آنها بودند، سراغ بیت فاطمه (سلام الله علیها) رفتند و گفتند: بیایید با ابوبکر بیعت کنید. آنها از بیعت با ابوبکر خودداری کردند؛ زیرا با شمشیر از خانه خارج شد و به آنها حمله ور شد. عمر گفت: زبیر را بگیرد. اسید بن حضیر به او حمله کرد و شمشیرش را از دستش گرفت و به دیوار زد. سپس او را به همراه علی (علیه السلام) و همراهان هاشمی شان بردند تا با ابوبکر بیعت کنند.

علی (علیه السلام) می فرمود: من بنده خدا و برادر رسول خدایم. به او گفتند: با ابوبکر بیعت کن. علی (علیه السلام)

فرمود: من به امر خلافت از ابوبکر سزاوارترم و با شما بیعت نمی کنم؛ بلکه شما باید با من بیعت کنید. وقتی انصار ادعا کردند که باید خلافت از آن آنان باشد، شما در مقابل آنان قرابت و نزدیکی با رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) را مطرح کردید و همین قرابت را مجوز تکیه زدن بر مسند خلافت قلمداد کردید و خلافت را از ما اهل بیت علیهم السلام نیز غصب نمودید؛ آیا خود را در امر خلافت به صرف اینکه پیامبر از شما (قریش) بود، بر انصار مقدم نکردید؟ آنها هم رهبری جامعه را به شما دادند و خلافت را به شما تسلیم کردند و من هم همان دلیلی را که در اخذ خلافت در مقابل انصار به آن تمسک کردید، در برابر خودتان اقامه می کنم. ما در تمامی امور رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم)، چه در

حال حیات ایشان و چه در زمان وفات ایشان، سزاوار تر از دیگرانیم؛ زیرا اگر قرابت و نزدیکی به رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) ملاک باشد، ما اهل بیت پیامبر علیه از همه مردم به رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) نزدیک تر هستیم؛ اگر ایمان به خدا دارید، در حق ما منصفانه قضاوت کنید و الا ظلم می کنید، در حالی که می دانید.

عمر گفت: ما تو را تا زمانی که بیعت نکنی رها نمی کنیم.

علی السلام فرمود: شیر خلافت را بدوش؛ سهم تو محفوظ است و امروز امر خلافت ابوبکر را خوب برایش محکم کن که او بعد از خودش خلافت را به تو برمی گرداند. سپس فرمود: بخدا قسم ای عمر، حرف تو را قبول نمی کنم و با ابوبکر بیعت نمی کنم.

ابوبکر گفت: اگر بیعت نمی کنی، تو را مجبور نمی کنم.

ابوعبیده جراح خطاب به علی (علیه السلام) گفت: ای پسر عمو، سن تو کم است (حضرت در آن موقع ۲۲ ساله بودند و آنها در میان قوم تو (قریشی ها) از تو بزرگترند و تجربه و آگاهی آنها از تو بیشتر است و من ابوبکر را در این امر از تو قوی تر می دانم؛ پس امر خلافت را به او واگذار کن و اگر در آینده تو زنده ماندی و عمرت

طولانی شد (ریش سفید شدی)، به خاطر فضیلت و برتری و دینداری، علم و فهم، سابقه ات در اسلام و نسب تو و دامادی پیامبر اکرم علیه، تو برای امر خلافت سزاواری و لیاقت آن را داری اولی الاین جوان هستی؛ لذا نمی توانیم خلافت را قبول کنیم.

پس علی (علیه السلام) فرمود: شما را به خدا قسم ای گروه مهاجرین، خلافت و جانشینی محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) را از خانه او خارج نکنید و آن را به ناحق از آن خود نکنید و اهل بیت او را از حق واقعیشان و جایگاه اصلی آنها در میان مردم محروم نکنید.

به خدا قسم ای گروه مهاجرین، ما سزاوارترین مردم به پیامبر خدا علیه هستیم؛ زیرا ما اهل بیت او هستیم

و ما از شماها در امر خلافت و جانشینی رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) سزاوارتریم.

به خدا قسم (در میان مردم تلاوت کننده کتاب خدا، فقیه تر در دین خدا و عالم تر به سنت های رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم)، رسیدگی کننده تر به امر زیر دستان، دور کننده امور بد و منکر از آنها و عادلتر از ما وجود ندارد و مصداق کامل این امور، ما اهل بیت هستیم؛ پس، از هواهای نفسانی پیروی نکنید که نتیجه آن دوری از مسیر الهی و فاصله گرفتن از حق است.

بشیر بن سعد انصاری گفت: یا علی، اگر انصار این سخنان را قبل از بیعتشان با ابوبکر از تو شنیده بودند، همه با تو بیعت می کردند و حتی میان دو نفر هم در مورد حقانیت تو اختلاف پیدا نمی شد.

و علی (علیه السلام) به منزلش رفت (و بیعت نکرد) و خانه نشین شد، تا اینکه فاطمه (سلام الله علیها) وفات یافت؛ سپس بیعت کرد. (۱)

ابوبکر جوهری این روایت را با سند معتبر، از سعید بن کثیر بن عفیر (که متولد سال ۱۴۶ هجری متوفی)

سال ۲۲۶ هجری و از مشایخ بخاری و مسلم بوده) نقل کرده است. (۲)

ص: ۹۷

۱- [۱] شرح نهج البلاغه ج ۶ ص ۴-۸ الإمامه والسیاسه ج ۱ ص ۱۵-۱۶ ونحن نذكر خبر السقيفه ؛ روى أبو بكر أحمد بن عبد العزيز الجوهرى فى كتاب "السقيفه" قال : أخبرنى أحمد بن إسحاق ، قال : حدثنا أحمد بن سيار ، قال : حدثنا سعيد بن كثير بن عفير الأنصارى أن النبى صلى الله عليه وسلم لما قبض ، اجتمعت الأنصار فى سقيفه بنى ساعده... وذهب عمر ومعه عصابه الى بيت فاطمه، منهم اسيد بن حضير، وسلمه بن اسلم، فقال لهم: انطلقوا فبايعوا، فأبوا عليه، وخرج إليهم الزبير بسيفه، فقال عمر: عليكم الكلب، فوثب عليه سلمه بن أسلم. فأخذ السيف من يده فضرب به الجدار، ثم انطلقوا به وبعلى ومعها بنو هاشم، وعلی يقول: انا عبد الله وأخو رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم)، حتى انتهوا به الى ابى بكر، فقبل له: بايع فقال: أنا أحق بهذا الأمر منكم، لا أبايعكم وأنتم أولى بالبيعه لى، أخذتم هذا الأمر من الأنصار، واحتجبتهم عليهم بالقرابه من رسول الله، فأعطوكم المقاده، وسلموا اليكم الاماره، وانا احتج عليكم بمثل ما احتجبتهم به على الأنصار، فانصفونا ان كنتم تخافون الله من انفسكم، واعرفو لنا من الأمر مثل ما عرفت الأنصار لكم، وإلا- فبؤوا بالظلم وأنتم تعلمون. فقال عمر: انك لست متروكا حتى تباع، فقال له على: احلب يا عمر حلبا لك شطره، اشدد له اليوم أمره ليرد عليك غدا، الا والله لا اقبل قولك ولا أبايعه، فقال له أبو بكر: فإن لم تباعنى لم أكرهك، فقال له عبيده: يا أبا الحسن، انك حديث السن، وهؤلاء مشيخه قريش قومك، ليس لك مثل تجربتهم ومعرفتهم بالأمر، ولا أرى أبا بكر الا أقوى على هذا الأمر منك، واشد احتمالا له، واضطلاعا به، فسلم له الأمر وارضى به، فإنك أن تعش ويطل عمرك فأنت لهذا الأمر خليق، وبه حقيق فى فضلك وقرابتك وسابقتك وجهادك. فقال على: يا معشر المهاجرين، الله الله، لا- تخرجوا سلطان محمد عن داره وبيته الى بيوتكم ودوركم، ولا تدفعوا أهله عن مقامه فى الناس وحقه، فوالله يا معشر المهاجرين لنحن - أهل البيت - أحق بهذا الأمر منكم، أما كان منا القارئ لكتاب الله، الفقيه فى دين الله، العالم بالسنة، المضطلع بأمر الرعيه، والله انه لفينا، فلا تتبعوا الهوى، فتردادوا من الحق بعدا. فقال بشير بن سعد: لو كان هذا الكلام سمعته من الأنصاريا على قبل بيعتهم لأبى بكر، ما اختلف عليك اثنان، ولكنهم قد بايعوا. وانصرف على الى منزله، ولم يبايع، ولزم بيته حتى ماتت فاطمه فبايع

۲- [۲] بررسی سند روایت: توثیق ابن ابى الحديد و جوهری که گذشت. أحمد بن إسحاق بن صالح : صدوق حسن الحديث / أحمد بن منصور بن سيار : ثقة / سعید بن کثیر بن عفیر : ثقة؛ طبق برنامه جوامع الكلم ذهبی درباره ی او می گوید : سعید بن کثیر بن عفیر (خ م س) ابن مسلم بن یزید الإمام الحافظ العلامة الأخباری الثقة أبو عثمان المصرى. مولده سنه ست وأربعین

ومئه ... حدث عنه البخاری ... وأخرج له مسلم والنسائی بواسطة وکان ثقة إماما من بحور العلم « ترجمه: «سعید بن کثیر بن عفیر که بخاری و مسلم در صحیحشان و نسائی در سننشان از او روایت کرده اند، پسر مسلم بن یزید است. وی امام، حافظ، علامه، اخباری، ثقة، کنیه اش ابو عثمان و اهل مصر بود. ولادتش در سال ۱۴۶ ه بود ... بخاری از او حدیث نقل کرده است ... مسلم و نسائی نیز با واسطه از او حدیث نقل کرده اند. او شخصی ثقة و امامی از دریاهاى علم بود.» سیر أعلام النبلاء ج ۱۰ ص

این روایت که واضح ترین و مفصل ترین روایت در این زمینه است نیز، از ذکر وقایعی که در هنگام هجوم اتفاق افتاد و نحوه ی بردن امیرالمومنین (علیه السلام) برای بیعت، خود داری نموده است.

از نکات جالب توجه در این روایت، اشاره ی ابو عبیده جراح به نظام شیخوخت است، آنجا که گفته است: «الان جوان هستی]، لذا نمی توانیم خلافت را قبول کنیم ولی اگر در آینده زنده ماندی و عمرت طولانی شد ریش سفید شدی)، در آن صورت تو نیز برای خلافت شایستگی داری.»

روایت ششم: اعتراف ابوبکر و اظهار پشیمانی اش از هجوم

عبد الرحمن بن عوف به هنگام بیماری ابوبکر به دیدارش رفت و پس از سلام و احوال پرسی، با او گفت و گوی کوتاهی داشت. ابوبکر به او چنین گفت:

من در دوران زندگی بر سه چیزی که انجام داده ام تأسف می خورم، دوست داشتم که مرتکب نشده بودم؛

اما آن چیزهایی که دوست داشتم مرتکب نشده بودم: پس من دوست داشتم خانه فاطمه (سلام الله علیها) را هتک حرمت نمی کردم، اگر چه آن را برای جنگ بسته بودند ...» (۱)

در این روایت که سندش معتبر است، ابوبکر به صراحت به هجوم به خانه ی حضرت زهرا (سلام الله علیها) اعتراف کرده و از آن، اظهار پشیمانی کرده است.

تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل ...

سند اول:

اشاره

ابن زنجویه (متوفای ۲۵۱ هـ) می نویسد:

ص: ۹۸

۱- [۱] أجل إني لا- آسى من الدنيا إلا- على ثلاث- قل وددت أني تره أما اللاتي وددت أني تركتهن، فوددت أني لم أكن كشفت بيت فاطمه عن شيء، وإن كانوا قد أغلقوا على الحرب....

«أنا حميد أنا عثمان بن صالح، حدثني الليث بن سعد بن عبد الرحمن الفهمي ، حدثني علوان ، عن صالح بن كيسان ، عن حميد بن عبد الرحمن بن عوف ، أن أباه عبد الرحمن بن عوف ، دخل على أبي بكر الصديق رحمه الله عليه ، في مرضه الذي قبض فيه ... ثم قال : مع أنك ، والحمد لله ما تأسى على شيء من الدنيا ، فقال : « أجل إني لا آسى من الدنيا إلا على ثلاث فعلتهد وددت أني تركتهد ، وثلاث تركتهد وددت أني فعلتهد ، وثلاث وددت أني سألت رسول الله عليه ، أما اللاتي وددت أني تركتهد ، فوددت أني لم أكن كشت بيت فاطمه عن شيء ، وإن كانوا قد أغلقوا على الحرب ... » (١)

ابو القاسم طبراني نیز چنین روایت می کند:

حدثنا أبو الزنباع روح بن الفرغ المصري ثنا سعيد بن عفير حدثني علوان بن داود البجلي عن حميد بن عبد الرحمن بن حميد بن عبد الرحمن بن عوف عن صالح بن كيسان عن حميد بن عبد الرحمن بن عوف عن أبيه قال دخلت على أبي بكر رضي الله عنه أعوده في مرضه الذي توفي فيه ... ثم قال أما اني لا آسى على شيء الا على ثلاث فعلتهد وددت أني لم أفعلهد وثلاث لم أفعلهد وددت أني فعلتهد وثلاث وددت أني سألت رسول الله على عنهن فأما الثلاث اللاتي وددت أني لم أفعلهد فوددت أني لم أكن كشت بيت فاطمه وتركته وأن أغلق على الحرب.» (٢)

طبق برنامه ی جوامع الكلم ، تمام رجال سند این روایت ثقه هستند، بجز علوان بن داود که منکر الحدیث معرفی شده است.

در ادامه، به طور مفصل به اثبات وثاقت علوان بن داود می پردازیم و اشکالاتش را پاسخ می دهیم.

ص: ٩٩

١- [١] الأموال لابن زنجويه (متوفای ٢٥١ هـ) ج ١ ص ٣٨٧

٢- [٢] المعجم الكبير ج ١ ص ٤٢ ح ٤٣

اول: ابن حبان نام او را در زمره ی ثقات آورده است. (۱)

و شوکانی بعد از نقل سخن هیشمی در ضعیف بودن یکی از راویان یکی از احادیث و انفراد ابن حبان در توثیق او، می گوید: «وقتی ابن حبان او را توثیق کرده است، روایتش از قسم حسن محسوب می شود، نه ضعیف.» (۲)

ات

دوم: ابوبکر خلال توثیق علوان را از ابوبکر بن صدقه _ که ذهبی از او با عناوینی چون امام، حافظ و فقیه یاد کرده (۳) _ نقل کرده است:

خلال گفته است: ابوبکر بن صدقه گفت: این حدیث از علوان بن داود بجلی نقل شده است که اهل قرقیسیا است و او این احادیث را از ابن داب نقل می کند و این حدیث را از حدیثش از داب دیدم و علوان فی نفسه اشکالی به او نیست.» (۴)

سوم: می توان وثاقت علوان بن داود در نزد دارقطنی و ابن عدی را نیز ثابت کرد.

حمزه بن یوسف الجرجانی متوفای ۳۴۵ ه می نویسد:

« از دارقطنی خواستم که کتابی درباره ی ضعفا تألیف بکند؛ پس به من گفت: آیا کتاب ضعیفای ابن عدی را نداری؟ گفتم: دارم. گفت: در آن کفایتی است که بر آن زیاد نشود (یعنی هر کسی که از نظر من ضعیف بوده، ایشان آورده است؛ پس نیازی نیست که من در این باره کتاب بنویسم). » (۵)

ص: ۱۰۰

۱- [۱] الثقات ج ۸ ص ۵۲۶ رقم ۱۴۸۲۹ علوان بن داود البجلی من أهل الكوفة يروى عن مالك بن مغول روى عنه عمر بن عثمان الحمصی

۲- [۲] تحفه الذاكرين بعده الحصن الحصين ج ۱ ص ۱۳۶ قال الهیثمی فیه غسان بن عبید وهو ضعیف وثقه ابن حبان وبقیه رجاله رجال الصحیح قلنا ومع توثیق ابن حبان له فقد صار من قسم الحسن لا من قسم الضعیف

۳- [۳] سیر أعلام النبلاء ج ۱۴ ص ۸۳ ابن صدقه الإمام الحافظ المتقن الفقیه أبو بكر أحمد بن محمد بن عبدالله ابن صدقه البغدادی ... وكان نقالا لكتب من القراءات ومسائله عن الإمام أحمد مدونه وكان موصوفا بالإتقان والثبوت

۴- [۴] المنتخب من علل الخلال لابن قدامه المقدسی، ج ۱ ص ۲۹۷ رقم ۱۹۶ سایت شامله / قال الخلال: قال أبو بكر بن د زوی هذا الحديث، عن علوان بن داود البجلی، من أهل قرقیسیا، وهو يحدث بهذه الأحادیث، عن ابن داب، ورأيت هذا الحديث من حديثه، عن داب، وغلوا فی تفسیر لا بأس به

۵- [۵] تاریخ جرجان ج ۱ ص ۲۶۷ سألت أبا الحسن الدارقطنی أن یصنف کتابا فی ضعیفاء المحدثین فقال لی ألیس عندك

کتاب بن عدی فقلت نعم قال فیه کفایه لا یزاد علیه

عبد الله بن عدی متوفای ۳۶۵ ه در مقدمه ی کتاب کامل ضعفایش می گوید:

« از راویان کسی نماند که در کتابم ذکر نکرده باشم، مگر اینکه ثقه با صدوق بودند.»^(۱)

ذکر نمی کند؛ بنابراین با این حساب، علوان از نظر ابن عدی و دارقطنی

و علوان بن داود را در این کتابش

ثقه یا صدوق بوده است.

همچنین وقتی که از دارقطنی درباره ی این حدیث سؤال شد، دارقطنی برای علوان، از لفظ «شیخ» و مختلف فیه» استفاده کرده^(۲) که از الفاظ تعدیل هستند و مثل این منکرین، او را دروغگو نخواند.

چهارم: کسانی که روایت علوان را معتبر شمرده اند نیز، او را راستگو و مورد اعتماد میدانستند که کمی جلوتر، از آنها یاد خواهیم کرد.

ردی بر تضعیفات علوان بن داود

بعضی از علمای اهل سنت به تبعیت از سه قول، علوان را تضعیف کرده اند: قال البخاری: منکر الحدیث وقال العقیلی: له حدیث لا یتابع علیه، ولا یعرف إلا به وقال أبو سعید بن یونس: منکر الحدیث می گویم قول اول از بخاری ثابت نیست؛ زیرا: اولاً: از طریق آدم بن موسی روایت شده، در حالی که او مجهول است، همانطور که آلبانی گفته است:

ولی برای آدم بن موسی ترجمه ای الآن نیافتم. «^(۳)

ثانیا: بخاری در هیچ یک از کتاب هایش حرفی علیه علوان نزده و اسمش را در کتاب ضعفای خود درج

نکرده است!

ص: ۱۰۱

۱- [۱] الکامل فی ضعفاء الرجال ج ۱ ص ۲ ولا یبقی من الرواه الذین لم أذکرهم إلا من هو ثقه أو صدوق

۲- [۲] العلل الوارده فی الأحادیث النبویه ج ۱ ص ۱۸۱ وسئل عن حدیث عبد الرحمن بن عوف عن أبی بکر الصدیق ... فقال هو حدیث پرویه شیخ لأهل مصر یقال له علوان بن داود واختلف علیه فیه ...

۳- [۳] ارواء الغلیل فی تخریج احادیث منار السبیل، ج ۵ ص ۲۴۲ سایت شامله / لکن آدم بن موسی لم أجد له ترجمه الآن

ثالثا: این عبارت، از کتاب ضعفاى عقيلی نقل می شود، در حالی که آن کتاب از سه نفر روایت شده است

که هر سه مجهول هستند!

اما قول دوم (سخن عقيلی) هم اعتباری ندارد و به وثاقت علوان لطمه ای نمی زند؛ زیرا: اولاً: همانطور که گفتیم: اعتبار خود کتاب ضعفاى عقيلی، زیر سؤال است!

ثانياً: محقق کتاب ضعفاى عقيلی (حمدى السلفى) درباره ی عقيلی می گوید: «لم أر للمؤلف ترجمه وافیه = شرح حال وافى برای مؤلف نیافتم!» یعنی شخصیت خود عقيلی زیر سؤال است. البته از متقدمین، مسلمه بن قاسم که علمای اهل سنت تضعیفش کرده و به دروغگویی متهمش کرده اند، عقيلی را توثیق کرده است؟

ثالثاً: عقيلی از متشددين است، تا جایی که به این خاطر مورد طعن شدید ذهبي قرار گرفته است:

«و این شخص، ابو عبد الله بخاری است و چه چشم گیر است که کتاب صحیح او پر است از حدیث علی بن مدینی و می گوید: نزد کسی کوچک نبودم بجز نزد علی بن مدینی و اگر حدیث علی و دوستش محمد و استادش عبد الرزاق، عثمان بن ابی شیبه، ابراهیم بن سعد، عفان، ابان عطار، اسرئیل، ازهر سمان، بهز بن اسد، ثابت بنانی و جریر بن عبد الحمید را رها می کردم، هر آینه در را می بستیم و خطاب قطع می شد و آثار می مرد و زندیق ها چیره می شدند و دجال خروج می کرد.

ای عقيلی، آیا عقل نداری و نمی دانی از چه کسانی سخن می گویی؟!

و تنها از تو در ذکر این روش تبعیت کردیم، تا از آن ها دفاع کنیم و آنچه در رابطه ی با آن ها گفته شده را از آن ها از بین ببریم. گویا تو نمی دانی که هر یک از آن ها به مراتب از تو مطمئن ترند، بلکه از ثقه های بسیاری که در کتابت داخل نکردی مطمئن ترند و در این مورد هیچ محدثی شک ندارد و من دوست دارم ببینم که آیا موثق قابل اعتمادی که اشتباه نکرده و روایتی که عواقب داشته باشد را منفرداً نقل نکرده است را می توانی به من معرفی کنی؟! بلکه موثق دارای حافظه، اگر روایاتی را منفرداً نقل کند، بلند مرتبه تر و رتبه اش کامل تر و توجهش به علم حدیث و ضبط حدیث بیشتر خواهد بود و هیچ یک از کوچک ها و بزرگ ها نیستند مگر اینکه سنتی را منفرداً نقل کردند تا به آن ها گفته شود که این حدیث پیگیری نشده است و همچنین نزد هر یک از

پیروان، علمی است که نزد دیگری نیست و هدف در اینجا این نیست و این قضیه در علم حدیث به طور شایسته بحث شده است.» (۱)

رابعاً: ابن حجر عسقلانی در شرح حال ثابت بن عجلان انصاری می نویسد:

«عقیلی گفته است: در حدیثش متابعت نمی شود و به دنبال آن، ابو الحسن بن القطان گفته است: آن، متضررش نمی سازد مگر اینکه روایات منکر و مخالف با روایات افراد معتمد، از او زیاد باشد. امن ابن حجر میگویم: [مطلب درست نیز همین است.]» (۲)

این تعبیر عقیلی، همان تعبیری است که درباره ی علوان به کار برده است، ولی عالم دیگر اهل سنت گفته است که این تعبیر، ضرری به وثاقت راوی نمی زند، مگر اینکه روایات منکر و مخالف ثقات زیادی داشته باشد و ابن حجر عسقلانی با آن موافقت کرده است!

اما قول سوم نیز ضرری به وثاقت علوان نمی زند؛ زیرا ابن یونس توثیق خاصی ندارد و در جایگاهی نبوده که بخواهد کسی را تضعیف یا توثیق بکند.

شیخ ابو وسیم محمد بن امین دمشقی سلفی (یکی از گردانندگان سایت مشهور اهل الحدیث متعلق به وهابیت) درباره ی او می گوید:

ص: ۱۰۳

۱- [۱] میزان الاعتدال فی نقد الرجال ج ۵ ص ۱۶۹-۱۷۰ وهذا أبو عبد الله البخاری وناهیك به قد شحن صحیحه بحدیث علی بن المدینی وقال ما استصغرت نفسی بین یدی أحد إلا بین یدی علی بن المدینی ولو تركت حدیث علی وصاحبه محمد وشيخه عبد الرزاق وعثمان بن أبي شيبة وإبراهيم بن سعد وعفان وأبان العطار وإسرائيل وازهر السمان وبهز بن أسد وثابت البناني وجريير بن عبد الحميد لغلقتنا الباب وانقطع الخطاب ولماتت الآثار واستولت الزنادقة ولخرج الدجال أفما لك عقل يا عقيلي أتدري فيمن تتكلم وإنما تبعناك في ذكر هذا النمط لنذب عنهم ولنزيف ما قيل فيهم كأنك لا تدري أن كل واحد من هؤلاء أوثق منك بطبقات بل وأوثق من ثقات كثيرين لم توردهم في كتابك فهذا مما لا يرتاب فيه محدث وأنا أشتهي أن تعرفني من هو الثقة الثبت الذي ما غلط ولا انفراد بما لا يتابع عليه بل الثقة الحافظ إذا انفراد بأحاديث كان أرفع له وأكمل لرتبته وأدل على اعتناؤه بعلم الأثر وضبطه دون أقرانه الأشياء ما عرفوها اللهم إلا أن يتبين غلظه ووهمه في الشيء فيعرف ذلك فانظر أول شيء إلى اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم الكبار والصغار ما فيهم أحد إلا وقد انفراد بسنه فيقال له هذا الحديث لا يتابع عليه وكذلك التابعون كل واحد عنده ما ليس عند الآخر من العلم وما الغرض هذا فإن هذا مقرر على ما ينبغي في علم الحديث

۲- [۲] مقدمه فتح الباری ج ۱ ص ۳۹۴ وقال العقيلي لا يتابع في حديثه وتعقب ذلك أبو الحسن بن القطان بأن ذلك لا يضره إلا إذا كثر منه روايه المناكير ومخالفه الثقات وهو كما قال

«هیچ ترجمه یا توثیقی درباره ی ابن یونس از معاصرانش نیافتیم؛ پس چگونه توثیقش درباره ی اشخاص قبول شود؟ بله، در عدالت او شکی نداریم، ولی او با وجود علم زیادش، از بزرگان نقادی که درباره ی احادیث و راویان کاوش می کنند، نیست.»^(۱)

بحثی در معنای حدیث منکر و منکر الحدیث

منکر بودن حدیث و منکر الحدیث بودن راوی، چیزی را ثابت نمی کند و در حقیقت، تنها ابزاری است در دست دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) تا به وسیله ی آن، روایات معتبر در فضیلت اهل بیت علیهم السلام در مطاعن دشمنانشان را تضعیف کنند.

شمس الدین ذهبی در تعریف آن می نویسد:

«منکر: و آن روایتی است که راوی ضعیف، به تنهایی آن را نقل کند. و روایتی که راوی راستگو در نقل آن تنها است نیز منکر شمرده می شود.»^(۲)

جلال الدین سیوطی در مورد معنای حدیث منکر می نویسد:

خطیب بغدادی در تاریخش حدیث باطلی را روایت کرده و به دنبالش گفته است: این حدیثی منکر است؛ پس ذهبی در دنبالش در کتاب میزان الاعتدال گفته است: «تعجب از خطیب است که چگونه بر این خبر باطل، لفظ منکر را اطلاق کرده است. چرا که ذهبی بر حدیثی که طرقتش کم باشد، لفظ منکر را اطلاق کرده است و در کتابش میزان الاعتدال، تعدادی از احادیث مسند احمد، سنن ابی داود و غیر از آن دو، از کتب مورد اعتماد را منکر توصیف کرده و بلکه بعضی احادیث صحیحین را نیز چنین توصیف کرده است. و به آن فقط حافظان حدیث معرفت دارند و آن اینکه، نکارت (منکر بودن حدیث) باز می گردد به منفرد بودن آن و منفرد

ص: ۱۰۴

۱- [۱] مقاله ی مناهج الأئمة المتقدمین للشیخ محمد الأملین؛ سایت رسمی ایشان / ولم أجد أي توثيق فی ابن یونس من معاصریه، فكيف یقبل توثیقه بإطلاق؟ نعم، لا أشك فی عدالته وضبطه، لکنه - علی علمه الواسع - لیس من كبار النقاد الذین یسبرون أحادیث الرواه

۲- [۲] الموقظه فی علم مصطلح الحدیث، ص ۴۲ سایت شامله / المنکر: وهو ما انفرد الراوی الضعیف به. وقد تم فرد الدوق

بودن حدیث، لازمه اش ضعف متن آن نیست، چه برسد به بطلانش. و گروهی مانند ابن صلاح نظرشان این است که منکر و شاذ مترادفند؛ و چه بسیار حدیث در صحیح بخاری که موصوف به شاذ است.»^(۱)

و کسی که زیاد چنین احادیثی را نقل کند، منکر الحدیث نامیده می شود و بلکه اگر بعضی روایاتش منکر باشد، به او منکر الحدیث گفته می شود:

شمس الدین سخاوی می گوید:

« اطلاق منکر بر راوی به دلیل اینکه فقط یک حدیث روایت کرده است، زیاد دیده می شود و همینطور است کلام شمس الدین ذهبی در ترجمه ی عبدالله بن معاویه الزبیری در میزان الاعتدال که گفته است: « اینکه حدیث شناسان در مورد برخی از روایات می گویند: منکر الحدیث، به معنای آن نخواهد بود که تمامی احادیث وی منکر بوده باشد، بلکه اگر راوی ای روایاتی را بیان نموده باشد که بعضی از آنها منکر بوده باشد، به وی منکر الحدیث گویند.»^(۲)

و اینطور نیست که هر کسی که روایت منکری نقل کرد، تضعیف شود: ذهبی در ترجمه احمد بن عتاب المروزی می گوید:

هر کسی که روایت منکر نقل کند، نباید تضعیف شود.»^(۳)

ابن حجر عسقلانی در ترجمه حسین بن فضل البجلی می گوید:

ص: ۱۰۵

۱- [۱] الحاوی للفتاوی ج ۲ ص ۱۰۷ وقد وقع للخطیب البغدادی أنه روی فی تاریخه حدیثا باطلا وقال عقبه : هذا حدیث منکر ، فتعقبه الذهبی فی میزان وقال : العجب من الخطیب کیف یطلق المنکر علی هذا الخبر الباطل وإنما أطلق المنکر علی حدیث القلتین ووصف فی میزان عدده أحادیث فی مسند أحمد ، وسنن أبی داود ، وغیرهما من الکتب المعتمده بأنها منکره بل وفی الصحیحین أيضا ، وما ذاک إلا لمعنی يعرفه الحفاظ وهو أن النکاره ترجع إلى الفرديه ولا یلزم من الفرديه ضعف متن الحدیث فضلا عن بطلانه ، وطائفه کابن الصلاح ترى أن المنکر والشواذ مترادفان ، وکم فی الصحیح من حدیث وصف بالشذوذ

۲- [۲] فتح المغیث ج ۱ ص ۳۷۳ وکثیرا ما یطلقون المنکر علی الراوی ؛ لکونه روی حدیثا واحدا. ونحوه قول الذهبی فی ترجمه عبد الله بن معاویه الزبیری من میزان : قولهم : منکر الحدیث ، لا- یعنون به آن کل ما رواه منکر ، بل إذا روی الرجل جملة ، وبعض ذلک مناکیر ، فهو منکر الحدیث البتة ترجمه ی شخص مذکور و کلام فوق از ذهبی را در میزان الاعتدال ذهبی نیافتیم، بلکه در کتاب تاریخ السلام ذللی ج ۱۲ ص ۲۵۱ وجود دارد.

۳- [۳] میزان الاعتدال فی نقد الرجال، ج ۱ ص ۲۵۹ ما کل من روی المناکیر یضعف

«اگر بنا باشد هر کسی که روایت منکری را نقل کرده است ضعیف بدانیم و نام او را در ردیف ضعفا بیاوریم، هیچ یک از محدثان و راویان سالم نخواهند ماند.» (۱)

و بلکه لفظ منکر الحدیث بر ثقات نیز اطلاق می شود: ابو الحسن دارقطنی می نویسد:

«از حاکم درباره سلیمان بن داود پرسیدم. پاسخ داد: او ثقة و مورد اعتماد است. گفتم: مگر وی روایات منکر ندارد؟ پاسخ داد: احادیث منکر را از راویان ضعیف نقل می کند؛ ولی خودش ثقة است.» (۲)

شمس الدین سخاوی می نویسد:

«لفظ منکر الحدیث بر شخص ثقة نیز اطلاق می شود، آنگاه که از راویان ضعیف روایات منکر نقل بکند.» (۳)

برای مثال: ذهبی، نعیم بن حماد که از شیوخ بخاری است را با وجود قائل بودن به امامتش، منکر الحدیث؛

اما ابن حجر عسقلانی آن را مردود دانسته است!

حافظ ابن حجر می نویسد:

«به خط ذهبی خواندم که این حدیث، اصل و شاهی ندارد و نعیم در نقل آن تنها است و او با وجود امامتش، منکر الحدیث است.»

می گویم: نعیم از شیوخ بخاری است و احدی در مورد او طعنه ای با دلیل نروده است و احمد و ابن معین او را ستایش کرده اند.» (۴)

ذهبی کتابی دارد با عنوان «ذکر من تکلم فیه و هو موثق» که اسامی بازده تن از راویان را آورده که بعضی ها آنها را منکر الحدیث دانسته اند؛ ولی او در نهایت حکم به وثاقت آنها داده است. (۵)

ص: ۱۰۶

-
- ۱- [۱] لسان المیزان ج ۲ ص ۳۰۷ فلو كان كل من روی شيئا منكرا استحق أن يذكر في الضعفاء، لما سلم من المحدثين أحد
 - ۲- [۲] سؤالات الحاکم ج ۱ ص ۲۱۷ رقم ۳۳۹ قلت فسلیمان بن بنت شرحبیل قال ثقة قلت أليس عنده مناكير قال يحدث بها عن قوم ضعفاء فأما هو فهو ثقة
 - ۳- [۳] فتح المغیث ج ۱ ص ۳۷۳ وقد يطلق ذلك منكر الحدیث على الثقة إذا روی المناكير عن الضعفاء
 - ۴- [۴] الأمالی المطلقة ج ۱ ص ۱۴۷ وقرأت بخط الذهبي أن هذا الحدیث لا أصل له ولا شاهد تفرد به نعیم وهو منكر الحدیث على إمامته قلت نعیم من شیوخ البخاری ولم يطعن فيه أحد بحجه وقد أثنى عليه أحمد وابن معین
 - ۵- [۵] ذكر من تكلم فيه و هو موثق : ص ۳۴ رقم ۱۲، ص ۶۱۵۷، ص ۶۷ ر ۸۶، ص ۷۵ ر ۱۰۲، ص ۷۷ ر ۱۰۷، ص ۷۹ ر ۱۱۳،

ص ۱۱۲ ر ۱۹۱، ص ۱۵۵ ر ۲۸۵، ص ۱۶۴ ر ۳۰۵، ص ۱۸۰ ر ۳۴۰ و ص ۱۸۳ ر ۳۴۷

شمس الدین ذهبی پس از نقل روایت با سند اول، می گوید:

رواه هکذا وأطول من هذا ابن وهب ، عن الليث بن سعد ، عن صالح بن كيسان ، أخرجه كذلك ابن عائذ. ترجمه: « اینچنین روایت کرده است و طولانی تر از این، از ابن وهب، از لیث بن سعد، از صالح بن کیسان است. اینچنین ابن عائذ روایت کرده است. » (۱)

سند این روایت، صحیح است. (۲)

این سند (لیث از صالح؛ بدون واسطه ی علوان) مؤیداتی نیز دارد:

اول: روایت ابن عساکر

أخبرنا أبو البركات عبد الله بن محمد بن الفضل الفراوي وأم المؤيد نازيين المعروفه بجمعه بنت أبي حرب محمد بن الفضل بن أبي حرب قال- أنا أبو القاسم الفضل بن أبي حرب الجرجاني أنبأ أبو بكر أحمد بن الحسن نا أبو العباس أحمد بن يعقوب نا الحسن بن مكرم بن حسان البزار أبو علي بيغداد حدثني أبو الهيثم خالد بن القاسم قال حدثنا ليث بن سعد عن صالح بن كيسان عن حميد بن عبد الرحمن بن عوف عن أبيه أنه دخل على أبي بكر الصديق يعود في مرضه الذي مات فيه فوجه مقتنيا فقال أصبحت بحمد الله بارئنا فقال أترى ذاك قال نعم قال أما إنني شديد الوجع ... فأما الثلاث التي فعلتهن فوددت أني تركتهن.. وودت أني لم أكن كشفت بيت فاطمه عن شيء مع أنهم أغلقوه على الحرب. (۳)

ص: ۱۰۷

۱- [۱] تاریخ الإسلام ج ۳ ص ۱۱۸

۲- [۲] بررسی سند روایت: محمد بن عائذ بن أحمد: ثقه / عبد الله بن وهب القرشي: ثقه؛ طبق برنامه جوامع الكلم ابن عائذ ۱ متولد ۱۵۰ هـ متوفای ۲۳۳ هـ ابن وهب ۲ نیز متوفای ۱۹۷ هـ بوده است؛ بنابراین به احتمال زیاد، ذهبی سند را دقیق نقل کرده و واسطه ای بین ابن عائذ و ابن وهب نبوده است که در این صورت، سند این روایت کاملا صحیح خواهد بود. ۱. ابن عائذ (۲۳۳ - ۱۵۰ = ۷۶۷ - ۸۴۷ م) محمد بن عائذ بن أحمد القرشي الدمشقي: کاتب، من حفاظ الحديث. کان ثقه... الأعلام للزركلي، ج ۶ ص ۱۷۹ بر مبنای سایت شامله ۲. ابن وهب (۱۹۷ - ۱۲۵ = ۷۴۳ - ۸۱۳ م) عبد الله بن وهب بن مسلم الفهری بالولاء، المصری، أبو محمد: فقیه من الأئمة. من أصحاب الإمام مالک... الأعلام للزركلي، ج ۴ ص ۱۴۴ بر مبنای سایت شامله

۳- [۳] تاریخ مدینه دمشق ج ۳۰ ص ۴۱۷-۴۱۸

دوم: روایت مهنا بن یحیی شامی (متوفای ۲۴۸هـ-)

مهنا بن یحیی شامی (متوفای ۲۴۸هـ) که از ثقات و بزرگان اصحاب احمد بن حنبل بوده است، این روایت را با همین سند دوم (لیث از صالح؛ بدون واسطه ی علوان) برای احمد نقل کرده است و احمد بن حنبل نیز پاسخ داده که این روایت صحیح نیست؛ زیرا از کتاب ابن داب (متوفای ۱۷۱هـ؛ از شاگردان صالح بن کیسان) گرفته شده و به دروغ به لیث بن سعد نسبت داده شده است! (۱)

اما بطلان سخن احمد روشن است؛ زیرا این روایت با چندین طریق معتبر، از لیث بن سعد نقل شده است

و در آن شکی نیست و سخن در بین لیث و صالح است.

سوم: روایت ابن قیم جوزیه

ابن قیم جوزیه نیز این روایت را با این سند؛ اما به صورت ناقص نقل کرده است:

بطور و ذکر لیث عن ابن سعد عن صالح بن کیسان عن حمید بن عبد الرحمن بن عوف عن أبيه أن أبا بكر رضي الله عنه قال في مرضه الذي مات فيه ... (۲)

نظر به اینکه ابن قیم سند روایت را تا لیث بن سعد ذکر نکرده، به نظر میرسد که سند را تا او صحیح میدانسته است.

پاسخ به شبهه ی تدلیس لیث بن سعد

این اشکال که لیث بن سعد، واسطه ی بین خودش و صالح بن کیسان؛ یعنی علوان بن داود را از سند حذف کرده است، وارد نیست؛ زیرا این دو، هم عصر بودند و همزمان در شهر مدینه حضور داشته اند؛ لذا امکان نقل حدیث از یکدیگر را داشته اند:

ص: ۱۰۸

۱- [۱] المنتخب من علل الخلال، ص ۲۹۶-۲۹۷ رقم ۱۹۶ سایت شامله / قَالَ مَهْنَا: سَأَلْتُ أَحْمَدَ، عَنْ حَدِيثِ: اللَّيْثِ بْنِ سَعْدٍ، عَنْ صَالِحِ بْنِ كَيْسَانَ، عَنْ حُمَيْدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ أَبِيهِ، أَنَّهُ دَخَلَ عَلَى أَبِي بَكْرٍ فِي مَرَضِهِ، فَسَلَّمَ عَلَيْهِ، فَقَالَ: "أَمَّا إِنِّي مَا آسَى إِلَّا- عَلَى ثَلَاثٍ فَعَلْتُهُنَّ" - الْحَدِيثُ؟ فَقَالَ أَحْمَدُ: لَيْسَ صَحِيحًا. قُلْتُ: كَيْفَ ذَا؟ قَالَ: أَخَذَ مِنْ كِتَابِ ابْنِ دَابٍّ، فَوَضَعَهُ عَلَى اللَّيْثِ. قَالَ الْخَلَالُ: قَالَ أَبُو بَكْرٍ بْنُ صَدَقَةَ رَوَى هَذَا الْحَدِيثُ، عَنْ عَلْوَانَ بْنِ دَاوُدَ الْبَجَلِيِّ، مِنْ أَهْلِ قَرْقِيسِيَا، وَهُوَ يُحَدِّثُ بِهِ إِذِهِ الْأَحَادِيثَ، عَنْ ابْنِ دَابٍّ، وَرَأَيْتُ هَذَا الْحَدِيثَ مِنْ حَدِيثِهِ، عَنْ دَابٍّ، وَعَلْوَانَ فِي نَفْسِهِ لَا بَأْسَ بِهِ.

۲- [۲] عده الصابرين ج ۱ ص ۱۷۸-۱۷۹

صالح بن کیسان مدنی که اصحاب کتب سته همگی از او روایت نقل کرده اند، مؤدب بود و فرزندان عمر بن عبد العزیز را در زمان امارتش بر مدینه ادب می کرد. ^(۱)

«ابن بکیر از لیث نقل کرده است که گفت: در مدینه با حجاج بودم و در آنجا بسیار پهن بود و من نعلین می پوشیدم و هنگامی که به درب مسجد می رسیدم، یکی را در می آوردم و داخل می شدم و یحیی بن سعید انصاری می گفت: این کار را نکن؛ چرا که تو پیشوایی هستی که به تو نگاه می شود.» ^(۲)

اینکه دو راوی هم عصر باشند و امکان ملاقات با یکدیگر را داشته باشند، سخت ترین شرایط صحت حدیث است که شرط بخاری از این نوع است.

بنابراین این حدیث، با شروط بخاری صحیح است.

ابن عبد البر روایت دیگری را از لیث بن سعد از صالح بن کیسان نقل کرده است که مستقل بودن سند دوم را تأیید می کند:

حدثنا الحسن بن حجاج الزيات الطبراني حدثنا الحسن بن محمد المدني حدثنا يحيى بن عبد الله بن بكير حدثنا الليث بن سعد عن صالح بن كيسان عن ابن شهاب عن أبي أمية بن سهل بن حنيف عن أبي سعيد الخدري أنه سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول بينا أنا نائم والناس يعرضون علي وعليهم قمص فمنها ما يبلغ إلى الثدي ومنها دون ذلك وعرض علي عمر ابن الخطاب وعليه قميص يجره قالوا فما أولت ذلك يا رسول الله قال الدين. ^(۳)

بنابراین در این طریق، علوان بن داود وجود ندارد و سندش صحیح است.

ص: ۱۰۹

۱- [۱] تاریخ الإسلام ج ۹ ص ۱۷۸ صالح بن کیسان المدنی ع ، المؤدب ، أدب أولاد عمر بن عبد العزیز زمان امرته علی المدینه

۲- [۲] تاریخ الإسلام ج ۱۱ ص ۳۰۶-۳۰۷ ابن بکیر قال : قال الليث : كنت بالمدينة مع الحجاج ، وهي كثيرة السرقيين ، فكنت ألبس خفين ، فإذا بلغت باب المسجد نزع أحديهما ودخلت ، فقال يحيى بن سعيد الأنصاري : لا تفعل هذا فإنك إمام منظور إليك

۳- [۳] الاستيعاب ج ۳ ص ۱۱۴۸-۱۱۴۹

اشاره

بلاذری چنین روایت کرده است:

حدثني حفص بن عمر، ثنا الهيثم بن عدي عن يونس بن يزيد الأيلي عن الزهري أن عبد الرحمن بن عوف قال: دخلت على أبي بكر في مرضه ... ثم قال: وددت أني لم أفتش منزل فاطمه ولو نصب علي لي الحرب. «(۱)»

هر چند این سند ضعیف است؛ ولی سند اول که در آن علوان وجود دارد را تقویت می کند.

تصحیح و تحسین این حدیث توسط علمای اهل سنت

اشاره

تعدادی از علمای اهل سنت که به دیده ی انصاف به سند این روایت نگریسته اند، آن را معتبر شمرده اند:

۱- سعید بن منصور متوفای ۲۲۷ هـ -

جلال الدین سیوطی تصریح می کند که وی این حدیث را حسن دانسته است:

« این روایت را ابو عبید در کتاب الأموال، عقیلی، طرابلسی در فضائل الصحابه، طبرانی در المعجم الکبیر، ابن عساکر در تاریخ مدینه دمشق و سعید بن منصور در سنن خود نقل کرده اند و سعید بن منصور گفته: این حدیث «حسن» است، مگر این که در آن سخنی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) نیست. «(۲)»

طبق آن چه سیوطی در مقدمه کتابش گفته، مقصود از «ص» سعید بن منصور در سنن او است. (۳)

ص: ۱۱۰

۱- [۱] أنساب الأشراف ج ۳ ص ۴۰۶

۲- [۲] جامع الأحادیث ج ۱۳ ص ۱۰۱ رقم ۳۵۲ و ج ۱۷ ص ۴۸ رقم ۹۰۹۰ و مسند فاطمه (سلام الله علیها)، ص ۳۴ و ۳۵ پی دی اف / أبو عبید فی کتاب الأموال عق و خیثمه بن سلیمان الأطرابلسی فی فضائل الصحابه طب کر ص وقال إنه حدیث حسن إلا أنه لیس فیہ شیء عن النبی

۳- [۳] الشمائل الشریفه ج ۱ ص ۱۶ (طب) للطبرانی فی الکبیر (طس) له فی الأوسط (طص) له فی الصغیر، (ص) لسعید بن منصور فی سننه

و سعید بن منصور کسی است که ذهبی از او با عناوینی چون «حافظ، امام، ثقه، راستگو و از نگهدارندگان علم» یاد کرده است. (۱).

۲- ضیاء الدین المقدسی الحنبلی متوفای ۶۴۳ هـ -

وی این روایت را با سند طبرانی نقل می کند و در نهایت می گوید: «این حدیث از ابوبکر، حسن است بجز اینکه در آن چیزی از فرمایش پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) نیست.» (۲)

ذهبی از او نیز به عنوان «الإمام الحافظ و حنبلی مذهب» یاد کرده است. (۳)

۳- محمد رشید رضا متوفای ۱۳۵۴ هـ

وی که گرایش به سلفی گری داشته، در کتابی که در مورد ابوبکر نوشته است، بابی باز کرده با عنوان «اعتراف ابی بکر» و در آنجا این روایت را با ارسال مسلم به ابوبکر نسبت داده است. (۴)

وی در مقدمه ی کتابش به اعتبار روایاتش تصریح می کند. (۵)

ص: ۱۱۱

۱- [۱] سیر أعلام النبلاء ج ۱۰ ص ۵۸۶-۵۸۷ سعید بن منصور (۴) ابن شعبه الحافظ الإمام شیخ الحرم أبو عثمان الخراسانی المروزی ويقال الطالقانی ثم البلخی ثم المکی المجاور مؤلف كتاب السنن. سمع بخراسان والحجاز والعراق ومصر والشام والجزیره وغير ذلك من مالک بن انس واللیث بن سعد ... وكان ثقه صادقا من اوعیه العلم

۲- [۲] الأحادیث المختاره ج ۱ ص ۸۸-۹۱ ح ۱۲ قلت وهذا حدیث حسن عن أبی بکر إلا- أنه لیس فیہ شیء من قول النبی صلی الله علیه وسلم

۳- [۳] سیر أعلام النبلاء ج ۲۳ ص ۱۲۶ الضیاء المقدسی محمد بن عبد الواحد بن أحمد بن عبد الرحمن بن إسماعیل بن منصور الشیخ الإمام الحافظ القدوه المحقق الموجود الحجه بقیه السلف ضیاء الدین أبو عبد الله السعدی المقدسی الجماعلی ثم الدمشقی الصالحی الحنبلی صاحب التصانیف والرحله الواسعه ...

۴- [۴] أبو بکر الصدیق أول الخلفاء الراشدين، ص ۱۶۱ سایت شامله / اعتراف أبی بکر، قال أبو بکر: إني لا آسى على شيء من الدنيا إلا- على ثلاث فعلتھن وددت لو أني تركتھن. وثلاث تركتھن وددت لو أني فعلتھن وثلاث وددت أني سألت عنھن رسول الله صلی الله علیه وسلم فأما الثلاث اللاتي وددت أني تركتھن فوددت أني لم أكشف بيت فاطمه عن شيء وإن كانوا قد غلقوه على الحرب ...

۵- [۵] «أما بعد فقد كنت شديد الرغبة في تأليف سيره رسول الله صلی الله علیه و سلم لنشرها على العالم الإسلامي فقضيت الأيام والليالي الطوال في الإطلاع والبحث في كتب السير فجمعت شتاتها وشرحت الغامض منها وحققت الروايات واثبت تواريخ الوقائع ورددت على الاعتراضات والترهات ردودا مدعمه بالبراهين الساطعه والحجج القاطعه وقد سألتني كثير من الأصدقاء

الأعزاء أن أتبع سيره رسول الله بسير الخلفاء بنفس الطريقة التي انتهجتها فسرتني فكرتهم ولم يسعني إلا إجابة طلبهم واستخرت الله تعالى أن أكتب سيره أبي بكر الصديق رضي الله عنه فإنه أول الخلفاء الذين أمرنا رسول الله بالافتداء بهم والاهتداء بهديهم» ترجمه: «بنده رغبت زیادی بر تالیف سیره رسول الله صلی الله علیه و آله برای نشر آن در عالم اسلام داشتم و لذا روزها و شبهای زیادی را صرف بدست آوردن اطلاعات لازم و بحث و جستجو در کتب سیر نمودم و مطالب پراکنده را جمع آوری کرده و آنهایی که (فهم آنها) سخت بود را شرح داده و روایات و وقایع تاریخی را اثبات کردم و با ادله روشن و حجج قاطعه، اعتراضات و سخنان باطل را رد نمودم ... بسیاری از دوستان عزیز من خواستند که به متابعت سیره نویسی پیامبر اکرم (ص)، سیره خلفا را نیز با همان سبک و سیاق نگارش کنم و من نیز این خواهش آنها را اجابت کرده و از خداوند برای نوشتن سیره ابی بکر طلب خیر نمودم؛ چرا که او اولین نفر از خلفایی است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) به ما دستور به اقتدا به آنها و اهتدا به هدایت ایشان داده است.» ابوبکر الصديق اول الخلفاء الراشدين ، ص ۳-۴ سایت شامله

خیر الدین زرکلی در شرح حال او می نویسد:

محمد رشید رضا: صاحب مجله ی المنار و یکی از رجال اصلاح اسلامی است. او از جمله ی یکی از نویسندگان، علمای حدیث، ادبیات، تاریخ و تفسیر است. (۱)

تحریر روایت توسط علمای اهل سنت

اشاره

بعضی از علمای اهل سنت، این روایت را با همین اسناد نقل کرده؛ ولی عبارت اقرار ابوبکر به هجوم به خانه ی وحی را حذف کرده اند که این خود، نشان از صحت روایت در نزد آنها دارد.

۱- ابو عبید القاسم بن سلام متوفای ۲۲۴ هـ

«... اما آن موردی را که انجام دادم و دوست داشتم که انجامش نمی دادم؛ پس من دوست داشتم که چنین و چنان نمی کردم! دلیل ذکر نشدنش این است که ابو عبید گفته است: نمی خواهم ذکرش کنم ...» (۲)

حاکم نیشابوری و ابو نعیم اصفهانی نیز اصلاً قسمت مربوط به هجوم را نقل نکرده اند:

ص: ۱۱۲

۱- [۱] الاعلام للزرکلی، ج ۶ ص ۱۲۶ محمد رشید بن علی رضا بن محمد شمس الدین بن محمد بهاء الدین بن منلا علی خلیفه القلمونی، البغدادی الأصل، الحسینی النسب: صاحب مجله (المنار) وأحد رجال الإصلاح الإسلامی. من الكتاب، العلماء بالحدیث والأدب والتاریخ والتفسیر

۲- [۲] الأموال ج ۱ ص ۱۷۴ ح ۳۵۳ قال حدثنی سعید بن عفیر قال حدثنی علوان بن داود مولی آبی زرعه بن عمرو بن جریر عن حمید بن عبد الرحمن بن حمید بن عبد الرحمن بن عوف عن صالح بن کیسان عن حمید بن عبد الرحمن بن عوف عن أبیه عبد الرحمن قال دخلت علی آبی بکر أعوده فی مرضه الذی توفی فیہ فسلمت علیه وقلت ما أری بک بأساً والحمد لله ولا تأس علی الدنيا فوالله إن علمناک إلا کنت صالحاً مصلحاً فقال أما إنی لا آسی علی شیء إلا علی ثلاث فعلتهم وددت أنی لم أفعلهم وثلاث لم أفعلهم وددت أنی فعلتهم وثلاث وددت أنی سألت رسول الله عنهم فأما التي فعلتها أو وددت أنی لم أفعلها فوددت أنی لم أکن فعلت کذا وکذا لخله ذکرها قال أبو عبید لا أری ذکرها ...

۲- ابو عبد الله حاکم نیشابوری متوفای ۴۰۵ هـ

أخبرنا الحسين بن الحسن بن أيوب أنبا علي بن عبد العزيز ثنا أبو عبيد حدثني سعيد بن عفير حدثني علوان بن داود عن صالح بن كيسان عن حميد بن عبد الرحمن بن عوف عن أبيه قال دخلت على أبي بكر الصديق رضي الله عنه في مرضه الذي مات فيه أعوده فسمعتة يقول وددت أني سألت النبي صلى الله عليه وآله وسلم عن ميراث العمه والخاله فإن في نفسي منها حاجة. (۱)

۳- ابو نعيم اصفهانی متوفای ۴۳۰ هـ

«حميد بن عبد الرحمن بن عوف از پدرش نقل می کند که می گوید: بر ابوبکر در مریضی که در آن فوت کرد وارد شدم و به او سلام کردم و گفتم: دیدم که دنیا روی آورده و به زودی لباس های حریر و بافت های دیبا را می پوشید و بستر های پشم ازری برای شما درد آور است! گویا بر خار سعدان هستید و به خدا قسم، اگر یکی از شما جلو بیاید و گردنش بدون حدی زده شود بهتر است که در دریای دنیا فرو رود.» (۲)

ص: ۱۱۳

۱- [۱] المستدرک علی الصحیحین ج ۴ ص ۳۸۱ ح ۷۹۹۹

۲- [۲] حلیه الأولیاء ج ۱ ص ۳۴ حدثنا سليمان بن أحمد ثنا أبو الزبایع ثنا سعيد بن عفير قال حدثني علوان بن داود البجلي عن حميد بن عبد الرحمن بن عوف وعن صالح بن كيسان عن حميد بن عبد الرحمن بن عوف عن أبيه قال دخلت على أبي بكر رضي الله تعالى عنه في مرضه الذي توفي فيه فسلمت عليه فقال رأيت الدنيا قد أقبلت ولما تقبل وهي جائيه وستتخذون ستور الحرير ونصائد الديباج وتألّمون ضجائع الصوف الأزري كأن أحدكم على حسك السعدان ووالله لئن يقدم أحدكم فيضرب عنقه في غير حد خير له من أن يسبح في غمره الدنيا

روایات علمای اهل سنت در مورد سقط جنین حضرت فاطمه (سلام الله علیها) بسیار آشفته و مشوش است و هر کس به روایات، اقوال و سخنان آنان در این زمینه مراجعه کند، به این نکته پی خواهد برد.

این روایات، تصریح دارند که حضرت علی (علیه السلام) سه پسر داشت: حسن، حسین و محسن که پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) این نام ها را با تشبیه به نام های فرزندان حضرت هارون ع السلام: (شبر، شبیر، مبشر)، بر آن ها نهاده بود.

این مطالب در بسیاری از منابع معتبر اهل سنت موجود است؛ از جمله حاکم نیشابوری، آن را در مستدرک نقل کرده و صحیح دانسته و ذهبی نیز صحت آن را تأیید کرده است. (۱)

اکنون این پرسش مطرح است که آیا حضرت علی (علیه السلام) پسری به این نام داشته است؟ می گویند: آری، او فرزندی به نام محسن (علیه السلام) داشت. می پرسیم: چگونه زیست؟ و سرانجامش چه شد؟ آن ها وجود او را می پذیرند، اما در ادامه مطلب، دچار اختلاف می شوند. آیا شما انتظار دارید که آشکارا و بدون هیچ گونه پرده پوشی و با صراحت و شفافیت کامل سخن بگویند؟!

البته گاهی در این میان، افرادی پیدا شده اند که حقیقت را بازگو کرده اند و البته با مشکلاتی نیز روبرو می شدند و تاوان سنگینی برای بازگویی حقیقت دادند که کمی جلوتر بیان خواهیم کرد.

ص: ۱۱۴

۱- [۱] المستدرک علی الصحیحین ج ۳ ص ۱۸۰ ح ۴۷۷۳ عن علی بن ابی طالب رضی الله عنه قال لما ولدت فاطمه الحسن جاء النبی صلی الله علیه و آله وسلم فقال أرونی ابنی ما سمیتوه قال قلت سمیته حربا قال بل هو حسن فلما ولدت الحسین جاء رسول الله علیه فقال أرونی ابنی ما سمیتوه قال قلت سمیته حربا فقال بل هو حسین ثم لما ولدت الثالث جاء رسول الله علیه قال أرونی ابنی ما سمیتوه قلت سمینه حربا قال بل هو محسن ثم قال إنما سمیتهم باسم ولد هارون شبر و شبیر و مشبر هذا حدیث صحیح الإسناد ولم یخرجاه. قال الذهبی فی التلخیص: صحیح

اشاره

اکثر علمای عامه با وجود حضرت محسن بن علی (علیها السلام) موافق بوده و در اصل وجود ایشان شک نکرده اند و نظرات مخالفین این سخن، شاذ می باشد. سخن اصلی در مورد سقط شدن ایشان است که در این میان، گروهی از علمای اهل تسنن به این امر اشاره کرده اند که به ذکر چند مورد اکتفا می کنیم:

۱- ابن عبد البر متوفای ۴۶۳ هـ

عبد الرحمن الصفوری الشافعی (متوفای ۸۹۴هـ) از کتاب الاستیعاب ابن عبد البر چنین نقل می کند: «فاطمه (سلام الله علیها) فرزندی را سقط کرد که علی (علیه السلام) نامش را محسن (علیه السلام) گذاشته بود.» (۱)

البته این سخن در کتاب الاستیعاب چاپ شده فعلی وجود ندارد.

۲- شمس الدین ذهبی متوفای ۷۴۸ هـ

صلاح الدین صفدی (از شاگردان ذهبی)، می نویسد:

و شیخ شمس الدین (ذهبی) کتابی دارد به نام «فتح المطالب فی فضل علی بن ابی طالب (علیه السلام)» که این کتاب را در نزد او از اول تا آخر خوانده ام. در آن به ذکر فرزندان علی (علیه السلام) پرداخته و تعدادش را ۳۰ فرزند دانسته است. از پسران: حسن، حسین، محمد، عمر اکبر و عباس اکبر. اینها ۵ فرزندی هستند که دارای نسل بعدی می باشند و محسن (علیه السلام) سقط شد و محمد اصغر هم در کربلا کشته شد...» (۲)

۳- ابو الحجاج یوسف المزی متوفای ۷۴۲ هـ

علی بن ایطالب (علیه السلام) ۲۱ فرزند پسر داشت: حسن، حسین، محمد اکبر که همان ابن الحنیفه است، عمر اطرف که عمر اکبر است، عباس اکبر ابوالفضل که در کربلا کشته شد و به او سقا گفته میشد. اینها دارای

ص: ۱۱۵

۱- [۱] المحاسن المجتمعه فی الخلفاء الأربعة ، ص ۱۴ فصل فی أولاد علی من فاطمه و غیرها ، مکتبه جامعه الملك السعود قسم المخطوطات ، الرقم: ۴۸۷۱ وأسقطت فاطمه سقطا سماه علی محسنه

۲- [۲] الوافی بالوفیات ج ۲۱ ص ۱۸۵ وللشیخ شمس الدین کتاب سماه فتح المطالب فی فضل علی بن ابی طالب (علیه السلام) قرأته علیه من أوله إلى آخره ذکر فيه أن أولاده رضی الله عنه تسعه وثلاثون ولدا أما الذکور فالحسن والحسین ومحمد وعمر الأكبر والعباس الأكبر وهؤلاء الخمسه هم الذین أعقبوا والمحسن طرح ومحمد الأصغر قتل بالطف ...

نسل بعدی بودند و اما کسانی که دارای نسل بعدی نبودند: محسن (علیه السلام) که سقط شد؛ محمد اصغر در کربلا کشته شد؛ عباس اصغر که گفته میشود در کربلا کشته شد ...» (۱)

۴- عبد الرحمن بن عبد السلام الصغری متوفای ۸۹۴ هـ

فرزندان فاطمه (سلام الله علیها) ۵ تن بودند: حسن، حسین و محسن که سقط شد، زینب کبری و زینب صغری که کنیه اش ام کلثوم بود و در زمان حیات رسول الله له به دنیا آمد.» (۲)

۵- جمال الدین یوسف المقدسی المشهور به ابن المبرد متوفای ۹۰۹ هـ

در مورد محسن (علیه السلام) گفته میشود که سقط شده و همچنین گفته میشود که در کودکی از دنیا رفت. صحیح آن است که فاطمه (سلام الله علیها) به هنگامی که او جنین بود، وی را سقط کرد.» (۳)

۶- جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر سیوطی متوفای ۹۱۱ هـ

حضرت فاطمه زهرا (سلام الله علیها) از اولاد ۵ تا داشت: حسن، حسین، محسن، ام کلثوم و زینب؛ اما محسن (علیه السلام) سقط شد.» (۴)

ص: ۱۱۶

۱- [۱] تهذیب الکمال ج ۲۰ ص ۴۷۹ وکان له من الولد الذکور أحد وعشرون : الحسن ، والحسین ، ومحمد الاکبر وهو ابن الحنفیه ، وعمر الأطراف وهو الأكبر ، والعباس الأكبر أبو الفضل قتل بالطف ويقال له : السقاء أبو قریه أعقبوا ، والذین لم یعقبوا : محسن درج سقطا ، ومحمد الأصغر ، قتل بالطف ...

۲- [۲] نزهه المجالس ج ۲ ص ۴۳۸ أولاد فاطمه الخمسه الحسن والحسین والمحسن کان سقطا وزینب الکبری وزینب الصغری المکناه بأم کلثوم ولدت فی حیاة النبی صلی الله علیه وسلم

۳- [۳] الشجره النبویه فی نسب خیر البریه ، ورق ۴ پی دی اف / محسن علیه السلام : سقط ، وقیل بل درج صغیرا ، والصحیح أن فاطمه (علیها السلام) أسقطته جنینا

۴- [۴] الحاوی للفتاوی، کتاب الأدب والرقائق، العجاجة الزرنیبه فی السلالة الزینبیه، ج ۲ ص ۳۰ مسأله : فاطمه الزهراء رضی الله عنها رزقت من الأولاد خمسہ : الحسن ، والحسین ، ومحسن ، وأم کلثوم ، وزینب فأما محسن فدرج سقطا

اشاره

بعضی از علمای اهل سنت و عالمان غیر شیعه ی نزدیک به اهل سنت که ابوبکر و عمر را قبول داشته و آن دو را تکریم میکردند، به سقط شدن حضرت محسن (علیه السلام) در اثر حمله به خانه ی حضرت فاطمه (سلام الله علیها) اعتراف کرده اند:

۱. ابراهیم بن سیار نظام المعتزلی متوفای ۲۳۱ هـ

شهرستانی از قول نظام، صاحب یکی از فرق معتزله به نام نظامیه، نقل می کند که گفت:

عمر در روز بیعت، آن چنان با لگد بر شکم فاطمه (سلام الله علیها) زد که نوزادی که در شکم داشت، افتاد و سقط شد. عمر فریاد می زد: خانه فاطمه (سلام الله علیها) را با همه ساکنین آن آتش بزنید، حال آنکه در خانه، کسی غیر از علی، فاطمه، حسن و حسین (سلام الله علیها) نبود.» (۱)

خطیب بغدادی در شرح حال نظام می نویسد:

« ابراهیم بن سیار از جمله کسانی بود که وارد بغداد شد. او از یکه تازان و صاحب نظران در علم کلام بر طبق مذهب معتزله بود و در علم کلام (بر طبق آرای مذهب معتزله) کتابهای زیادی به رشته تحریر در آورده است. او فردی ادیب بود و اشعار بسیار دقیق و پر معنایی در زمینه علم کلام سروده است. ابوعثمان جاحظ

شاگرد او) مطالب بسیاری از او نقل کرده است.» (۲)

با ما

ابو الفرج بن جوزی حنبلی نیز می نویسد:

« ابراهیم بن سیار، ابو اسحاق بصری معروف به نظام، از بزرگان متکلمین مذهب معتزله بود و در آن کتاب

هایی نوشته است و جاحظ از او بسیار حکایت کرده است.» (۳)

ص: ۱۱۷

۱- [۱] الملل والنحل ج ۱ ص ۵۷ فقال ان عمر ضرب بطن فاطمه يوم البيعه حتى القت الجنين من بطنها وكان يصيح احرقوا دارها بمن فيها وما كان في الدار غير علي وفاطمه والحسن والحسين

۲- [۲] تاریخ بغداد ج ۶ ص ۹۷ رقم ۳۱۳۱ ابراهیم بن سیار أبو إسحاق النظام ورد بغداد وكان أحد فرسان أهل النظر والكلام على مذهب المعتزله وله في ذلك تصانيف عده وكان أيضا متأدبا وله شعر دقيق المعاني على طريقة المتكلمين وأبو عثمان

الجاحظ كثير الحكايات عنه

٣- [٣] المنتظم ج ١١ ص ٦٦ رقم ١٢٥٩ إبراهيم بن سيار أبو إسحاق البصرى النظام كان من كبار المتكلمين على مذهب المعتزله وله فى ذلك تصانيف والجاحظ يحكى عنه كثيرا و مظلوميت حضرت زهرا (سلام الله عليها) و

خیر الدین زرکلی نیز در شرح حال نظام می نویسد:

« ابو اسحاق النظام (متوفای ۲۳۱ هـ) از پیشوایان معتزله است. جاحظ گفته است: اوائل می گویند: در هر هزار سال یکبار، مردی می آید که بی نظیر است؛ پس اگر این مطلب صحت داشته باشد، ابو اسحاق از آن ها است. در علوم فلسفه تبحر داشت و بر بسیاری از کتاب های رجال فلسفه از طبعیون و الهیون اطلاع داشت و نظرات خاص خودش را داشت که در آن ها فرقه ای از معتزله که به خاطر انتسابش به او نظامیه نامیده میشوند، از او تبعیت می کنند.»^(۱)

و جاحظ کسی است که ذهبی درباره ی او می گوید: «جاحظ، علامه ی متبحر و صاحب فنون، اهل بصره، معتزلی مذهب، صاحب تألیفات و شاگرد نظام بود.»^(۲)

۲- ابن قتیبه دینوری متوفای ۲۷۶ هـ

مرحوم ابن شهر آشوب مازندرانی، از علمای متقدم شیعه، چنین می گوید:

و محسن (علیه السلام) سقط شد و در معارف ابن قتیبه دینوری آمده است که محسن (علیه السلام) از ضربه ی قنذ کشته شد.»^(۳)

صلاح الدین صفدی، عالم بزرگ اهل سنت، به راستگویی علامه مازندرانی تصریح کرده است:

« رشید الدین مازندرانی شیعی محمد بن شهر آشوب با سین، ابو جعفر سروری مازندرانی رشید الدین شیعی، یکی از بزرگان شیعه است؛ در حالی که ۸ سال داشت قرآن را حفظ کرد و در اصول شیعه به بالاترین درجه رسید و از شهر ها به سمت او سفر می شد؛ سپس در علم قران و غریب و نحو پیشی گرفت و در زمان مقتفی در بغداد بر منبر موعظه می کرد و مقتفی از او شگفت زده شد و به او هدیه داد. شاداب و زیبا روی و دارای

ص: ۱۱۸

۱- [۱] الأعلام للزرکلی، ج ۱ ص ۴۳ سایت شامله / النظام (۰۰۰ - ۲۳۱ هـ = ۰۰۰ - ۸۴۵ م) ابراهیم بن سیار بن هانی البصری، أبو إسحاق النظام: من أئمة المعتزلة، قال الجاحظ: (الأوائل يقولون في كل ألف سنة رجل لا نظير له فان صح ذلك فأبو إسحاق من أولئك). تبحر في علوم الفلسفة واطلع على أكثر ما كتبه رجالها من طبعيين وإلهيين، وانفرد بآراء خاصة تابعته فيها فرقه من المعتزلة سميت (النظامية) نسبة إليه

۲- [۲] سیر أعلام النبلاء ج ۱۱ ص ۵۲۶ الجاحظ العلامة المتبحر ذو الفنون ابو عثمان عمرو بن بحر بن محبوب البصری المعتزلی صاحب التصانیف أخذ عن النظام

۳- [۳] مناقب آل ابی طالب، ج ۳ ص ۱۳۳ سایت کتابخانه مرکز فقهات / والمحسن سقط، وفي معارف القتیبی آن محسنا فسد من زخم قنذ العدوی

محاسن زیبا و صداقت در گفتار و خوش مشرب و دارای علم زیاد و خشوع و عبادت و تهجد بسیار و همیشه با وضو بود. ابن ابی طیء در تاریخش از او بسیار تمجید کرده است. در سال ۵۸۸ فوت کرد.» (۱)

و آنچه که این نقل علامه ابن شهر آشوب را تأیید می کند، این سخن گنجی شافعی است:

«فاطمه (سلام الله علیها) بعد از پیامبر به پسری را سقط کرد که رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) او را محسن (علیه السلام) نامیده بود و این چیزی

است که نزد هیچ یک از اهل نقل یافت نمی شود مگر در نزد ابن قتیبه.» (۲)

ولی در نسخه های فعلی کتاب معارف ابن قتیبه، فقط این عبارت دیده می شود: «وَأَمَّا مُحْسِنُ بْنُ عَلِيٍّ فَهَلْكَ وَهُوَ صَغِيرٌ؛ وَاَمَّا مُحْسِنُ بْنُ عَلِيٍّ فِي كُودِكِي فِي دُنْيَا رَفْت.» (۳)

۳- ابوبکر بن ابی دارم متوفای ۳۵۲ هـ

شمس الدین ذهبی در شرح حال او می نویسد:

«ابن ابی دارم: امام، حافظ و فاضل، ابوبکر احمد بن محمد ... شیعی و محدث اهل کوفه بود ... حاکم و ابوبکر بن مردویه از او حدیث نقل کرده اند ... وی به حفظ حدیث و معرفت به آن موصوف بود مگر اینکه رافضی گری می کرد و در تحقیر بعضی از صحابه مطلب نوشت و او با این وجود، در نقل مورد اعتماد نیست ... ابوبکر در محرم سال ۳۵۲ هـ از دنیا رفت و گفته شده است در سال ۳۵۱ هـ. حاکم گفته است: او رافضی و غیر قابل اعتماد است و حافظ محمد بن حماد گفته است: در تمام روزگار عمرش امرش مستقیم بود (در راه راست قرار داشت؛ یعنی سنی بود)، سپس در اواخر عمرش بیشترین چیزی که در حضورش بر او خوانده می شد، مثالب

ص: ۱۱۹

۱- [۱] الوافی بالوفیات ج ۴ ص ۱۱۸ رشید الدین المازندرانی الشیعی محمد بن علی بن شهراسوب الثانیه سین مهمله أبو جعفر السروری المازندرانی رشید الدین الشیعی أحد شیوخ الشیعه. حفظ القرآن وله ثمان سنين وبلغ النهایه فی أصول الشیعه کان یرحل إلیه من البلاد ثم تقدم فی علم القرآن والغریب والنحو ووعظ علی المنبر أيام المقتفی ببغداد فأعجبه وخلع علیه . وکان بهی المنظر حسن الوجه والشیبه صدوق اللهجه ملیح المحاوره واسع العلم کثیر الخشوع والعباده والتهجد لا- یكون إلا- علی وضوء. أثنی علیه ابن ابی طی فی تاریخه ثناء کثیر توفی سنه ثمان وثمانین وخمس مائه

۲- [۲] کفایه الطالب، ص ۴۱۳ پی دی اف / إن فاطمه علیها السلام اسقطت بعد النبی ذکرا، کان سماه رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم محسنا، وهذا شیء لم یوجد عند أحد من أهل النقل إلا عند ابن قتیبه

۳- [۳] المعارف ج ۱ ص ۲۱۱

و مطاعن صحابه بود و مردی بر او می خواند که عمر با لگد، فاطمه (سلام الله علیها) را زد تا اینکه محسن (علیه السلام) را سقط کرد ..؛ پس با او موافقت کرد و من روایتش را ترک کردم...»(۱)

ذهبی بعد از نقل سخن دولابی، به شدت به ابن ابی دارم می تازد و با الفاظ زشت او را مورد هجمه قرار میدهد؟

از این توصیفات، روشن می شود که ابن ابی دارم ابتدا سنی بوده و سپس در آخر عمرش شیعه شده است و درست به همین دلیل است که ذهبی در ابتدا از او تعریف و تمجید می کند و سپس او را دروغگو می شمارد و سخن حافظ محمد بن حماد الدولابی، از علمای بزرگ اهل سنت و معاصر ابن ابی دارم، نیز به همین نکته اشاره دارد.

اما نکته ی قابل توجه دیگر این است که حاکم و ذهبی، روایات ابن ابی دارم در مستدرک را صحیح دانسته اند!(۲)

نکته ی دیگری که شیعه نبودن ابن ابی دارم را تأیید می کند، نام بردن از او در کتاب های شیعه به عنوان

یکی از مشایخ حشویه می باشد:

محمد بن ابی دارم الیمامی أبو بکر: لم ینکروه أحد مشائخ الحشویه»(۳)

حشویه هم که از اهل سنت هستند، همانطور که معلمی یمانی گفته است:

ص: ۱۲۰

۱- [۱] سیر أعلام النبلاء ج ۱۵ ص ۵۷۶-۵۷۸ ابن ابی دارم الإمام الحافظ الفاضل أبو بکر أحمد بن محمد السری بن یحیی بن السری بن ابی دارم التیمی الکوفی الشیعی محدث الکوفه ... حدث عنه الحاکم وأبو بکر بن مردویه .. کان موصوفا بالحفظ والمعرفه إلا أنه ینتفض قد ألفت فی الحط علی بعض الصحابه وهو مع ذلك لیس بثقه فی النقل ... مات أبو بکر فی المحرم سنه اثنتین وخمسین وثلاث مئه وقیل سنه إحدى . قال الحاکم هو رافضی غیر ثقه وقال محمد بن حماد الحافظ کان مستقیم الأمر عامه دهره ثم فی آخر أيامه کان أكثر ما یقرأ علیه المثالب حضرته ورجل یقرأ علیه أن عمر رفس فاطمه حتی أسقطت محسنا ... فوافقه وترکت حدیثه . قلت ...

۲- [۲] المستدرک علی الصحیحین، ج ۱ ص ۳۹۳ ح ۹۶۴ و ج ۱ ص ۴۳۷ ح ۱۱۰۲ و ج ۲ ص ۲۶۸ ح ۲۹۶۵ و...

۳- [۳] مستدرکات علم رجال الحدیث، الشیخ علی النمازی الشاهرودی، ج ۶ ص ۳۸۰ رقم ۱۲۳۲۸ سایت کتابخانه مدرسه

فقاہت

پس گویا استاد (علامه کوثری) به این مطلب اشاره داشته و گویا وابصی (عبد السلام بن عبد الرحمن) را از حشویه دانسته است. و منظورش از حشویه، اهل سنت هستند؛ نظیر امام احمد بن حنبل و اصحاب و موافقانش. (۱)

اهل سنت در علم رجالشان قاعده ای دارند با این مضمون که اگر راوی مثلاً به رفض متهم شد، به کتابهای رجال شیعیان مراجعه می شود؛ آنگاه اگر نام آن راوی متهم به رفض در آن کتاب ها به عنوان راوی شیعه ذکر شده باشد، ادعای شیعه بودنش را می پذیریم و الا خیر.

محمد جمال الدین قاسمی، از علمای علم حدیث اهل سنت (متوفای ۱۳۳۲هـ)، می نویسد:

می گویم: اینجا مسئله ای است که باید به آن توجه نمود که اصحاب جرح و تعدیل، بسیاری را در کتاب هایشان می شمارند که به بدعت منسوب شده اند و استنادشان در این مورد، همان است که در مورد یکی از آنها گفته می شود که او از شیعیان است یا از خارج شدگان از دین یا ناصبی یا غیر از اینها.

با این وجود که سخن از آنها به آنچه ذکر شد، گاهی سخن پراکنی یا دروغ است و من از کتاب های شیعه به کتاب کشی و نجاشی مراجعه کردم و بجز دو راوی به نام های ابان بن تغلب و عبدالملک بن اعین که سیوطی به نقل از گذشتگان در کتابش «التقريب ممن خرج لهم الشيخان» آنها را منسوب به شیعه کرده و ۲۵ نفر شمرده است، در آن کتاب ها ندیدم و در مورد بقیه در آن دو کتاب چیزی ندیدم و از این، علم مهم و فایده جدیدی به دست آوردم که در مورد کسی که به بدعت منتسب می شود، باید به کتابهای اصحابشان مراجعه کرد که در آنها، اصلی از جعلی، و معروف از نامشخص ظاهر می شود و نظیر این، همان است که من بر آن دلیل آوردم و آن این است که در اقوال فرقه به کتابهای متداول مراجعه شود، تا سینه به آن آرام شود و الا چه بسیار سخنانی که بر مذهبی دروغ بسته می شود یا بر عکس یا بدون شروط نقل می شود و کسی که تحقیق کند و به اصول مراجعه کند، آن را می داند؛ بلکه از شارحین دیده ام کسی را که، لفظش را لغوی ضبط می کند و نسبت می دهد و با مراجعه به منسوب، اشتباه در ماده ظاهر می شود؛ پس به این فایده توجه کن و بر آن مواظبت کن. (۲)

ص: ۱۲۱

۱- [۱] التنكيل بما في تأنيب الكوثرى من الأباطيل، ج ۲ ص ۵۴۷ رقم ۱۴۲ سایت شامله / فکان الأستاذ أشار إلى هذا، كأنه أراد أن الوابصي - كما يقول - من الحشويه. وأراد بالحشويه أهل السنه الإمام أحمد وأصحابه وموافقيه

۲- [۲] قواعد التحديث من فنون مصطلح الحديث، باب پنجم، ص ۱۹۵ سایت شامله / أقول: ها هنا أمر ينبغى التفطن له، وهو أن رجال الجرح والتعديل عدوا في مصنفاتهم كثيرا ممن رثى ببدعه، وسندهم في ذلك ما كان يقال عن أحد من أولئك أنه شيعي أو خارجي، أو ناصبي أو غير ذلك مع أن القول عنهم بما ذكر قد يكون تقولا، وافتراء، ومما يدل عليه أن كثيرا ممن رمى بالتشيع من رواه الصحيحين لا تعرفهم الشيعة أصلا، وقد راجعت من كتب رجال الشيعة كتاب: "الكشي" و"النجاشي" فما رأيت من رماهم السيوطي نقلا عن سلفه بالتشيع في كتابه، التقريب ممن خرج لهم الشيخان وعدهم خمسة وعشرين إلا راويين وهما أبان بن تغلب وعبد الملك بن أعين، ولم أر للبقية في ذينك الكتابين ذكرا، وقد استفدنا بذلك علما مهما، وفائدة جديدة وهي أنه ينبغى الرجوع في المرمى ببدعه إلى مصنفات رجالها فيها يظهر الأصيل من الدخيل والمعروف من المنكور، ونظير هذا ما

كنت أدل عليه، وهو الرجوع فى أقوال الفرق إلى مصنفاتها المتداوله حتى ينثلىج بها الصدر وإلا فكم من قول افترى على مذهب، أو نقل مقلوباً أو فاقد شرط كما يعلمه من حقق ورجع إلى الأصول، بل رأيت من الشراح من يضبط لفظه لغويه ويعزوها وبمراجعه المعزوه إليه يظهر اشتباه فى المادة، فتنبیه لهذه الفائده واحرص عليها

وقتی به شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید مراجعه می کنیم، می بینیم که او از شیخ و استاد خود، ابو جعفر النقیب نقل می کند که وقتی ماجراهای تار بن الأسود - که زینب، دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) را ترساند و او سقط جنین کرد و رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) کار را مهدور الدم خواند - در نزد او نقل شد، شیخ گفت:

« اگر هنگامی که این مردم به خانه فاطمه (سلام الله علیها) هجوم آوردند و او را ترساندند . تا آن چه در شکم داشت سقط شد - ، رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) زنده بود، حتما به مهدور الدم بودن کسی که او را ترسانده بود، حکم می فرمود.

ابن ابی الحدید به او می گوید: آیا آنچه که گروهی می گویند که: «فاطمه (سلام الله علیها) ترسید و محسن (علیه السلام) سقط شد» را از قول شما روایت کنیم؟ شیخ به او گفت: نه! از من، نه این روایت و نه بطلان آن را نقل نکنید؛ چرا که به دلیل تعارض اخبار در این مورد، من در این موضع توقف می کنم.» (۱)

آری، روایت نمی کنند و هر گاه که روایت کنند، تحریف می نمایند و اگر کسی چنین روایاتی را ذکر کند، انواع تهمت ها را بر او می بندند.

ابن ابی الحدید استادش ابو جعفر النقیب را چنین معرفی می کند:

ص: ۱۲۲

۱- [۱] شرح نهج البلاغه ج ۱۴ ص ۱۱۵ قلت : وهذا الخبر أيضا قرأته على النقيب أبي جعفر رحمه الله ، فقال : إذا كان رسول الله صلى الله عليه وسلم أباح دم هبار بن الأسود لأنه روع زینب فألقت ذا بطنها ، فظهر الحال أنه لو كان حيا لأباح دم من روع فاطمه حتى أُلقت المحسن . فقلت : أروى عنك ما يقوله قوم إن فاطمه روعت فألقت المحسن ، فقال : لا تروه عنی ولا تروه عنی بطلانه ، فإنی متوقف فی هذا الموضع التعارض الأخبار عندی فیہ.

« ابو جعفر نقیب که رحمت خدا بر او باد، سرشار از علم، دارای عقل صحیح و منصف در جدال بود و اگرچه علوی بود، اما تعصب در مذهب نداشت. او به فضائل صحابه اقرار می کرد و شیخین (ابو بکر و عمر) را مدح می گفت.» (۱)

و در جای دیگر می نویسد:

النقیب ابو جعفر، امامی مذهب نبود بلکه زیدی بوده است و از گذشتگان (صحابه) برائت نمی جست و به قول مسرفین شیعه راضی نبود، ولی آنچه از کلام بر زبانش جاری می شد، به صورت بحث و جدل بین من و او بود.» (۲)

ابن کثیر دمشقی نیز او را چنین می ستاید:

«یحیی بن محمد علوی حسینی، نقیب طالبیون در بصره بعد از پدرش و شیخی ادیب، فاضل، عالم به فنون زیاد؛ از جمله علم انساب و ایام عرب و اشعارشان بود و بسیاری از آن ها را حفظ بود و از مجالسان خلیفه الناصر لدین الله عباسی بود.» (۳)

خلاصه اینکه ابو جعفر نقیب اگرچه سنی نبود، اما شیعه نیز نبود، بلکه زیدی مذهب بدون تعصب و بی طرف بوده است که با دیدن روایاتی که به او رسیده بود، به این جریان باور داشت، ولی از ترس نمی توانست اظهار کند.

۵- ابراهیم بن محمد الجوینی متوفای ۷۲۲ هـ

وی روایتی را با ارسال مسلم و با سند متصل از رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) نقل می کند مبنی بر اینکه حضرت فاطمه (سلام الله علیها) در اثر ضربه ای که به پهلویشان می زنند، فرزندش را سقط می کند و در اثر آن کشته می شوند:

ص: ۱۲۳

۱- [۱] شرح نهج البلاغه ج ۱۰ ص ۱۲۹ وکان النقیب أبو جعفر رحمه الله ، غزیر العلم ، صحیح العقل ، منصفا فی الجدل ، غیر متعصب للمذهب وإن کان علویا وکان یعترف بفضائل الصحابه ، ویشی علی الشیخین

۲- [۲] شرح نهج البلاغه ج ۱۲ ص ۵۷ النقیب أبی جعفر ، ولم یکن إمامی المذهب ، ولا کان یبرأ من السلف ، ولا یرتضی قول المسرفین من الشیعه ، ولکنه کلام أجراه علی لسانه البحث والجدل بینی وبنیه

۳- [۳] البدایه والنهایه ج ۱۳ ص ۷۴ یحیی بن محمد بن محمد بن محمد بن محمد بن علی العلوی الحسینی نقیب الطالبیین بالبصره بعد أبیه کان شیخا أدیبا فاضلا عالما بفنون کثیره لا سیما علم الانساب وایام العرب وأشعارها یحفظ کثیرا منها وکان من جلساء الخلیفه الناصر

« ابن عباس گفت: روزی پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) نشسته بود، امام حسن (علیه السلام) بر او وارد شد، دیدگان پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) که بر او افتاد، اشک آلود شد؛ سپس امام حسین علیه السلام بر آن حضرت وارد شد، مجدداً پیامبر عیله گریست. در پی آن دو، حضرت فاطمه (سلام الله علیها) و امیر المومنین (علیه السلام) اما وارد شدند، اشک پیامبر عید با دیدن آن دو نیز جاری شد. وقتی از پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) علت گریه بر فاطمه (سلام الله علیها) را پرسیدند، فرمودند:

... زمانی که حضرت فاطمه (سلام الله علیها) را دیدم، به یاد آوردم که بعد از من با او چه رفتاری میشود و همانند این است که من با او هستم و می نگرم که اهانت وارد خانه اش شده و حرمتش هتک گردیده و حقش غصب شده و ارتش گرفته شده است. پهلویش شکسته و جنینش سقط شده است. این در حالی است که مرا به اندوه می خواند، ولی جواب داده نمی شود و کمک می خواهد و کسی او را یاری نمیدهد؛ پس همواره بعد از من غصه دار، داغدار و گریان است. گاهی به یاد می آورد که وحی از خانه او قطع شده و گاهی دوری مرا از خاطر می گذرانند. وقتی ظلمت شب همه جا را فرا می گیرد، از این که مانم؛ همیشه، صدای مرا - که در نماز شب، قرآن می خواندم - نمی شنود، احساس غربت و تنهایی می کند. سپس می بیند که حرمتش شکسته شده، در حالی که در زمان حیات پدرش عزیز و مورد احترام بوده است

پس خداوند متعال، فاطمه (سلام الله علیها) را به من ملحق می نماید و او اولین فرد از اهل بیت من است که بر من وارد می شود. سپس بر من وارد می شود، در حالی که غصه دار و داغدار و ناراحت است. حق او را به ظلم گرفته اند و او را به قتل رسانده اند...» (۱)

ص: ۱۲۴

۱- [۱] فرائد السمطين فی فضائل المرتضى والبتول والسبطين ، ج ۲، ص ۳۴ و ۳۵ سایت کتابخانه مدرسه فقاها / أنبانی الشیخ أبو طالب علی بن أنجب بن عبید الله بن الخازن ، عن کتاب الإمام برهان الدین أبی الفتح ناصر بن أبی المکارم المطرزی ، عن أبی المؤید ابن الموق ، أنبأنا علی بن أحمد بن موسی الدقاق قال أنبأنا محمد بن أبی عبد الله الکوفی قال : أنبأنا موسی بن عمران ، عن عمه الحسین بن یزید النوفلی ، عن الحسن بن علی بن حمزه ، عن أبیه عن سعید بن جبیر ، عن ابن عباس ، قال : إن رسول الله صلی الله علیه و آله کان جالسا ذات یوم.. إني لما رأيتها ذكرت ما یصنع [بها بعدی ، کأني بها : وقد دخل الذل بیتها ، وانتهکت حرمتها ، وصب حقها ، ومنعت إرثها ، وكسر جنیها ، وأسقطت جنینها ، وهي تنادی یا محمداه فلا تجاب ، وتستغیث فلا- غاث ، فلا- تزال بعدی محزونه مکروبه باکیه .. فیلحقها الله عز وجل بی فتکون أول من یلحقنی من أهل بیتی ، فتقدم علی محزونه مکروبه مغمومه مغصوبه مقتوله

شمس الدین ذهبی که از شاگردان جوینی است، در چندین کتابش از او با عناوینی همچون: «الامام المحدث، الإمام الكبير، الإمام الزاهد، الأوحّد، الأكمل، فخر الاسلام، شدید الاعتناء بالروایه و تحصيل الأجزاء، الشيخ القدوه، صاحب حدیث و اعتنی بالروایه، المحدث، شیخ المشایخ و...» یاد کرده است. (۱)

صلاح الدین صفدی متوفای ۷۶۴ هـ نیز در شرح حال جوینی می گوید:

«صدر الدین جوینی شافعی ابراهیم بن محمد امام، زاهد، محدث و شیخ خراسان بود ... از ابن الموفق اذکانی رفیق موید طوسی و جماعتی در شام، عراق و حجاز، حدیث استماع نمود و به این کار (یعنی شنیدن و نوشتن حدیث) بسیار علاقمند بود. او حدیث نوشت و تحویل نمود. زیبا روی، خوش خوان، دیندار و با وقار بود و قازان (پادشاه مغول ایران به دست او مسلمان شد.)» (۲)

مرکز فتوای اسلام وب هم در جواب استفتائی، جوینی را سنی دانسته است و اما در مورد محدود کردن اسامی این امامان، چیزی در کتاب های مورد اعتماد اهل سنت نیامده است، تا جایی که می دانیم؛ پس چگونه این روایت، [خلفای پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) را بر آن امامان، مخصوص می کند؟ و قندوزی متوفای سال ۱۲۹۴ هـ یا ابو اسحاق حموینی متوفای سال ۷۲۲ هـ؛ هر یک از این دو نفر این روایت را در کتابی نقل کرده اند که در نسبتش به آنها شک می شود، به خصوص که آن دو سنی هستند و آنچه که در کتاب گنجانده شده، مربوط به اهل سنت نیست و به همین خاطر، بعضی از اهل علم در نسبت این دو کتاب

ص: ۱۲۵

۱- [۱] «وسمعت من الإمام المحدث الأوحّد الأكمل فخر الإسلام صدر الدین ابراهیم بن محمد بن المؤید بن حمویه الخراسانی الجوینی شیخ الصوفیه قدم علينا طالب حدیث و روی لنا عن رجلین من أصحاب المؤید الطوسی و کان شدید الاعتناء بالروایه و تحصيل الأجزاء حسن القراءه ملیح الشکل مهیبا دینا صالحا و علی یده أسلم غازان الملك مات سنه اثنتین و عشرين و سبع مائه وله ثمان و سبعون سنه رحمه الله تعالی» ترجمه: «و از امام محدث یگانه، اکمل، فخر الاسلام صدر الدین جوینی، شیخ صوفیه، حدیث شنیدم. او به نزد ما برای طلب حدیث آمد و برای ما از دو مرد از اصحاب مؤید طوسی روایت نقل کرد و وی به روایت و جمع آوری آن توجه زیادی داشت. او خوش خوان، زیبا روی، با هیبت، دیندار و صالح بود و غازان، پادشاه مغول، به دست او مسلمان شد. وی در سال ۷۲۲ هـ در سن ۷۸ سالگی از دنیا رفت. خدای متعال رحمتش کند.» تذکره الحفاظ ج ۴ ص ۱۵۰۰

۲- [۲] الوافی بالوفیات ج ۶ ص ۹۲-۹۳ صدر الدین الجوینی الشافعی ابراهیم بن محمد الإمام الزاهد المحدث شیخ خراسان صدر الدین أبو المجمع ابن الشیخ سعد الدین ابن المؤید بن حمویه الجوینی الصوفی ولد سنه بضع و أربعین و ست مائه و توفی رحمه الله سنه اثنتین و عشرين و سبع مائه و ستم من ابن الموفق الأذکانی صاحب المؤید الطوسی و من جماعه بالشام و العراق و الحجاز و عنی بهذا الشأن جدا و کتب و حصل و کان ملیح الشکل جید القراءه دینا و قورا و علی یده أسلم قازان

به این دو نفر تشکیک کرده اند و مؤیدش این است که ما ذکرى از این دو کتاب یا نقل از آن دو در چیزی از هزاران کتاب اهل سنت که در دست داریم، نمی یابیم.» (۱)

اما در صحت انتساب کتاب فرائد السمطين به جوینی، همین بس که زرندي حنفی که معاصر جوینی و متوفای ۷۴۷ هـ بوده، از آن حدیث نقل کرده و آن را متعلق به جوینی دانسته است:

«نقل الشيخ الامام صدر الدين إبراهيم بن محمد المؤيد الحموي (رحمه الله) في كتابه، فضل أهل البيت (ع): بسنده إلى عبد الله بن مسعود (رضي الله عنه) قال ...» (۲)

و جالب اینکه، اسم کتاب زرندي، بسیار شبیه به اسم کتاب جوینی است.

خير الدين زرکلی در شرح حال زرندي حنفی می نویسد:

«شمس الدين زرندي: فقيه حنفی و از علمای حدیث اهل مدینه است. بعد از پدرش متولی تدریس در آن شد؛ بعد از سال ۷۴۲ هـ به شیراز کوچ کرد و متولی منصب قضاوت آنجا شد تا اینکه از دنیا رفت. او کتاب هابی دارد؛ از جمله: درر السمطين فی مناقب السبطين.» (۳)

اسماعیل پاشا نیز به صراحت این کتاب را به جوینی نسبت داده و جالب اینکه تاریخ اتمام تألیف آن را نیز بیان کرده است:

فرائد السمطين فی فضائل المرتضى والبتول والسبطين لأبي عبد الله إبراهيم بن سعد الدين محمد بن ابی بکر بن محمد بن حمويه بن محمد الجويلی المعروف بالحموي فرغ منه سنة ۷۱۶» (۴)

ص: ۱۲۶

۱- [۱] رقم الفتوى: ۵۲۱۶۳ الثلاثاء ۲ رجب ۱۴۲۵ - ۱۷ - ۸ - ۲۰۰۴ وأما تحديد أسماء هؤلاء الأئمة فلم يرد في شيء من كتب السنة المعتمده فيما نعلم، فكيف تخص هذه الروايه على أولئك الأئمة، ويرويها القندوزي المتوفى سنة ۱۲۹۴هـ أو أبو إسحاق الحموي المتوفى سنة ۷۲۲هـ وكل منهما يرويها في كتاب له يشك في نسبه إليه لا سيما وأنهما سنيان، وما تضمنه الكتاب لا يمت لأهل السنة بصله، ولذلك قد شكك في نسبه هذين الكتابين إليهما بعض أهل العلم، ويؤيده أننا لم نجد ذكرًا لهذين الكتابين أو النقل عنهما في شيء من آلاف كتب أهل السنة التي بين أيدينا

۲- [۲] نظم درر السمطين في فضائل المصطفى والمرضى والسبطين، ص ۱۵۵ سایت مدرسه فقاها

۳- [۳] الأعلام للزرکلی، ج ۷ ص ۱۵۲ سایت شامله / الزرندي (۶۹۳ - ۷۴۷ هـ ؟ = ۱۲۹۴ - ۱۳۴۷ م) محمد بن يوسف بن الحسن، شمس الدين الزرندي: فقيه حنفی، من العلماء بالحدیث. من أهل المدینه. تولى التدریس فيها بعد أبيه، ورحل إلى شیراز بعد سنة ۷۴۲ فولی القضاء بها حتى مات. له كتب، منها (درر السمطين في مناقب السبطين - خ)

۴- [۴] إيضاح المكنون في الذيل على كشف الظنون ج ۴ ص ۱۸۲

در سال های اخیر با استقبال مردم از ایام فاطمیه (سلام الله علیها) و رونق گرفتن عزاداری بر حضرت فاطمه (سلام الله علیها)، عده ای از مخالفین برای دو دل کردن مردم، در صدد شبهه افکنی بر آمدند که اگر قضیه ی شهادت حضرت زهرا (سلام الله علیها) علم و مظلومیت ایشان واقعیت دارد، چرا امیرالمومنین (علیه السلام) دخترش ام کلثوم را به عمر داد؟ چرا فرزندان او را به نام های خلفا نامگذاری کرد؟ چگونه شیر خدا حاضر شد بیند مقابل چشمانش همسرش را کتک بزنند و او نظاره گر باشد و واکنشی نشان ندهد؟ و شبهاتی از این قبیل که ما را بر آن داشت که در بخشی جداگانه، به پاسخ منطقی و مستدل مهم ترین شبهات پردازیم، تا حقایق روشن شود ان شاء الله.

شبهه اول: چرا شیعیان تا چند سال قبل، از شهادت دختر رسول خدا عیله توسط عمر خبر نداشته و....

شبهه اول: چرا شیعیان تا چند سال قبل، از شهادت دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) توسط عمر خبر نداشته و در سال های اخیر متوجه این ماجرا شده و به عزاداری می پردازند؟

پاسخ:

شیعه از گذشته تا حال، جریان شهادت حضرت زهرا (سلام الله علیها) و حضرت محسن (علیه السلام) را یاد آور شده و عزاداری کرده

است و این مطلبی است که در کتب علمای متقدم اهل سنت نیز آمده است:

۱. ضرار بن عمرو الغطفانی، از علمای معتزلی مذهب که متوفای سال ۲۰۰ ه است، در کتابش به هنگام بیان عقاید شیعیان در عصر خود یعنی قرن دوم هجری و عصر امامان معصوم (علیه السلام) - یکی از باورهای امامیان در آن دوره را اعتقاد به ظلم و جنایت های ابوبکر و عمر نسبت به حضرت زهرا (سلام الله علیها) و مضروب ساختن آن حضرت و قتل حضرت محسن بن علی (علیهما السلام) معرفی می کند. (۱)

۲. قاضی عبد الجبار بن احمد همدانی که از علمای بزرگ معتزله و متوفای سال ۴۱۵ ه است، مهمترین علامت شیعیان زمان خودش؛ از جمله مرحوم شیخ مفید را گریه و عزاداری بر حضرت فاطمه (سلام الله علیها) و پسران حضرت محسن (علیه السلام) بیان می کند. وی می نویسد:

و در این زمان (یعنی سال ۴۰۹ قمری که تألیف این کتاب به پایان رسیده) از جمله آنان (یعنی عالمان شیعه) کسانی هستند چون ابو جبله ابراهیم بن غسان، و مانند جابر متوقی، ابو الفوارس حسن بن محمد میمدی، ابوالحسین احمد بن محمد بن کمیت، ابو محمد طبری، ابو الحسن حلبی، ابو یتیم ربابی، ابو القاسم نجاری، ابو الوفا دیلمی، ابن ابی الدیس، خزیمه، ابو خزیمه، و ابو عبد الله محمد بن نعمان (شیخ مفید). اینان در مصر و رمله (در سوریه)، صور (در لبنان)، عکا (در فلسطین)، عسقلان (در ساحل فلسطین)، دمشق، بغداد، جبل السماق (در ادلب سوریه هستند و همگی در این سرزمین ها، ادعای تشیع و دوستی محمد علیل و اهل بیت او را دارند، سپس بر فاطمه (سلام الله علیها) و بر فرزندش محسن (علیه السلام) - که عقیده دارند خلیفه دوم او را کشته است به گریه می کنند و... و نیز آنچه را که قبلا گفته شد یاد آور می شوند مبنی بر اینکه مخالفت آنان (یعنی خلیفه دوم و...) با پیامبر و جنگیدن با ایشان (یعنی جنگیدن با رسول الله و فاطمه (سلام الله علیها) و فرزندانش (علیه السلام)) تنها به

ص: ۱۲۸

جهت دشمنی آنان با رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) و تردید در پیامبری حضرت بود، و اینان (شیعیان) شاعران را دعوت نموده و مجالس عزا در این باره برپا می‌دارند و از مردم پیمان‌ها می‌گیرند و آنان را سوگندهای سختی می‌دهند... (۱)

جواب تکمیلی این شبهه که روایات شیعه از ائمه درباره‌ی به شهادت رسیدن حضرت زهرا (سلام الله علیها) و سقط شدن حضرت محسن (علیه السلام) است را در شبهه‌ی هفتم آورده ایم.

شبهه دوم: می‌گویند نام جنینی که سقط شد محسن ایلام بوده. عرب کی و...

شبهه دوم: می‌گویند نام جنینی که سقط شد محسن (علیه السلام) بوده. عرب کی و کجا برای کودک‌کی که هنوز به دنیا نیامده و جنسیت او معلوم نبوده، اسم می‌گذاشته است؟! مگر دستگاه سونوگرافی داشته اند؟!

پاسخ:

اولاً: به اعتقاد شیعه، نامگذاری حضرت محسن (علیه السلام) توسط رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) انجام شده و آن حضرت

متصل به علم الهی بودند و از غیب آگاهی داشتند. (۲)

و در قرآن کریم داریم که خداوند به زکریای نبی (علیه السلام) فرمودند به تو فرزندی به نام یحیی خواهیم داد:

«يَا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَى لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا.»

«ای زکریا ما تو را به پسری که نامش یحیی است مژده می‌دهیم که قبلاً همنامی برای او قرار نداده ایم.» (۳)

ص: ۱۲۹

۱- [۱] تثبیت دلائل النبوه، ج ۲ ص ۵۹۴-۵۹۵ سایت شامله / وفی هذا الزمان منهم الشیعه) مثل أبی جبلة إبراهیم بن غان، و مثل جابر المتوفی، و أبی الفوارس الحسن بن محمد المیمدی و أبی الحسین أحمد بن محمد بن الکمیت، و أبی محمد الطبری، و أبی الحسن الحلبي، و أبی یتیم الربای، و أبی القاسم النجاری، و أبی الوفا الدیلمی، و ابن أبی الیس، و خزیمه، و أبی خزیمه، و أبی عبد الله محمد بن النعمان، فهؤلاء بمصر و بالرملة و بصور، و بعگا و بعسقلان و بدمشق و ببغداد و بجبل السماق. و کل هؤلاء بهذه النواحي يدعون التشيع و محبه رسول الله صلى الله عليه و سلم و أهل بيته، فيكون على فاطمه و على ابنها المحسن الذي زعموا أن عمر قتله، و يذكرون لهم تبديل القرآن و الفرائض، و يذكرون ما قد تقدم ذكره من أن خلافهم له و قتالهم إنما هو لعداوته صلى الله عليه و سلم و للشك في نبوته، و يقيمون المنشدين و المناحات في ذلك، و يأخذون على الناس العهود، و يحلفونهم بالإيمان الغليظه....

۲- [۲] جن: ۲۶ و ۲۷

۳- [۳] مريم: ۷

و نیز بشارت ملائکه به حضرت مریم (سلام الله علیها) که خبر از تولد حضرت عیسی مسیح (علیه السلام) در آینده دادند:

«إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَنْ الْمُقَرَّبِينَ»

«[یاد کن] هنگامی را که فرشتگان گفتند ای مریم خداوند تو را به کلمه ای از جانب خود که نامش مسیح عیسی بن مریم است مژده می دهد ...» (۱)

ثانیا: از قدیم، کسانی بودند که تبحر خاصی در تشخیص جنسیت فرزند قبل از تولد داشته و با توجه به یک سری علائم خاص، جنسیت فرزند را قبل از تولد، مشخص می کردند که این افراد «قابله» نام داشتند!

ثالثا: اهل سنت شبیه این قضیه را به عنوان یکی از کرامات ابوبکر ذکر نموده و هیچ اشکالی بر آن ندیده اند. آنها می گویند: زمانی که مرگ ابوبکر فرا رسید، به دخترش عایشه گفت: مالی که از من به ارث می برید برای تو و دو برادر و دو خواهرت می باشد. عایشه از این سخن پدرش تعجب کرد و گفت: من فقط یک خواهر دارم و آن هم اسماء است! ابوبکر گفت: بچه ای که در شکم دختر خارجه است، من آن را دختر می بینم!

این روایت را مالک نقل کرده و البانی تصحیح کرده است. (۲)

رابعا: روایتی در کتب شیعه از امیر المومنین (علیه السلام) داریم که فرمودند:

«فرزندانتان را نامگذاری کنید، قبل از اینکه متولد شوند؛ پس اگر ندانید که پسر هستند یا دختر، پس آنها را به نامهایی که مشترک برای پسر و دختر باشد، نامگذاری کنید. پس اگر آنها را سقط کردید، زمانی که شما را در قیامت دیدار کردند، در حالی که آنها را نامگذاری نکرده بودید، سقط به پدرش می گوید: چرا مرا نامگذاری

ص: ۱۳۰

۱- [۱] آل عمران: ۴۵

۲- [۲] إرواء الغلیل للألبانی، ج ۶ ص ۶۱ ح ۱۶۱۹ سایت شامله / " إن أبا بكر الصديق كان نحلها جاد عشرين وسقا من ماله بالغابه فلما حضرته الوفاة قال : والله يا بنيه ما من الناس أحد أحب إلي غني بعدى منك ولا أعز علي فقراً بعدى منك وإني كنت نحلتيك جاد عشرين وسقا فلو كنت جددتيه واحتزتيه كان لك وإنما هو اليوم مال وارث وإنما هما أخواك وأختاك فاقسموه علي كتاب الله قالت عائشه : فقلت : يا أبت والله لو كان كذا وكذا لتركته إنما هي أسماء فمن الأخرى ؟ فقال أبو بكر : ذو بطن بنت خارجه أراها جاربه ."

نکردی؟! در حالی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم)، محسن (علیه السلام) را قبل از تولدش نامگذاری کرد.»(۱)

شبهه سوم: عمر از داخل مسجد به سوی کجا به راه افتاد و علی علیه السلام را از کجا به کجا کشان کشان آوردند؟!.....

شبهه سوم: عمر از داخل مسجد به سوی کجا به راه افتاد و علی (علیه السلام) را از کجا به کجا کشان کشان آوردند؟! اتاق فاطمه (سلام الله علیها) که همانجا داخل مسجد بوده است!!! و درش هم مستقیم به صحن مسجد باز می شده!! البته در آن زمان آن اتاقها در هم نداشته است و به جای در، پارچه آویزان می کرده اند!!

پاسخ:

این شبهه در حقیقت دو قسمت است:

اول: به بیرون در نداشتن خانه ی امیرالمومنین (علیه السلام)

دوم: در نداشتن خانه های مدینه پاسخ قسمت اول شبهه: حجره ی حضرت فاطمه (سلام الله علیها) ، دو تا در داشت که یکی به مسجد باز می شد و در دیگری هم به بیرون.

اهل سنت می گویند که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) در آخرین روزهای حیاتشان و در ایام بیماری شان دستور دادند همه ی درب هایی که به مسجد باز می شوند، بسته شوند جز خوخه ابوبکر! و ثبوت این جریان نیازمند این است که حجره ی حضرت فاطمه (سلام الله علیها) در بیرون داشته باشد و دری به سوی داخل مسجد نداشته باشد، همانطور که برهان الدین حلبی گفته است.(۲)

بنابراین، گزارش هایی که پیرامون خانه حضرت فاطمه (سلام الله علیها) وجود دارد، مربوط به آن دری است که به

ص: ۱۳۱

۱- [۱] الکافی للکلینی، ج ۶ ص ۱۸ سایت کتابخانه مدرسه فقاها / سمو أولادکم قبل أن یولدوا فأن لم تدرؤا أذکر أم أنثی فسموهم بالأسماء التي تكون للذکر والأنثی فإن أسقاطکم إذا لقوکم یوم القیامه ولم تسموهم یقول السقط لأبیه : ألا سمیتنی وقد سمی رسول الله علیه محسنا قبل أن یولد

۲- [۲] السیره الحلبیه ج ۳ ص ۴۶۱ وهو یفید أن باب علی کرم الله وجهه سد مع سد الخوخ ولم یبق إلا خوخه أبی بکر رضی الله تعالی عنه، وجعل البیت علی کرم الله وجهه باب من الخارج

بیرون باز می شد و در کوچه قرار داشت.

پاسخ قسمت دوم شبهه:

یکی از شبهاتی که اخیراً برخی از وهابی ها آن را با مانور فراوان و سر و صدای زیاد مطرح کرده اند، همین شبهه است.

اما با بررسی روایات موجود در کتاب های شیعه و سنی، این نتیجه به دست می آید که در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) خانه های مدینه دارای درهای چوبی بوده است. موارد بسیاری می توان به عنوان شاهد نقل کرد که ما به چند نمونه اشاره می کنیم

یکم: باز کردن درب خانه با کلید در قرآن

خداوند در قرآن کریم به صحابه و دیگر مسلمانان اجازه می دهد که از خانه هایی که کلید آن در اختیار آنان هست، غذا بخورند:

«لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرْجٌ وَلَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ آبَائِكُمْ... أَوْ مَا مَلَكَتُمْ أَوْ صَدِيقِكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَأْكُلُوا جَمِيعًا أَوْ أَشْتَاتًا»

«بر نابینا و افراد لنگ و بیمار گناهی نیست که با شما هم غذا شوند)، و بر شما نیز گناهی نیست که از خانه های خودتان بدون اجازه خاصی [غذا بخورید و همچنین خانه های پدرانتان ... یا خانه ای که کلیدش در اختیار شماست، یا خانه های دوستانتان، بر شما گناهی نیست که به طور دسته جمعی یا جداگانه غذا بخورید.»(۱)

بی تردید خانه ای که در چوبی و یا آهنی نداشته باشد، داشتن کلید برای آن بی معنا خواهد بود. در حدیث ذیل نیز با صراحت سخن از باز کردن در اتاق به وسیله کلید است:

پس عمر برخاست و ما نیز همراه او برخاستیم و به اتاق بالا رفتیم؛ پس عمر کلید را از کمر بندش بیرون

ص: ۱۳۲

آورد و در را باز کرد ... [محقق کتاب، دکتر عطیه الزهرانی می گوید: [سند این حدیث صحیح است.]] (۱)

دوم: دستور پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) به بستن درها در شب مسلم در صحیحش چنین روایت می کند:

«ابو حمید می گوید: پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) به ما امر کرد که شب ها ظروف آب را در گوشه ای قرار دهیم و نیز دستور

داد که شب هنگام درها را ببندیم.» (۲)

سوم: جنس در خانه ی عایشه از چوب عرعر یا ساج بود بخاری از محمد بن ابی فدیك روایت می کند که گوید:

محمد بن هلال خانه های همسران پیامبر علیه را دیده است که پوششی بافته شده از مو بوده است. از وی در باره خانه عایشه پرسیدم. گفت: در خانه اش به طرف شام باز می شد. پرسیدم: یک لنگه داشت یا دو لنگه؟ گفت: یک لنگه بیشتر نداشت. گفتم: جنسش از چه بود؟ گفت از چوب درخت عرعر یا ساج.» (۳)

ص: ۱۳۳

۱- [۱] السنه للخلال ج ۱ ص ۲۰۴-۲۰۵ فقام عمر وقمنا معه فصعد إلى غرفه له فأخرج عمر المفتاح من حجزته ثم فتح الباب ...
إسناد هذا الحدیث صحیح

۲- [۲] صحیح مسلم ج ۳ ص ۱۵۹۳ ح ۲۰۱۰ قال أبو حمید إنما أمر بالأسقيه أن توکأ لیلا وبالابواب أن تغلق لیلا

۳- [۳] الأدب المفرد ج ۱ ص ۲۷۲ ح ۷۷۶ عن محمد بن هلال أنه رأى حجر أزواج النبي صلى الله عليه وسلم من جرید مستوره بمسوح الشعر فسألته عن بیت عائشه فقال كان بابه من وجهه الشام فقلت مصراعا كان أو مصراعين قال كان بابا واحدا قلت من أي شيء كان قال من عرعر أو ساج

شبهه چهارم: علی علیه السلام که شیر خدا و اسد الله الغالب بود و

شبهه چهارم: علی (علیه السلام) که شیر خدا و اسد الله الغالب بود و در قلعه خیبر را با یک دست بلند کرد، چگونه حاضر می شود ببیند همسرش را در مقابل چشمانش کتک بزنند؛ اما هیچ واکنشی از خود نشان ندهد؟!

پاسخ:

اولاً: مهاجمان ابتدا حضرت علی (علیه السلام) را دستگیر کردند و با ریسمان بستند و سپس وقتی که می خواستند آن حضرت را برای بیعت، کشان کشان ببرند، حضرت زهرا (سلام الله علیها) جلو آمد تا میان مهاجمان و حضرت علی (علیه السلام) حایل شود که قنفذ آن حضرت را زد و در اثر همان ضربه، مجروح شد و بعد از مدتی به شهادت رسید.

سلیم بن قیس

هلالی در کتابش دو روایت در این باره نقل کرده است: یکی از حضرت سلمان خه و دیگری، خودش از امیرالمومنین (علیه السلام).

۱. روایت جناب سلمان (رحمه الله علیه)

«قنفذ نزد ابو بکر برگشت، او می ترسید که علی (علیه السلام) با شمشیرش به سوی او رود؛ چرا که سفتی و سختی علی (علیه السلام) را می دانست. ابو بکر به قنفذ گفت: برگرد، اگر بیرون آمد که خوب و گر نه به خانه اش یورش برید، اگر پایداری کرد، خانه شان را بر سرشان به آتش کشید. قنفذ رفت و با یارانش بدون اجازه به خانه یورش برد. علی (علیه السلام) به سوی شمشیرش شتافت، مهاجمان که بسیار بودند بر او پیشی گرفتند و بر وی غالب آمدند. برخی شان شمشیر برگرفتند و بر او دست یافتند و او را در بر گرفتند و بر گردنش ریسمان انداختند. در کنار در خانه، فاطمه (سلام الله علیها) میان آنان و علی (علیه السلام) حائل شد، قنفذ با تازیانه بر او نواخت که بر اثر همان ضربه در گذشت و بر بازوی آن حضرت کبودی تازیانه قنفذ مشهود بود ... سپس علی (علیه السلام) را به زشتی و سختی کشان کشان نزد ابو بکر بردند.» (۱)

ص: ۱۳۴

۱- [۱] کتاب سلیم بن قیس هلالی، حدیث ۴ فَرَجَ قُنْفُذٌ إِلَى أَبِي بَكْرٍ وَ هُوَ يَتَخَوَّفُ أَنْ يَخْرُجَ عَلِيٌّ ع [إِلَيْهِ] بِسَيْفِهِ لِمَا قَدْ عَرَفَ مِنْ بَأْسِهِ وَ شِدَّتِهِ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ لِقُنْفُذٍ اِرْجِعْ فَإِنْ خَرَجَ وَ إِلَّا فَاقْتَحِمْ عَلَيْهِ بَيْتَهُ فَإِنْ اِمْتَنَعَ فَأَضْرِبْ عَلَيْهِمْ بَيْتَهُمُ النَّارَ فَانْطَلِقْ قُنْفُذُ الْمَلْعُونُ فَاقْتَحِمَ هُوَ وَ أَصْحَابُهُ بِغَيْرِ إِذْنٍ وَ نَارَ عَلِيٍّ ع إِلَى سَيْفِهِ فَسَبَقُوهُ إِلَيْهِ [وَ كَاتَرُوهُ] وَ هُمْ كَثِيرُونَ فَتَنَاولَ بَعْضُهُمْ سَيْفَهُمْ فَكَاتَرُوهُ [وَ ضَبَطُوهُ] فَأَلْقَوْا فِي عُنُقِهِ حَبْلًا وَ حَالَتْ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَهُ فَاطِمَةُ ع عِنْدَ بَابِ الْبَيْتِ فَضَرَبَهَا قُنْفُذُ الْمَلْعُونُ بِالسَّوِطِ فَمَاتَتْ حِينَ مَاتَتْ وَ إِنَّ فِي عَضْدِهَا كِمِثْلِ الدَّمْلَجِ مِنْ ضَرْبَتِهِ لَعَنَهُ اللَّهُ [وَ لَعَنَ مَنْ بَعَثَ بِهِ] ثُمَّ انْطَلِقَ بِعَلِيٍّ ع يُعْتَلُ عَتَلًا حَتَّى انْتَهَى بِهِ إِلَى أَبِي بَكْرٍ

لازم به ذکر است که در همین روایت، درگیری حضرت علی (علیه السلام) با عمر بن خطاب نیز گزارش شده است.

۲. روایت حضرت علی (علیه السلام):

سلیم گفت: در آن سال عمر بن خطاب به خاطر شعر ابو مختار همه کارگزارانش را به نصف اموالشان

جریمه کرد، ولی قنفذ عدوی را چیزی جریمه نکرد.

ابان گوید: سلیم گفت: علی (علیه السلام) را ملاقات کردم و از آنچه عمر کرده بود، پرسیدم. فرمود: آیا می دانی چرا از قنفذ دست برداشت و او را چیزی جریمه نکرد؟ گفتم: نه. فرمود: زیرا او کسی است که فاطمه (سلام الله علیها) را هنگامی که میان من و مهاجمان حایل شد، با تازیانه زد که بر اثر آن در گذشت و کبودی تازیانه بر بازوی حضرتش همچنان باقی مانده بود. (۱)

همچنین مرحوم عیاشی (متوفای ۳۲۰هـ) نیز این قضیه را از امام باقر (علیه السلام) یا امام صادق (علیه السلام) نقل کرده است که فرمودند:

هنگامی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) قبض روح شد و آن اختلافات در گرفت ... حکومت وقت در مرتبه سوم مردی را که نام او قنفذ بود، فرستاد، فاطمه (سلام الله علیها) میان او و علی (علیه السلام) ایستاد و حائل شد، در این هنگام قنفذ ضربتی بر فاطمه (سلام الله علیها) وارد آورد. (۲)

این دیدگاه، مؤیدی نیز دارد که با سند معتبر از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که فرمودند:

حضرت زهرا (سلام الله علیها) از دنیا رفت و سبب وفات آن حضرت نیز این بود که قنفذ غلام عمر به دستور او با

ص: ۱۳۵

۱- [۱] کتاب سلیم بن قیس هلالی، حدیث ۱۳ قَالَ سَلِيمٌ : فَأَعْرَمَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ تِلْكَ السَّنَةَ جَمِيعَ عُمَّالِهِ أَنْصَافَ أَمْوَالِهِمْ لِشِعْرِ أَبِي الْمُخْتَارِ ، وَ لَمْ يُعْرَمْ قُنْفُذُ الْعَدَوِيِّ شَيْئًا... قَالَ أَبَانٌ قَالَ سَلِيمٌ فَلَقِيْتُ عَلِيًّا ص فَسَأَلْتُهُ عَمَّا صَنَعَ [عُمَرُ] فَقَالَ هَلْ تَدْرِي لِمَ كَفَّ عَنْ قُنْفُذٍ وَ لَمْ يُعْرَمْهُ [شَيْئًا] قُلْتُ لَا قَالَ لِأَنَّهُ هُوَ الَّذِي ضَرَبَ فَاطِمَةَ ع بِالسَّوِطِ حِينَ جَاءَتْ لِتَحُولَ بَيْنِي وَ بَيْنَهُمْ فَمَاتَتْ ص وَ إِنَّ أَثَرَ السَّوِطِ لَفِي عَضِدِهَا مِثْلُ الدَّمْلُجِ .

۲- [۲] تفسیر العیاشی، ج ۲ ص ۳۰۶-۳۰۸ سایت کتابخانه مدرسه فقاہت / عن بعض أصحابنا عن أحدهما قال... لما قبض نبي الله صلى الله عليه و آله وسلم كان الذي كان.. فأرسل إليه الثالثه رجلا يقال له قنفذ فقامت فاطمه بن رسول الله (صلوات الله عليها) تحول بينه و بين علي عليه السلام فضر بها.

غلاف شمشیر، ضربه ای به او زد که محسن (علیه السلام) را سقط کرد و به خاطر آن به شدت بیمار شد.»(۱)

ثانیا: برفرض این که واکنشی نشان نداده است، به همان دلیلی بوده که پیامبر میله در مکه مکرمه با چشم خود می دیدند که جناب سمیه را با وضع بسیار بدی، شکنجه می دادند، اما کاری نداشتند و می فرمودند:

«ای خاندان یاسر، بر شما باد صبر؛ چرا که موعد شما بهشت است.»(۲)

یا به همان دلیلی بود که حضرت ابراهیم السلام، از همسرشان دفاع نکردند. بخاری چنین روایت می کند:

«ابو هریره گوید: پیغمبر علیه فرمود: ابراهیم عیلام (حتی بحسب ظاهر و برای مصلحت هم خلاف نگفته است مگر سه بار ... (اما سخن سومش که نفع خود و سلامت جانش در آن بود، هنگامی بود که ابراهیم (علیه السلام) با همسرش (سارا) به شهری رفتند که حاکم آن از ظالمان روزگار بود، به او خبر دادند که شخصی به شهر آمده است و زن زیبایی که از هر کسی زیباتر است همراه دارد، کسی را نزد ابراهیم عیلام فرستاد. او را به نزد خود احضار نمود، درباره سارا از او پرسید، گفت: این زن کیست؟ ابراهیم السلام گفت: خواهر من است، سپس به نزد سارا برگشت و گفت: ای سارا! به جز من و شما بر روی زمین مسلمان و ایمان داری وجود ندارد، این ظالم در مورد شما از من پرسید، گفتم: خواهر من است، شما هم مرا تکذیب نکن (چون اگر این پادشاه می فهمید سارا زن ابراهیم است به منظور گرفتن سارا قصد کشتن ابراهیم را می کرد).

ان ظالم کسی را به دنبال سارا فرستاد. وقتی که سارا پیش او رفت، آن ظالم خواست سارا را در برگیرد؛ ولی دست و پاهایش سست شد، و مثل انسان مبتلا به صرع به زمین افتاد، به سارا گفت: از خدا بخواه تا خوب شوم، دیگر ضرری را به شما نمی رسانم. سارا برایش دعا کرد و خوب شد، اما باز به سارا حمله ور شد، این بار هم مانند بار اول یا شدیدتر به حالت صرع به زمین افتاد، گفت: از خدا بخواه خوب شوم، دیگر کاری به شما ندارم. سارا باز از خدا خواست خوب شود، فورا خوب شد، آنگاه حاکم ظالم یکی از دربانان خود را خواست، گفت: این انسان نیست که شما برای من آورده اید، بلکه یک شیطان و جادوگر را آورده اید؟

کار

ص: ۱۳۶

۱- [۱] دلائل الإمامه - ط مؤسسه البعثه، ص ۱۳۴ سایت کتابخانه مدرسه فقاها / عن أبي عبد الله عليه السلام قال قبضت فاطمه سلام الله عليها ... وكان سبب وفاتها أن قنفذا مؤلى عمر لكرها بنعل السيف بأمره فاسقطت محسنا ومرضت من ذلك مرضا شديدا

۲- [۲] مختصر السيره ج ۱ ص ۸۰ تأليف محمد بن عبد الوهاب / صبيرا يا آل ياسر، فإن موعدكم الجنة

آن ظالم، هاجر را به عنوان خادم به سارا بخشید، و به نزد ابراهیم السلام برگشت. و ابراهیم السلام در حال نماز خواندن بود، با دست به سارا اشاره کرد و گفت: چه شد؟ سارا گفت: خداوند حيله و شر آن کافر را رفع نمود، و هاجر را به عنوان خادم به ما داد. «(۱)

البته همین قضیه را شیعه به گونه ای متفاوت نقل کرده است که بر خلاف روایت اهل سنت، نشان از غیرت عالی حضرت ابراهیم (علیه السلام) دارد. (۲)

ثالثاً: حضرت علی (علیه السلام) مأمور به صبر بودند، همانطور که احمد بن حنبل با سند صحیح روایت کرده است

که حضرت علی بن ابیطالب (علیه السلام) از رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) نقل کردند که آن حضرت فرمودند: به زودی بعد از من اختلاف یا امری اتفاق خواهد افتاد؛ پس اگر توانستی که صلح کنی، همین کار را بکن. «(۳)

احمد شاکر سند این روایت را تصحیح کرده و هیشمی نیز همه ی رجال سندش را ثقه دانسته (۴) و برنامه ی جوامع الکلم سندش را در متابعات و شواهد حسن دانسته است. (۵)

در کتاب شلیم بن قیس هلالی نیز آمده است که وقتی عمر بن خطاب وارد خانه شد، امیرالمومنین (علیه السلام)

ص: ۱۳۷

۱- [۱] صحیح البخاری ج ۳ ص ۱۲۲۵ ح ۳۱۷۹ با ترجمه ی ابوبکر حسن زاده در کتاب ترجمه ی فارسی اللؤلؤ والمرجان / عن ابی هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لم یکذب ابراهیم إلا ثلاثا ... وقال بینا هو ذات یوم وساره إذ أتی علی جبار من الجبابره فقیل له إن ها هنا رجلا معه امرأه من أحسن الناس فأرسل إلیه فسأله عنها فقال من هذه قال أختی فأتی ساره فقال یا ساره لیس علی وجه الأرض مؤمن غیری وغیرک وإن هذا سألنی فأخبرته أنك أختی فلا تکذبینی فأرسل إلیها فلما دخلت علیه ذهب یتناولها بیده فأخذ فقال ادعی الله ولا أضرك فدعت فأتی الله فأطلق ثم تناولها الثانیه فأخذ مثلها أو أشد فقال ادعی الله لی ولا أضرك فدعت فأطلق فدعا بعض حجبه فقال إنکم لم تأتونی یانسان إنما أتیتونی بشیطان فأخدمها هاجر فأتته وهو یصلی فأوماً بیده مهیا قالت رد الله کید الکافر أو الفاجر فی نحره وأخدم هاجر

۲- [۲] الکافی - ط الاسلامیه، ج ۸ ص ۳۷۰-۳۷۳

۳- [۳] حدثنا عبد الله حدثنی محمد بن أبی بکر المقدمی ثنا فضیل بن سلیمان یعنی النمیری ثنا محمد بن ابی یحیی عن ایاس بن عمرو الأسلمی عن علی بن أبی طالب رضی الله عنه قال قال رسول الله إنه سیکون بعدی اختلاف أو أمر فإن استطعت أن تكون السلم فافعل

۴- [۵] مجمع الزوائد ج ۷ ص ۲۳۴ رواه عبد الله ورجاله ثقات

۵- [۶] حکم برنامه ی جوامع الکلم: إسناده حسن فی متابعات والشواهد رجاله ثقات وصدوقین عدا ایاس بن عمرو الأسلمی وهو مقبول

با او درگیر شد و سپس با یادآوری دستور صبر از جانب رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم)، از کشتن او منصرف شد:

علی السلام از جا پرید، یقه عمر را گرفت و او را از جا کند و بر زمین کوبید، گردنش را گرفت و با بینی بر زمین زد. می خواست او را بکشد که به یاد گفته رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) و وصیت آن حضرت افتاد. پس گفت: به خدایی که محمد عه را به نبوت گرامی داشت، ای پسر صهاک! اگر عهد و پیمان خدا و رسولش نبود، هر آینه می دانستی که نباید به خانه ام وارد شوی.»(۱)

رابعا: مشابه همین قضیه را اهل سنت برای عثمان نقل کرده اند و اشکالی بر آن ندیده اند. آن ها روایت کرده اند که:

«ابوسهله، غلام عثمان، از عثمان در یوم الدار (روزی که عثمان در خانه اش محاصره شده بود) نقل میکند که عثمان گفت: رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) به من وصیتی کرده و عهد و پیمانی بسته که من بر آن وصیت صبر میکنم.»(۲)

این روایت را ترمذی نقل و تصحیح کرده(۳) و البانی نیز آن را در صحیح سنن ترمذی آورده است.(۴)

حاکم نیشابوری نیز همین روایت را با تفصیل بیشتر نقل و سندش را تصحیح کرده و ذهبی نیز نظر او را تأیید نموده است:

«ابو سهله، غلام عثمان، از عایشه نقل می کند که گفت: رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) به من فرمود: یکی از اصحابم را بگویند نزد من بیاید یا اینکه فرمود: ای کاش یکی از اصحابم نزد من می بود. عایشه می گوید: گفتم: آیا منظور شما ابوبکر است؟ حضرت فرمود: خیر، گفتم: آیا منظور شما عمر است؟ حضرت فرمود: خیر، گفتم: آیا منظور شما پسر عمویت علی است؟ حضرت فرمود: خیر، گفتم: آیا فرد مورد نظر شما عثمان است؟ حضرت فرمود: بله، عایشه می گوید: در این هنگام عثمان آمد، رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) به من گفتند: برخیز (و از اینجا برو)، در این هنگام حضرت آهسته مطالبی را به عثمان گفتند (رازی را به او فرمود) و رنگ عثمان تغییر کرد.

ص: ۱۳۸

۱- [۱] کتاب سلیم بن قیس هلالی، حدیث ۴ / فَوَثَبَ عَلِيٌّ ع فَأَخَذَ بِتَلَابِيهِ ثُمَّ نَتَرَهُ فَصَبَّ رَعَهُ وَ وَجَأَ أَنْفَهُ وَ رَقَبَتَهُ وَ هَمَّ بِقَتْلِهِ فَذَكَرَ قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ مَا أَوْصِيَاهُ بِهِ فَقَالَ وَ الَّذِي كَرَّمَ مُحَمَّدًا بِالتُّبُوهِ يَا ابْنَ صَهَاكَ لَوْ لَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ وَ عَهْدٌ عَهْدُهُ إِلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ص لَعَلِمْتَ أَنَّكَ لَا تَدْخُلُ بَيْتِي

۲- [۲] حدثني أبو سهله قال قال عثمان يوم الدار إن رسول الله صلى الله عليه وسلم قد عهد إلى عهدا فأنا صابر عليه

۳- [۳] سنن الترمذی ج ۵ ص ۶۳۱ ح ۳۷۱۱ قال أبو عیسی هذا حدیث حسن صحیح غریب

۴- [۴] صحیح سنن ترمذی، ج ۳ ص ۵۲۰ ح ۳۷۱۱ پی دی اف

که عثمان را محاصره کرده بودند و می خواستند او را به قتل برسانند، به او گفتیم: آیا با آنها نمی جنگی؟ عثمان گفت: نه، با آنها نمی جنگم، همانا رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) مرا به امری وعده داده است و من نیز بر آن وعده صبر میکنم» (۱)

حال ببینیم که عثمان بر چه وقایعی صبر نمود و واکنشی از خود نشان نداد:

۱. آتش زدن درب خانه

ابن اثیر جزری می نویسد:

«وقتی عثمان درب خانه را به روی مصری ها که برای قتلش آمده بودند بست، نیار بن عیاض که از اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) بود، با صدای بلند خطاب به عثمان گفت: مردم را رها کن و از حکومت کناره گیری کن، در این هنگام کثیر بن الصلت الکندی که از اطرافیان عثمان بود، نیار بن عیاض را هدف تیر قرار داد و او را به قتل رسانید. وقتی مصری ها این صحنه را مشاهده کردند، خطاب به عثمان گفتند: قاتل نیار بن عیاض را به ما تحویل بده تا او را در مقابل وی به قتل برسانیم. عثمان گفت: شما قصد کشتن مرا دارید و من مردی را که پیاری ام نموده، به شما تحویل نمی دهم. وقتی مصری ها پافشاری عثمان را دیدند، به طرف درب خانه حمله کردند و هیچ یک از افرادی که جلوی درب بودند مانع حمله آنها نشدند، درب خانه قفل بود و آنها نتوانستند وارد شوند؛ لذا آتش آوردند و درب خانه و سایبان بالای آن را به آتش کشیدند ...» (۲)

ص: ۱۳۹

۱- [۱] المستدرک علی الصحیحین ج ۳ ص ۱۰۶ ح ۴۵۴۳ عن أبي سهله مولى عثمان عن عائشه رضی الله تعالی عنها أن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ادعولی أو لیت عندی رجلا من أصحابی قالت قلت أبو بکر قال لا قلت عمر قال لا قلت بن عمک علی قال لا قلت فعثمان قال نعم قالت فجاء عثمان فقال قومی قال فجعل النبی صلی الله علیه وسلم یسر إلی عثمان ولون عثمان یتغیر قال فلما کان یوم الدار قلنا ألا تقاتل قال لا إن رسول الله صلی الله علیه وسلم عهد إلی أمرا فأنا صابر نفسی علیه هذا حدیث صحیح الإسناد ولم یخرجاه

۲- [۲] الکامل فی التاریخ ج ۳ ص ۶۵ فدخلوا فأغلق الباب دون المصریین فقام رجل من أسلم یقال له نیار بن عیاض وکان من الصحابه فنادی عثمان فبینا هویناشده أن یعتزلهم إذ رماه کثیر بن الصلت الکندی بسهم فقتله فقالوا لعثمان عند ذلك ادفع إلینا قاتله لنتقله به قال لم أکن لأقتل رجلا نصرنی وأنتم تریدون قتلی فلما رأوا ذلك ثاروا إلی الباب فلم یمنعهم أحد منه والباب مغلق لا یقدرون علی الدخول منه فجاءوا بنار فأحرقوه والسقیفه التي علی الباب

مورخین؛ از جمله طبری (۱) و ابن کثیر دمشقی (۲) نوشته اند: سودان بن حمران آمد تا ضربه ای به عثمان بزند، در این هنگام نائله همسر عثمان خود را بر روی عثمان انداخت و (تیغ) شمشیر سودان را در دست گرفت و کشید؛ خون از انگشتانش بیرون زد و انگشتان دستش قطع شد. نائله [از شدت دردا روی برگرداند. سودان به زن عثمان جسارت کرد (کار زشتی مرتکب شد که از نقل آن شرم داریم) ... و بعد ضربه ای به عثمان زد و لا او را به قتل رسانید.

۳. جسارت به أم حبیبه (همسر پیامبر) ابن کثیر نقل می کند که در آن روز به أم المؤمنین أم حبیبه، همسر پیامبر اکرم علیا، نیز جسارت کردند:

ام المؤمنین أم حبیبه، همسر رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم)، سوار بر قاطری به همراه خادم هایش به قصد دیدار با عثمان آمد، مردمی که خانه عثمان را محاصره کرده بودند به او گفتند: چرا به اینجا آمده ای؟ او گفت: وصیتهایی نزد عثمان از بنی امیه در مورد یتیمان و بیوه زنان وجود دارد که من میخواهم که این مطلب را به او گوشزد کنم، اما مردم او را دروغگو پنداشتند و به همین سبب بر او بسیار سخت گرفتند و افسار قاطر او را بریده و قاطرش را رم دادند. نزدیک بود ام حبیبه از بالای مرکب بیفتد یا اینکه از بالای مرکب به زمین افتاد تردید از ابن کثیر است و اگر مردم دور او را نمی گرفتند و قاطر او را مهار نمی کردند، نزدیک بود کشته شود و نزدیک بود حادثه بزرگی رخ دهد. (۳)

حتی به نقل ابن کثیر، عایشه از ترس اینکه همان بلایی که بر سر ام حبیبه آمده، بر سرش نیاید، به حج رفت:

ص: ۱۴۰

-
- ۱- [۱] تاریخ الطبری ج ۲ ص ۶۷۶ و جاء سودان بن حمران لیضربه فانکبت علیه نائله ابنه الفرافصه واتقت السیف بیدها فتعمدها ونفح أصابعها فأطن أصابع یدها وولت فغمز أوراکها وقال إنها لکبیره العجیزه وضرب عثمان فقتله
 - ۲- [۲] البدایه والنهایه ج ۷ ص ۱۸۸ ثم تقدم سودان بن حمران بالسيف فما نعته نائله فقطع أصابعها فولت فضرب عجيزتها بیده وقال إنها لکبیره العجیزه وضرب عثمان فقتله
 - ۳- [۳] البدایه والنهایه ج ۷ ص ۱۸۷ و جاءت أم حبیبه راکبه بغله وحولها حشمها وخدمها فقالوا ما جاء بك فقالت إن عنده وصایا بنی أمیه الأیتام وأرامل فأحببت أن أذکره بها فکذبوها فی ذلك ونالها منهم شده عظیمه وقطعوا حزام البغله وندت بها وکادت أو سقطت عنها وکادت تقتل لولا تلاحق بها الناس فأمسکوا بدابتها ووقع أمر کبیر جدا

«وقت حج رسید؛ پس عایشه در آن سال به حج رفت. به او گفته شد: اگر بمانی و حج نروی بهتر است، چه بسا آن قوم تو را بترسانند (و این سفر برای تو خطر آفرین شود). عایشه در جواب گفت: من می ترسم اگر علیه آنها نظری دهم بر من سخت گیرند و مانند ام حبیبه مرا نیز مورد اذیت و آزار قرار دهند؛ بنابراین تصمیم بر خروج از مدینه و مسافرت به حج گرفته ام.» (۱)

شبهه پنجم: چرا حضرت علی علیه السلام اسامی سه تن از فرزندانشان را ابوبکر، عمر و عثمان گذاشتند؟

پاسخ:

اولا: اگر این نامگذاری ها حقیقت داشته باشد، یک احتمالش این است که به خاطر تقیه بوده است،

همانطور که سلیم بن قیس هلالی نقل کرده است:

معاویه سپس به امیر مؤمنان (علیه السلام) نوشت که: اگر آنچه را گفتمی و ادعا کردی و یارانت بر آن گواهی داده اند راست باشد، حقا که به جز تو و اهل بیت و پیروانت، ابو بکر و عمر و عثمان و همه مهاجران و انصار هلاک شده اند! به من خبر رسید که بر آن سه، رحمت فرستاده ای و برای شان آمرزش خواسته ای و این از دو حال خارج نیست: یا که از سر تقیه بوده؛ چرا که اگر از آنان بیزاری می جستی، می ترسیدی که سپاهیان که با آنان علیه من می جنگی، از گرد تو پراکنده شوند، و یا که آنچه را ادعا کرده ای باطل و دروغ است!

به من خبر رسیده و این خبر توسط یکی از کسانی که مورد اعتماد تو می باشد و از خواص تو است نیز رسیده که تو به پیروان گمراه و اطرافیان بدت میگوی: من سه تا از پسرانم را ابو بکر و عمر و عثمان نام نهاده ام، هرگاه می شنوید که من بر یکی از این سه پیشوای گمراهی رحمت می فرستم، بدانید که منظورم یکی از پسرانم می باشد! دلیل بر صحت این خبر آن است که ما خود با چشمان خویش تو را دیده ایم؛ لذا نیازی نداریم که در این باره از دیگری پرسیم. هنگامی که با ابو بکر بیعت شد، تو را دیدم که همسرت فاطمه (سلام الله علیها) را بر دراز گوشی سوار

ص: ۱۴۱

۱- [۱] البدایه والنهایه ج ۷ ص ۱۸۷ وجاء وقت الحج فخرجت أم المؤمنین عائشه فی هذه السنه إلى الحج فقيل لها إنك لو أقمت كان أصلح لعل هؤلاء القوم يهابونك فقالت إني أخشى أن أشير عليهم برأى فينألني منهم من الأذيه ما نال أم حبیبه فعزمت علی الخروج

کرده بودی و دست دو پسر حسن و حسین را گرفته بودی و به خانه یکایک مجاهدان و پیشگامان در اسلام رفتی و آنان را به یاری خویش علیه ابو بکر فراخواندی به جز این چهار نفر: سلمان، ابو ذر، مقداد و زبیر، کسی تو را پاسخ نداد ...» (۱)

دلیل دیگر این کار می توانست حفظ خون شیعیان باشد، به طوری که آن ها با اقتدا به امامان معصوم

م، اسامی فرزندان ایشان را به نام های سرکردگان دشمنان اهل بیت علیهم السلام بگذارند. از این رو است که در میان اصحاب ائمه ایم، به نام هایی چون عمر بن یزید بیاع السابری، عمر بن اذینه، عمر بن ابی شعبه حلبی، عمر بن ابی زیاد، عمر بن ابان کلبی، عثمان بن سعید العمری (یکی از چهار نایب خاص امام زمان)، یزید بن عمر بن طلحه، یزید بن عبد الملک، یزید بن حاتم، شمر بن زیاد و ... بوده است!

جالب اینکه در یکی از روایات شیعه، از احمد بن عمره نقل شده است که می گوید:

« به سوی امام رضا (علیه السلام) سفر کردم، در حالی که همسرم حامله بود؛ پس این موضوع را به اطلاع امام رساندم و عرض کردم که از خدا خواسته ام که فرزندم را پسر قرار دهد. پس امام السلام فرمود: او پسر است؛ پس اسمش را عمر بگذار! پس من گفتم: تصمیم گرفته بودم که اسمش را علی بگذارم و به خانواده ام هم چنین امر کرده ام. امام عالیمن بار دیگر فرمود: اسمش را عمر بگذار. پس من باز گشتم و به کوفه رفتم، در حالی که پسری برایم متولد شده بود که اسمش را علی گذاشته بودند؛ پس من او را عمر نامگذاری کردم. پس همسایگانم به من گفتند: بعد از این، هیچ چیزی از حرف هایی که در مورد تو حکایت می شود را باور نمی کنیم. پس من دانستم که امام رضاع سلام به من از خودم با بصیرت تر است.» (۲)

ص: ۱۴۲

۱- [۱] کتاب سلیم بن قیس هلالی، حدیث ۲۵ / کَتَبَ مُعَاوِيَةُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع لَيْسَ كَانَ مَا قُلْتَ وَادَّعَيْتَ وَاسْتَشْهَدْتَ عَلَيْهِ أَضِيحَابَكَ حَقًّا لَمَّا هَلَكَ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَعُثْمَانُ وَجَمِيعُ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ غَيْرَكَ وَغَيْرِ أَهْلِ بَيْتِكَ وَشَيْعَتِكَ وَقَدْ بَلَغَنِي تَرْحُمُكَ عَلَيْهِمْ وَاسْتِغْفَارُكَ لَهُمْ وَإِنَّهُ لَعَلَى وَجْهَيْنِ مِثْلَ مَا لَهْمَا تَمَالَتْ إِمَّا تَعَيَّنَهُ إِنْ أَنْتَ تَبَرَّأْتَ مِنْهُمْ خَفْتُ أَنْ يَتَفَرَّقَ عَنْكَ أَهْلُ عَشِيرَتِكَ الَّذِينَ تَقَاتَلْنِي بِهِمْ أَوْ إِنْ الَّذِي ادَّعَيْتَ بَاطِلٌ وَكَذِبٌ وَقَدْ بَلَغَنِي وَجَاءَنِي بَعْضُ مَنْ يَقُولُ بِهِ مِنْ خَاصَّتِكَ بِأَنَّكَ تَقُولُ لِشَيْعَتِكَ [الضَّالَّة] وَبَطَانَتِكَ بَطَانَةَ السُّوءِ إِنِّي قَدْ سَمَّيْتُ ثَلَاثَةً؟ بَيْنَ لِي مِنْ بَنِي أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرُ وَعُثْمَانُ فَإِذَا سَمِعْتُمُونِي أَتَرَحَّمُ عَلَى أَحَدٍ مِنْ أُمَّهِ الضَّالَّةِ فَإِنِّي أَعْنِي بِمَذَلِكِ بَنِيَّ وَالِدَلِيلُ عَلَى صِدْقِ مَا أَتُونِي بِهِ وَرَقْوَةُ إِلَيَّ أَنَا قَدْ رَأَيْتُكَ بِأَعْيُنِنَا فَلَا نَحْتِاجُ أَنْ نَسْأَلَ مِنْ ذَلِكَ غَيْرَنَا رَأَيْتُكَ حَمَلْتَ امْرَأَتَكَ فَاطِمَةَ [عَلَى حِمَارٍ] وَأَخَذَتْ بِيَدِ ابْنِكَ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ إِذْ بُوِيَ أَبُو بَكْرٍ فَلَمْ تَدَعِ أَحَدًا مِنْ أَهْلِ بَيْدَرٍ وَأَهْلِ السَّابِقِ إِلَّا دَعَوْتَهُمْ وَاسْتَشْصَرْتَهُمْ عَلَيْهِ فَلَمْ تَجِدْ مِنْهُمْ إِنْسَانًا غَيْرَ أَرْبَعَةِ سِلْمَانَ وَأَبِي ذَرٍّ وَالْمُقَدَّادِ وَالزُّبَيْرِ

۲- [۲] بحار الانوار، ج ۴۹ ص ۵۲ سایت کتابخانه مدرسه فقهات ایج: روی عن أحمد بن عمره قال: خرجت إلى الرضا وامرأتی حلبی، فقلت له: إني قد خلفت أهلي وهي حامل فادع الله أن يجعله ذكرا فقال لي: وهو ذكر فسمه عمر فقلت: نويت أن أسميه عليا وأمرت الأهل به قال عليه السلام: سمه عمر، فوردت الكوفة وقد ولد ابن لي وسمى عليا فسميته عمر، فقال لي جيرانی: لا نصدق بعدها بشئ مما كان يحكي عنك، فعلمت أنه كان أنظر إلى من نفسی

ثانیا: اگر نامگذاری نشانه روابط خوب است، پس چرا خلفا هیچ کدام از فرزندان خود را علی، حسن و حسین، نامگذاری نکردند؟!

چه خوش بی مهربانی هر دو سر بی *** که یکسر مهربانی درد سر بی

ثالثا: همانطور که گفتیم، نام برخی از اصحاب ائمه علیهم نام های دشمنانشان بوده است، حتی نام یکی

از آن ها، شمر بن یزید بود!! با نام فرزند امام سجاد علیه السلام، عبید الله بود. آیا این به خاطر عبید الله بن زیاد

بود؟! و نیز نام تعدادی از فرزندان صحابه به نام سران کفار و مشرکین بوده است؛ از جمله نام فرزند عثمان،

عمرو بوده است که همنام عمرو بن عبدود و ابو جهل است و از این روست که شیخ الاسلام وهابیان، ابن تیمیه

می گوید:

«از حماقت های دیگر روافض، عدم نامگذاری فرزندان شان به اسم ابوبکر، عمر و عثمان است. روافض حتی از معامله با افرادی که چنین اسم هایی دارند، پرهیز می نمایند، در حالی که بدیهی است حتی اگر آن ها کافرترین مردم هم باشند، باز پرهیز از نامگذاری با اسامی آن ها هیچ وجهی ندارد، همچنانکه نام بعضی از صحابه ولید بود... علاوه بر این، نام بعضی از صحابه عمرو بوده است، در حالی که عمرو بن عبدود مشرک بوده، و نام اصلی ابو جهل نیز عمرو بن هشام بوده است.

خالد بن سعید بن عاص از سابقان نخستین بوده و خالد بن سفیان هذلی از مشرکان بوده است.

نام بعضی از صحابه هشام بوده است، مانند: هشام بن حکیم، در حالی که نام پدر ابوجهل نیز هشام بوده است.

نام بعضی از صحابه عقبه بوده است، مانند: ابومسعود عقبه بن عمرو بدری، و عقبه بن عامر جهنی، در حالی که نام یکی از مشرکان عقبه بن اُبی معیط بوده است.

نام بعضی از صحابه علی و عثمان بوده است، در حالی که در بین مشرکان نیز این اسامی وجود داشت، مانند: علی بن أمیه بن خلف که در روز بدر بر کفر و ضلالت کشته شد، عثمان بن طلحه که قبل از مسلمان شدن کشته شد، و کفار بسیار دیگری که دارای اسم علی و عثمان بوده اند.

بنابراین پیغمبر علیه و یارانش از هیچ اسمی تنها به این علت که نام یکی از کفار است، کراهت نداشته اند. و حتی به فرض کافر بودن (منافق بودن) مسلمانانی که این اسمی را داشته اند، باز هم کراهت از این نامها وجهی ندارد؛ زیرا بدیهی است که پیغمبر علیه آنها را با همین اسمی صدا می زده است و مردم نیز همین گونه بوده اند.

و بسیاری از روافض گمان می کنند که آن خلفا منافق بوده اند، و پیغمبر علیه نیز می دانست، ولی این نیز دلیل مناسبی نیست؛ زیرا به فرض صحت این گمان نیز، باید گفت: آیا پیغمبر علیه آنها را با این اسمی صدا می زد یا نه؟

علی بن ابی طالب (علیه السلام) نیز فرزندانش را با همین اسمی نامگذاری کرده است؛ بنابراین ثابت می شود که از دیدگاه اسلام، گذاشتن این اسمی بر فرزندان - چه آن خلفا کافر بوده باشند و چه مسلمان - جایز است، و هرکس از صدا زدن افراد با این اسمی کراهت داشته باشد، باید شدیدترین مخالف دین اسلام باشد.

باید به این نکته نیز اشاره کرد که چنانچه نام شخصی علی یا جعفر یا حسن یا حسین و یا از این قبیل باشد، روافض با وی معامله می کنند، و او را اکرام می نمایند، در حالی که در آن برای آن ها دلیلی نیست بر اینکه او از آن ها (شیعه) است، بلکه اهل سنت نیز به این اسمی نامگذاری می کنند؛ پس در نامگذاری به آن، چیزی وجود ندارد که دلالت کند بر اینکه آن ها (اهل سنت) از ایشان (شیعه) هستند؛ پس نامگذاری به آن اسمی ابوبکر، عمر و عثمان) در میان آن ها (شیعه) دلالت نمی کند بر اینکه آن شخص نامگذاری شده به آن، از اهل سنت باشد، ولی این گروه (شیعه) در نهایت جهالت و هوای نفس هستند. «

(۱)

ص: ۱۴۴

۱- [۱] منهاج السنه النبویه ج ۱ ص ۴۱-۴۳ با ترجمه اسحاق دبیری / و كذلك هجرهم لأسم أبي بكر وعمر وعثمان ولمن يتسمى بذلك حتى إنهم يكرهون معاملته ومعلوم أن هؤلاء لو كانوا من أكفر الناس لم يشرع أن لا يتسمى الرجل بمثل أسمائهم فقد كان في الصحابه من اسمه الوليد ... وفي الصحابه من اسمه عمرو وفي المشركين من اسمه عمرو مثل عمرو بن عبدود وأبو جهل اسمه عمرو بن هشام وفي الصحابه خالد بن سعيد بن العاص من السابقين الأولين وفي المشركين خالد بن سفيان الهذلي وفي الصحابه من اسمه هشام مثل هشام بن حكيم وأبو جهل كان اسم أبيه هشاماً وفي الصحابه من اسمه عقبه مثل أبي مسعود عقبه ابن عمرو البدرى وعقبه بن عامر الجهني وكان في المشركين عقبه بن أبي معيط وفي الصحابه علي وعثمان وكان في المشركين من اسمه علي مثل علي بن أمية بن خلف قتل يوم بدر كافراً ومثل عثمان بن أبي طلحة قتل قبل أن يسلم ومثل هذا كثير فلم يكن النبي صلى الله عليه وسلم والمؤمنون يكرهون اسماً من الأسماء لكونه قد تسمى به كافر من الكفار فلو قدر أن المسمين بهذه الأسماء كفار لم يوجب ذلك كراهه هذه الأسماء مع العلم لكل أحد بأن النبي صلى الله عليه وسلم كان يدعوهم بها ويقر الناس على دعائهم بها وكثير منهم يزعم أنهم كانوا منافقين وكان النبي صلى الله عليه وسلم يعلم أنهم منافقون وهو مع هذا يدعوهم بها وعلي بن أبي طالب رضي الله عنه قد سمي أولاده بها فعلم أن جواز الدعاء بهذه الأسماء سواء كان ذلك المسمى بها مسلماً أو كافراً أمر معلوم من دين الإسلام فمن كره أن يدعو أحداً بها كان من أظهر الناس مخالفه لدين الإسلام ثم مع هذا إذا تسمى الرجل عندهم باسم علي أو جعفر أو حسن و حسين أو نحو ذلك عاملوه وأكرموه ولا دليل لهم في ذلك

على أنه منهم بل أهل السنه يتسمون بهذه الأسماء فليس فى التسميه بها ما يدل على أنهم منهم والتسميه بتلك الأسماء قد تكون
فيهم فلا يدل على أن المسمى بها من أهل السنه لكن القوم فى غاية الجهل والهوى

رابعا: این نام ها آن زمان مرسوم بود.

ابن حجر عسقلانی در کتابی که درباره ی شناخت صحابه نوشته است، نام ۲۱ نفر از صحابه را می آورد

که اسم آنها عمر(۱) و ۲۶ نفر عثمان بوده است! (۲)

پس بدون دلیل، نمی توان گفت که امام علی (علیه السلام) به خاطر عمر بن خطاب و عثمان بن عفان نام های فرزندان را چنین گذاشته است.

خامسا: «ابوبکر» کنیه ی وضع شده برای دو تن از فرزندان امیر المومنین (علیه السلام)؛ یعنی محمد اصغر و عبد الله یا عبید الله بوده است، نه نامش! که بعد ها به شخصیت مستقلی تبدیل کردند! (۳)

در مورد «عثمان»، از خود حضرت علی (علیه السلام) روایت شده است که فرمودند:

به خاطر برادرم عثمان بن مظعون نامش را عثمان گذاشتم (نه به خاطر ابن عفان!) (۴)

it ii

در مورد نامگذاری به «عمر» نیز باید گفت که یکی از عادت های عمر، تغییر اسامی مردم با نامگذاری فرزندان آنها بوده است و طبق تصریح بلاذری(۵) و ذهبی(۶)، این عمر بود که نام فرزند امیر المومنین (علیه السلام) را به نام خودش گذاشت.

پس اگر امام علی (علیه السلام) فرزندی به نام عمر داشته اند، خودشان آن نام را انتخاب نکرده اند.

ص: ۱۴۵

۱- [۱] الإصابه فی تمییز الصحابه ج ۴ ص ۵۸۷ رقم ۵۷۳۸ الی ۵۷۵۹

۲- [۲] الإصابه فی تمییز الصحابه ج ۴ ص ۴۴۷ رقم ۵۴۳۶ الی ۵۴۶۱

۳- [۳] در این باره به کتاب «تحریف اسماء اولاد المعصومین»، نوشته ی شیخ نجاح طائی رجوع کنید.

۴- [۴] مقاتل الطالبیین ج ۱ ص ۲۳ و عثمان بن علی الذی روی عن علی أنه قال: إنما سمیته باسم أخی عثمان بن مظعون.

۵- [۵] أنساب الأشراف ج ۱ ص ۲۹۷ وکان عمر بن الخطاب سمی عمر بن علی باسمه

۶- [۶] سیر أعلام النبلاء ج ۴ ص ۱۳۴ ومولده فی أيام عمر فعمر سماه باسمه

سادسا: این احتمال نیز وجود دارد که نام فرزند امیرالمومنین (علیه السلام) عمرو بوده و بعد ها «واو» آن حذف شده و به عمر تبدیل شده است که در اینجا تعدادی از مدارک آن را از نظر می گذرانیم:

۱. ابن ابی شیبہ، متوفای ۲۳۲ هـ۔

محمد بن عمرو بن علی عن علی بن ابی طالب (علیه السلام) قال أول من دفن بالبقيع عثمان بن مظعون...» (۱)

حدثنا أبو أسامة عن عبد الله بن محمد بن عمرو بن علي قال حدثني أبي قال قال علي والذي فلق الحبه وبرأ النسمه» (۲)

۲. مصعب بن عبدالله زبیری متوفای ۲۳۶ هـ۔

«وكانت فاطمه بنت الحسين بن الحسن بن علي بن أبي طالب وأمها : أم حبيب بنت عمرو بن علي بن أبي طالب.» (۳)

«فولد يحيى بن زيد بن علي : حسنه ، وأمها : محبه بنت عمرو بن علي بن أبي طالب.» (۴)

۳. خلیفه بن خیاط، متوفای ۲۴۰ هـ۔

و محمد بن عمرو بن علي بن أبي طالب أمه أم عبد الله، وأمها أسماء بنت عقيل» (۵)

۴. احمد بن شعيب نسائي، متوفای ۳۰۳ هـ۔

«عن عبد الله بن محمد بن عمرو بن علي قال حدثني أبي عن كريب قال أرسلني بن عباس وناس من

أصحاب النبي عله إلى أم سلمه أي الأيام كان النبي علي أكثرها صياما ...» (۶)

۵. حاکم نیشابوری، متوفای ۴۰۵ هـ۔

«عبد الله بن محمد بن عمرو بن علي عن أبيه أن كريبا مولى بن عباس أخبره أن بن عباس وناسا من

ص: ۱۴۶

۱- [۱] مصنف ابن ابی شیبہ ج ۷ ص ۲۷۳ ح ۳۶۰۲۳

۲- [۲] مصنف ابن ابی شیبہ ج ۷ ص ۴۶۲ ح ۳۷۲۴۵

۳- [۳] نسب قریش ج ۲ ص ۵۱

۴- [۴] نسب قریش ج ۲ ص ۶۶

۵- [۵] الطبقات الخلیفه بن خیاط، ص ۴۱۷ رقم ۲۰۴۸ سایت شامله

أصحاب رسول الله عليه وسلم أسألها عن أى الأيام كان رسول الله عليه أكثر لها صياما...» (١)

٦. ابن اثير جزرى، متوفى ٦٣٠هـ_

قال على بن عبد الله بن محمد بن عمرو بن على حضرنا باب رياح فى المقصوره فقال الأذن من كان

ههنا من بنى الحسين» (٢)

٧. جمال الدين مزى، متوفى ٧٦٢هـ_

ت : محمد بن عمرو بن على بن أبى طالب القرشى الهاشمى» (٣)

٨ شمس الدين ذهبى، متوفى ٧٦٨هـ_

محمد بن عمرو بن على بن أبى طالب عن جده وعنه يحيى بن سعيد كذا عند الترمذى الصواب محمد

بن على ت» (٤)

٩. ابو سعيد العلائى، متوفى ٧٩١هـ_

محمد بن عمرو بن على بن أبى طالب أخرج له الترمذى عن جده عنه عن النبى صلى الله عليه وآله وسلم حديث إذا عملت

أمتى خمس عشره خصله حل بها البلاء» (٥)

١٠. ابن حجر عسقلانى، متوفى ٨٥٢هـ_

«محمد بن عمرو بن على بن أبى طالب مجهول من الثالثه وقيل الصواب عن محمد بن على ت» (٦)

«ت الترمذى محمد بن عمرو بن على بن أبى طالب عن على رفعه إذا عملت أمتى خمس عشره خصله الحديث» (٧)

ص: ١٤٧

١- [١] المستدرک على الصحيحین ج ١ ص ٦٠٢ ح ١٥٩٣

٢- [٢] الكامل فى التاريخ ج ٥ ص ١٤٣

٣- [٣] تهذيب الكمال ج ٢٦ ص ٢١٨ رقم ٥٥١٤

٤- [٤] الكاشف ج ٢ ص ٢٠٧ رقم ٥٠٨٧

٥- [٥] جامع التحصيل ج ١ ص ٢٦٧ رقم ٧٠٣

٦- [٦] تقريب التهذيب ج ١ ص ٤٩٩ رقم ٦١٨٩

با وجود اینکه این حدیث مورد اشاره ی ابن حجر، با محمد بن عمرو بن علی به نقل ترمذی در سننش شناخته می شود، اما در سنن ترمذی «واو» از عمرو حذف و به عمر تبدیل شده است!

۱۱. متقی هندی، متوفای ۹۷۵ هـ _

عن ابن ابی فدیك قال : حدثنی علی بن عمر بن علی بن أبی طالب عن أیبه عن جده ... ابن جریر وقال : هذا خبر عندنا صحیح سنده إن كان عمرو بن علی هذا هو عمر بن علی بن أبی طالب...»^(۱)

در این چاپ که واو از عمرو در سند روایت حذف شده، شاهد بر حذفش باقی مانده است و آن، نقل قول

متقی هندی از ابن جریر طبری است که می گوید:

« سند این روایت در نزد ما صحیح است، اگر این عمرو بن علی، همان عمر بن علی بن ابی طالب باشد!!»

۱۲. عبدالرؤوف مناوی، متوفای ۱۰۳۱ هـ _

« الشافعی فی مسنده عن محمد بن عمرو بن علی بن أبی طالب مرسلًا هو فی التابعین متعدد فکان ینبغی تمیزه.»^(۲)

ص: ۱۴۸

۱- [۱] کنز العمال ج ۴ ص ۵۴ رقم ۹۸۷۶

۲- [۲] فیض القدیر ج ۶ ص ۲۸۳

شبهه ششم: چرا حضرت علی علیه السلام دخترشان ام کلثوم را به عمر دادند؟

پاسخ:

این شبهه از مهمترین و پر سر و صدا ترین شبهاتی است که مطرح شده و چندین کتاب نیز درباره ی آن نگاشته شده است که ما در اینجا به اختصار به ذکر چند نکته بسنده می کنیم: (۱)

نکته ی اول: صرف ازدواج بین دو نفر، نشان دهنده ی روابط حسنه بین خاندان دو طرف نیست. اگر اهل سنت می خواهند به این ازدواج برای اثبات روابط حسنه بین عمر و حضرت علی (علیه السلام) استدلال کنند، باید کیفیت ماجرا را نیز شرح دهند تا روشن شود که این ازدواج از سر دوستی و صمیمیت بوده و یا از سر اجبار و اکراه در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) نیز ازدواج هایی اتفاق افتاده است که هرگز «حسن رابطه» را ثابت نمی کند؛ مانند ازدواج رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) با «ام حبیبه» دختر ابوسفیان. تردیدی در این نیست که این ازدواج در زمانی به وقوع پیوست که ابوسفیان، کافر بود و از جمله ی سرسخت ترین دشمنان خدا و پیامبرش به شمار می رفت.

بر اساس گزارش تاریخ، این ازدواج در سال ششم و یا هفتم، زمانی که «ام حبیبه» در حبشه بود، صورت پذیرفته است و ابوسفیان در سال هشتم، به ظاهر تسلیم شد.

همچنین، هنگامی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) با صفیه و جویریة ازدواج نمودند، پدران هر دوی آن ها، یهودی بودند و از دشمنان اسلام به شمار می آمدند.

آیا می توان ادعا کرد که: این ازدواج ها دلیل بر دوستی و محبت بین رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) و ابوسفیان و یهود بوده است؟

البته در تاریخ نمونه های زیادی وجود دارد که زورمداران و سردمداران، هنگامی که می خواستند خانواده و بستگان رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) را آزار و اذیت کنند، پیشنهاد ازدواج با دختران و نواده های پیامبر را مطرح می کردند و اگر آن ها موافق نبودند، با زور و تهدید این کار را عملی می کردند.

محمد بن سعد (متوفای ۲۳۰ هـ) به نقل از محمد حنفیه، فرزند امیر مومنان (علیه السلام) این مسأله را چنین نقل

ص: ۱۴۹

کرده است:

منهال بن عمرو گوید: شخصی بر محمد بن حنفیه وارد شد و بر او سلام کرد. پس جواب سلامش را دارد. آن شخص حال او را پرسید. او دستش را تکان داد و گفت: شما چگونه هستید؟ الآن باید از حال ما با خبر شوید؟ وضعیت ما در میان این امت، همانند بنی اسرائیل در میان آل فرعون است. فرعون فرزندان آن ها را سر می برید و زنانشان را برای خود مباح می دانست (اشاره به آیه ی ۴ سوره قصص). این امت نیز فرزندان ما را سر می برند و زنان ما را بدون اجازه ی ما به ازدواج خود در می آورند. [\(۱\)](#)

نمونه بارز آن ازدواج زور مدارانه و غاصبانه، حجاج بن یوسف ثقفی با ام کلثوم دختر حضرت زینب (سلام الله علیها) از عبد الله بن جعفر است که به منظور توهین به خاندان رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) مبادرت به غصب ناموس هاشمی کرد. ابن حزم آندلسی می نویسد:

زینب دختر علی (علیه السلام) از فاطمه (سلام الله علیها) دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) با عبد الله بن جعفر بن ابی طالب ازدواج کرد و از او صاحب دختری شد که حجاج بن یوسف با آن دختر ازدواج کرد! [\(۲\)](#)

ابن طیفور (متوفای ۲۸۰ هـ)، الآبی (متوفای ۲۱ هـ)، زمخشری (متوفای ۵۳۸ هـ)، و ابن حمدون

(متوفای ۹۰۸ هـ) نقل کرده اند [\(۳\)](#) :

«هنگامی که دختر عبد الله بن جعفر را برای زفاف نزد حجاج بردند، هنگامی که به او نگاه کرد، دید که اشک های او بر گونه هایش جاری است. گفت: پدر و مادرم فدایت، چرا گریانی؟ گفت: از شرافتی که خوار و

ص: ۱۵۰

۱- [۱] الطبقات الکبری ج ۵ ص ۹۵ عن المنهال بن عمرو قال جاء رجل إلى بن الحنفیه فسلم علیه فرد علیه السلام فقال کیف أنت فحرك یده فقال کیف أنتم أما آن لكم أن تعرفوا کیف نحن إنما مثلنا فی هذه الأمة مثل بنی اسرائیل فی آل فرعون كان یدبح أبناءهم ویستحیی نساءهم وإن هؤلاء یدبحون أبناءنا وینکحون نساءنا بغير أمرنا

۲- [۲] جمهوره أنساب العرب ج ۱ ص ۳۸ وتزوجت زینب بنت علی من فاطمه بنت رسول الله - صلی الله علیه وسلم - عبد الله بن جعفر بن ابی طالب؛ فولدت له ابنة تزوجها الحجاج بن یوسف، فولدت له ابنة

۳- [۳] بلاغات النساء، ج ۱، ص ۵۱؛ نثر الدر فی المحاضرات، ج ۴، ص ۳۹؛ ربیع الأبرار، ج ۱، ص ۹۲: التذکره الحمدونیه، ج

۲، ص ۴۸

حقیر شد و از پستی که بزرگی یافت.» (۱)

آیا پس از آن همه ستم و جنایتی که حجاج بن یوسف درباره خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و بنی هاشم انجام داد، می توان به استناد این ازدواج، تجاهر کرد که روابط حجاج بن یوسف با اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله دوستانه بوده و او مرتکب هیچ ستم و جنایتی نسبت به آنها نشده است؟!

نمونه ی دیگر، ازدواج اجباری دختر امام حسین علیه السلام با مصعب بن زبیر است که سبط بن جوزی در این باره می نویسد: «مصعب بن زبیر با سکینه ازدواج کرد و در حالی که همسر او بود، از دنیا رفت. نخستین کسی که با سکینه ازدواج کرد، مصعب بود و این ازدواج با اجبار صورت گرفت.» (۲)

نکته ی دوم: در شرایط اضطراری، ازدواج با کافر نیز جایز است؛ چنانچه حضرت لوط عایم برای حفظ آبروی خود در پیش ملائکه ی خدا، در برابر درخواست مکرر قوم کافرش، دخترانش را به آن ها پیشنهاد کرد، با اینکه همگی بر کفر آنان اتفاق داریم و نزول عذاب بر آنان، این مطلب را تأیید می کند.

«وَحِائِهِ قَوْمُهُ يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ وَمَنْ قَبْلُ كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ قَالَ يَا قَوْمِ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطَهَرُ لَكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزُونِ فِي ضَعْفِي أَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ»

قوم او (بقصد مزاحمت میهمانان) بسرعت به سراغ او آمدند و قبلا کارهای بد انجام میدادند- گفت: «ای قوم من! اینها دختران منند؛ برای شما پاکیزه ترند! (با آنها ازدواج کنید؛ و از زشتکاری چشم پوشید!) از خدا بترسید؛ و مرا در مورد میهمانانم رسوا نسازید! آیا در میان شما یک مرد فهمیده و آگاه وجود ندارد؟!» (۳)

« قال هؤلاء بناتى إن كنتم فاعلين »

« گفت: دختران من حاضرند، اگر می خواهید کار صحیحی انجام دهید (با آنها ازدواج کنید، و از گناه و

ص: ۱۵۱

۱- لما زفت ابنة عبد الله بن جعفر " و كانت هاشميه جليله " إلى الحجاج بن يوسف ونظر إليها في تلك الليلة وعبرتها تجول في خديها فقال لها بأبي أنت وأمي مما تبكين قالت من شرف اتضع ومن ضعه شرفت

۲- تذكرة الخواص، ص ۲۴۹ - ۲۵۰ پی دی اف / وأما سکینه: فتزوجها مصعب بن الزبیر فهلك عنها... وأول من تزوجها مصعب بن الزبیر قهر

۳- هود ۷۸

آیا می توان ادعا کرد که: حضرت لوط علیه السلام فرزندانش را، جگر گوشه هایش را، پیوند های قلبش را دختران عزیزش را دوست نداشت؟ پس چگونه راضی شد که آنان را به مردانی فاسق، جنایت کار و لواط کار بدهد؟ آیا حضرت لوط علیه السلام معنای کلمه ی داماد را نمی دانست؟ پس چرا قصد داشت آنان را به دامادی خود قبول کند؟ آیا شایسته است که بگوییم: حضرت لوط علیه السلام به خاطر ترس از قومش این کار را کرد؟ پس شجاعتش کجا بود؟ دوستی و محبتش با دختران عزیزش چه شد؟ پس چرا و چگونه راضی شد، دخترانش را به دست مردان لواط کار و کافر بسپارد؟ غیرتش درباره ی دین خدا کجا رفته بود؟

این ها دقیقا پرسش هایی بود که اهل سنت در قضیه ازدواج ام کلثوم با عمر، درباره ی حضرت علی علیه السلام می پرسند. ما هم، همان پرسش ها را درباره ی دختران حضرت لوط علیه السلام از ایشان می پرسیم. هر پاسخی بدهند، ما هم، همان پاسخ را در جواب ازدواج ام کلثوم خواهیم داد.

نکته ی سوم: طرفداران ازدواج ام کلثوم با عمر نوشته اند که وقتی ابوبکر و عمر از صدیقه شهیده علیها السلام خواستگاری کرد، رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) دست رد به سینه آنان زد و عدم تناسب سنی بین آن حضرت و شیخین را دلیل رد خواستگاری اعلام کرد.

«از بریده اسلمی روایت شده است که گفت: ابوبکر و عمر، فاطمه (علیها السلام) را خواستگاری کردند؛ پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: او کوچک است؛ سپس علی علیه السلام خواستگاری کرد؛ پس به ازدواج او در آورد.» (۲)

این روایت را نسائی نقل کرده و ألبانی سندش را صحیح دانسته است (۳) و نیز ابن حبان در صحیحش آورده و شعیب الأرنؤوط سندش را بر شرط مسلم تصحیح کرده (۴) و همچنین حاکم نقل و تصحیح کرده و ذهبی نیز با نظر او موافقت کرده است. (۵)

ص: ۱۵۲

۱- حجر: ۷۱

۲- عن عبد الله بن بريده عن أبيه رضي الله عنه قال خطب أبو بكر وعمر فاطمه فقال رسول الله أنها صغيرة فخطبها علي فزوجها

۳- صحیح النسائی، ج ۲ ص ۴۱۲ ح ۳۲۲۱ بی دی اف / قال الألبانی: صحیح الإسناد

۴- صحیح ابن حبان ج ۱۵ ص ۳۹۹ ح ۶۹۴۸ سایت شامله / قال شعيب الأرنؤوط : إسناده صحیح علی شرط مسلم

۵- المستدرک علی الصحیحین ج ۲ ص ۱۸۱ ح ۲۷۰۵ سایت شامله

در این روایت دو نکته ی اساسی وجود دارد:

الف: مخالفت با خواستگاری ابوبکر و عمر، سنت قطعی رسول خدا صلی الله علیه و آله است؛ پس امیر مومنان علیه السلام هرگز نمی تواند بر خلاف این سنت پیامبر صلی الله علیه و آله رفتار کرده و به آنان دختر داده باشد.

ب: وقتی آن دو به خواستگاری صدیقه طاهره علیها السلام، مادر ام کلثوم آمدند، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «دخترم خردسال است»؛ یعنی بین شما و دخترم تناسب سنی وجود ندارد. حال چگونگی می تواند پانزده سال پس از این ماجرا، بین عمر و ام کلثوم که دختر حضرت زهرا (سلام الله علیها) است، تناسب سنی برقرار شده باشد؟!

بر اساس تاریخ، بین عمر بن خطاب و ام کلثوم، پنجاه سال اختلاف سنی وجود داشت، و این در حالی است که خود عمر به مردم دستور می داد که هر مردی باید با همسن و سال خود ازدواج کند.

شمس الدین سرخسی، از فقهای نامدار حنفی مذهب، می نویسد:

«از عمر روایت شده که می گفت: «من از ازدواج زنان جلوگیری می کنم، مگر این که با همتای او «هم کفو او باشد» و این دلیل بر این است که در ازدواج، همتا بودن معتبر است.» (۱)

سعید بن منصور، محدث بلند آوازه اهل سنت، نیز روایت کرده است:

«زن جوانی را که با پیرمردی ازدواج کرده بود و سپس شوهرش را کشته بود، نزد عمر آوردند. عمر گفت: ای مردم، از خدا بترسید. هر مردی باید با زنی همسان خودش (هم کفو خودش) ازدواج کند و هر زنی نیز باید با مردی ازدواج کند که همسان او است.» (۲)

اگر این ازدواج واقعیت دارد، چرا خلیفه دوم وجدان خود را خطاب قرار نداده و نگفته است که تقوا داشته باشد و با همسن و سال خود ازدواج کند؟

آیا این ازدواج بر اساس تقوا و دیانت صورت گرفته است؟

ص: ۱۵۳

۱- المبسوط للسرخسی ج ۴ ص ۱۹۶ (وبلغنا عن عمر رضی الله عنه أنه قال لأمنع النساء فزوجهن إلا من الأكفاء) ... وفیه دلیل أن الکفء فی النکاح معتبره

۲- سنن سعید بن منصور (۱) ج ۱ ص ۲۴۳ ح ۸۱۰ اتی عمر بن الخطاب رضی الله عنه بامرأه شابه زوجها شیخا کبیرا فقتلته فقال یا ایها الناس اتقوا الله ولینکح الرجل لمتة من النساء والتنکح المرأه لمتها من الرجال یعنی شبهها

آیا برای دیگران رعایت تقوا لازم است و خود خلیفه نباید به تقوا و عدالت پایبند باشد؟

آیا این عمل مصداق این آیه نمیشود؟:

«أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ»

«آیا مردم را به نیکی دعوت می کنید؛ اما خودتان را فراموش می نمایید؛ با این که شما کتاب (آسمانی) را می خوانید! آیا نمی اندیشید؟!»^(۱)

مگر خداوند در قرآن کریم فرموده است؟

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ. كَبِيرٌ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ»^(۲)

«ای کسانی که ایمان آورده اید! چرا چیزی را می گوئید که عمل نمی کنید. نزد خدا سخت مبغوض است که چیزی را بگوئید که عمل نمی کنید؟»

ام کلثوم چه گناهی کرده است که مجبور است با یک پیرمردی که همسن پدر بزرگ او است، ازدواج کند؟ آیا اگر ام کلثوم حق انتخاب داشت، پیرمرد ۵۷ ساله را برای ازدواج انتخاب می کرد؟

نکته ی چهارم: اهل سنت اگر بخواهند برای اثبات حسن رابطه میان خلفا و اهل بیت علیهم السلام به این ازدواج استناد کنند، باید پیامدهای آن را نیز بپذیرند، که کمترین آن، اهانت و دست درازی به ناموس رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) است.

خطیب بغدادی (متوفای ۴۹۳ه)، از دانشمندان پرآوازه اهل سنت، چنین روایت کرده است:

علی (علیه السلام) دخترش را آرایش کرد و نزد عمر فرستاد. عمر هنگامی که او را دید، به سوی او آمد و ساق پای او را گرفت و به او گفت: به پدرت بگو، راضی شدم، راضی شدم، راضی شدم و...؟^(۳)

ص: ۱۵۴

۱- بقره ۴۴

۲- سوره صف آیه ۲-۳

۳- تاریخ بغداد ج ۶ ص ۱۸۲ رقم ۳۲۳۷ فقام علی فامر بابنته من فاطمه فزینت ثم بعث بها إلى أمير المؤمنين عمر فلما رآها قام إليها فأخذ بساقها وقال قولي لأبيك قد رضيت قد رضيت فلما جاءت الجارية إلى أبيها قال لها ما قال لك أمير المؤمنين قالت دعاني وقبلني فلما قمت اخذ بساقي وقال قولي لأبيك قد رضيت

زشتی این عمل به حدی بوده که حتی صدای طرفداران را نیز در آورده و به قول معروف، آتش آن قدر شور شده که صدای آشپز هم در آمده است.

سبط ابن الجوزی در این باره می گوید:

«جد من در کتاب منتظم نقل کرده است که علی (علیه السلام) ام کلثوم را نزد عمر فرستاد تا او را بنگرد؛ اما عمر... به خدا قسم، چنین چیزی قبیح است، حتی اگر او کنیز بود، عمر حق نداشت این کار را انجام دهد؛ چرا که به اجماع مسلمین، دست زدن به زن نامحرم جایز نیست.»^(۱)

آیا سزاوار است که به امیرمؤمنان علیه السلام چنین نسبت های ناروایی داده شود؟ آیا آن حضرت دخترش را پیش از ازدواج و محرمیت به چنین دیدار شرم آوری می فرستد؟

ما نیز به جعلی بودن این روایات یقین داریم، اما از آنجایی که برترین دانشمندان سنی؛ از جمله شمس الدین ذهبی و ابن حجر عسقلانی با آب و تاب فراوان، این مطالب را مطرح کرده اند، از آنها می پرسیم:

چگونه است که یک دختر خردسال زشتی چنین عملی را درک می کند، اما خلیفه مسلمین آن را درک نمی کند؟

آیا سزاوار است که جانشین رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) چنین عملی را انجام دهد؟ اگر این عمل را نمی پسندید، چرا آن را در حق ناموس رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) نقل می کنید؟

نکته ی پنجم: کیفیت این ازدواج یا به گونه ای است که اهل سنت نقل کرده اند که در نکته ی چهارم بیان شد (دست درازی به ناموس رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) و ... که هیچ انسان با غیرتی قبول نمی کند و یا به گونه ای است که شیعه با سند های معتبر نقل کرده است که با زور و تهدید بوده است.

روایت اول: مرحوم کلینی از هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام روایت می کند که آن حضرت فرمود: زمانی که عمر بن خطاب از ام کلثوم خواستگاری کرد، امیرمؤمنان علیه السلام به او فرمود: ام کلثوم خردسال

ص: ۱۵۵

۱- تذکره الخواص، ص ۲۸۸ - ۲۸۹ پی دی اف / ذکر جدی فی کتاب منتظم ان علیا بعثها لینظرها و ان عمر کشف ساقها و لمسها بیده، هذا قبیح والله. لو کانت امه لما فعل بها هذا. ثم باجماع المسلمین لایجوز لمس الاجنبیه.

است. امام صادق (علیه السلام) می فرماید: عمر با عباس ملاقات کرد و به او گفت: من چگونه ام، آیا مشکلی دارم؟

عباس گفت: تو را چه شده است؟ عمر گفت: از برادر زاده ات دخترش را خواستگاری کردم، دست رد بر سینه ام زد. قسم به خدا چشمه زمزم را پر خواهم کرد، هیچ کرامتی را برای شما نمی گذارم، مگر این که آن را از بین ببرم، دو شاهد بر می انگیزم که او سرقت کرده و دستش را قطع خواهم کرد. عباس به نزد امیرمؤمنان علیه السلام آمد، او را از ماجرا با خبر ساخت و از او درخواست کرد که تصمیم در این باره را بر عهده او نهد. حضرت امیر نیز مسأله ازدواج را به عهده عباس گذاشت. (۱)

روایت دوم: مرحوم کلینی از زراره روایت می کند که:

« از امام صادق علیه السلام در باره ازدواج ام کلثوم پرسیدند، حضرت فرمود: او ناموسی است که از ما غضب کرده اند. (۲)

روشن است که اهل سنت هرگز به این روایات استناد نخواهند کرد؛ زیرا این روایات، نه تنها حسن رابطه را ثابت نمی کند، بلکه سوء رابطه را اثبات می نماید. ازدواج با زور و تهدید، آن هم با دختری هفت ساله [توسط پیرمرد پنجاه و هفت ساله] که نه خودش راضی است و نه پدرش، نمی تواند حسن رابطه میان آن ها را ثابت کند.

نکته ی ششم: محیی الدین نووی، مهمترین شارح صحیح مسلم، تصریح می کند که ام کلثوم دختر ابوبکر بود که با عمر ازدواج کرده است. وی درباره ی دو خواهر عایشه می نویسد:

دو خواهر عایشه ... این دو خواهر، اسماء دختر ابوبکر و ام کلثوم دختر ابوبکر هستند؛ و او است که در

ص: ۱۵۶

۱- الکافی - ط الاسلامیه، ج ۵ ص ۳۴۶ سایت کتابخانه مدرسه فقاها / محمد بن ابی عمیر عن هشام بن سالم عن ابی عبد الله علیه السلام قال لما خطب إليه قال له أمير المؤمنين إنها صبية قال فلقى العباس فقال له ما لي أبي باس قال وما ذاك قال خطبت إلى ابن أخيك فردني أما والله لأعورن زمزم ولا أدع لكم مكرمه إلا هدمتها ولاقيمن عليه شاهدین بانه سرق ولاقطعن يمينه فأتاه العباس فأخبره وسأله أن يجعل الأمر إليه فجعله إليه.

۲- الکافی - ط الاسلامیه، ج ۵ ص ۳۴۶ سایت کتابخانه مدرسه فقاها / عن ابن ابی عمیر عن هشام بن سالم و حماد عن زراره عن ابی عبد الله علیه السلام فی تزویج ام کلثوم فقال ان ذلک فرج غضبناه

شکم مادرش بود؛ و در آنجا توضیح ماجرا گذشت؛ و همین ام کلثوم است که عمر با او ازدواج کرده است.» (۱)

مؤید نظر نووی، این روایت است که از زید، پسر ام کلثوم نقل شده است که همواره می گفت: من پسر دو خلیفه هستم و به آن افتخار می کرد. (۲)

روشن است که اگر او فرزند حضرت زهرا (سلام الله علیها) و از نسل رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) بود، به انتساب خود به پیامبر صلی الله علیه و آله

افتخار می کرد، اما یکبار هم نگفته است: «انا ابن رسول الله»، با این که ارزش انتساب به رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) از نظر نص، منطوق و عقل، از انتساب به خلفا قطعاً بالاتر است.

بنابراین، از اینجا نیز روشن می شود که مادر او ام کلثوم، دختر ابوبکر و پدرش، عمر بن خطاب و مقصودش از «انا ابن الخلیفتین»، این دو خلیفه بوده است.

ص: ۱۵۷

۱- تهذیب الاسماء ج ۲ ص ۶۳۰ رقم ۱۲۳۹ أختا عائشه ... وهاتان الأختان هما أسماء بنت أبي بكر وأم كلثوم وهی التي كانت حملا وقد تقدم هناك إیضاح القصة وأم كلثوم هذه تزوجها عمر بن الخطاب رضی الله عنه

۲- الوافی بالوفیات ج ۱۵ ص ۲۳ وکان زید یقول أنا ابن الخلیفتین

شبهه هفتم: چرا اهل بیت علیهم السلام مادام العمر به کشته شدن حضرت زهرا علیها السلام به دست عمر اشاره ای نکردند؟

پاسخ:

روایات این قضیه در کتب شیعه به صورت متواتر نقل شده است که اینک چند مورد را ذکر می کنیم:

روایت اول: مرحوم کلینی (متوفای ۳۲۹ هـ) از امام حسین علیه السلام به نقل از حضرت علی علیه السلام از امام حسین علیه السلام روایت است که امام علی علیه السلام به هنگام دفن حضرت زهرا (علیها السلام)، خطاب به رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمودند:

« امانتی که به من سپرده بودی برگردانده شد، و به صاحبش رسید، از این پس اندوه من جاودانه، و شبهایم، شب زنده داری است، تا آن روز که خدا خانه زندگی تو را برای من برگزیند.

به زودی دخترت تو را آگاه خواهد ساخت که امت تو چگونه در ستمکاری بر او اجتماع کردند، از فاطمه (سلام الله علیها) پرس، و احوال اندوهناک ما را از او خبر گیر، که هنوز روزگاری سپری نشده، و یاد تو فراموش نگشته است.» (۱)

این روایت، در نهج البلاغه نیز آمده است. (۲)

روایت دوم: مرحوم سلیم بن قیس هلالی (متوفای ۷۶ هـ) از حضرت علی علیه السلام

«سلیم گفت: در آن سال عمر بن خطاب به خاطر شعر ابو مختار همه کار گزارانش را به نصف اموالشان جریمه کرد ولی قنفذ عدوی را چیزی جریمه نکرد.

ابان گوید: سلیم گفت: علی علیه السلام را ملاقات کردم و از آنچه عمر کرده بود، پرسیدم. فرمود: آیا میدانی چرا از قنفذ دست برداشت و او را چیزی جریمه نکرد؟ گفتم: نه. فرمود: زیرا او کسی است که فاطمه (سلام الله علیها) را

ص: ۱۵۸

۱- الکافی - ط الاسلامیه ، ج ۱ ص ۴۵۸ - ۴۵۹ سایت کتابخانه مدرسه فقاها / فَلَقَدِ اسْتَرْجَعَتِ الْوَدِيعَةَ وَ أَخَذَتِ الرَّهِيْنَةَ أَمَا حُرْنِي فَسِرْمٌ وَأَمَا لَيْلِي فَمَسِيْهَةٌ إِلَى أَنْ يَخْتَارَ اللَّهُ لِي دَارَكَ الَّتِي أَنْتَ بِهَا مُقِيمٌ وَسَيَتَّبِعُكَ ابْنُكَ بِتَضَافِرِ أُمَّتِكَ عَلَى هَضْمِهَا فَأَخْفِهَا السُّؤَالَ وَ اسْتَخْرِهَا الْحَالَ هَذَا وَ لَمْ يَطُلِ الْعَهْدُ وَ لَمْ يَخُلْ مِنْكَ الذُّكْرُ

۲- نهج البلاغه، خطبه ۲۰۳

هنگامی که میان من و مهاجمان حایل شد، با تازیانه زد که بر اثر آن درگذشت و کبودی تازیانه بر بازوی حضرتش همچنان باقی مانده بود.» (۱)

روایت سوم: ابن عباس از حضرت علی علیه السلام

«سلیم می گوید: وقتی حسین علیه السلام به شهادت رسید، ابن عباس به شدت گریه کرد؛ سپس گفت: چه چیزها که این امت بعد از پیامبرش دیده است. روزی در ذی قار بر علی علیه السلام وارد شدم. وی کتابی را برایم بیرون آورد و فرمود: ای ابن عباس! این کتابی است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) برایم املا کرد، آن را خواند و در آن همه آنچه از زمان رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله تا زمان شهادت حسین علیه السلام اتفاق افتاد، وجود داشت، از جمله آن که با خود حضرت چه می کنند و چگونه فاطمه (سلام الله علیها) شهید می شود.» (۲)

روایت چهارم: مرحوم ابو منصور طبرسی (از علمای قرن ششم هجری) از امام حسن مجتبی علیه السلام

امام حسن علیه السلام در مناظره ای که با معاویه و دار و دسته وی داشتند، خطاب به مغیره بن شعبه فرمودند:

«ای مغیره، تو دشمن خدا هستی ... و تو همان کسی هستی که فاطمه دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) را کتک زدی، تا آنجا که خون آلود شد و فرزندی که در رحم داشت سقط کرد.» (۳)

روایت پنجم: طبری شیعی (متوفای بعد از ۳۹۰ هـ) از طریق امام سجاد علیه السلام و امام باقر علیه السلام

«محمد بن عمار می گوید: از پدرش عمار یاسر شنیدم که گفت: آن گاه که رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) قبض روح شد و آن حوادث در آن روز اتفاق افتاد، قوم (دستگاه خلافت) به خانه فاطمه (سلام الله علیها) داخل شد و علی بن ابی طالب (علیه السلام)

ص: ۱۵۹

۱- [۱] کتاب سلیم بن قیس هلالی، حدیث ۱۳ / قَالَ أَبَانُ قَالَ سَلِيمٌ فَلَقِيْتُ عَلِيًّا ص فَسَأَلْتُهُ عَمَّا صَنَعَ [عَمْرُ] فَقَالَ هَلْ تَدْرِي لِمَ كَفَّ عَنْ قُنْفُذٍ وَ لَمْ يُغْرِمَهُ [شَيْئًا] قُلْتُ لَا قَالَ لِأَنَّهُ هُوَ الَّذِي ضَرَبَ فَاطِمَةَ ع بِالسَّوْطِ حِينَ جَاءَتْ لِتَحُولَ بَيْنِي وَ بَيْنَهُمْ فَمَاتَتْ ص وَ إِنَّ أَثَرَ السَّوْطِ لَفِي عَضِدِهَا مِثْلُ الدَّمْلُجِ .

۲- [۲] کتاب سلیم بن قیس هلالی، حدیث ۶۶ / سلیم قال: لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ بُنَّ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَكَى ابْنُ عَبَّاسٍ بُكَاءً شَدِيداً ثُمَّ قَالَ مَا لَقِيَتْ هَيْدَةَ الْأُمِّهِ بَعِيدَ نَبِيَّهَا.. لَقَدْ دَخَلْتُ عَلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِهَذِي قَارٍ، فَأَخْرَجَ إِلَيَّ صَحِيفَةً فَقَالَ لِي: يَا ابْنَ عَبَّاسِ هَيْدَةُ صَحِيفَةٌ أَمَلَاهَا عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ حَطَى بِيَدِي، فَقُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِفْرَأَهَا فَقْرَأَهَا، فَإِذَا فِيهِ كُلُّ شَيْءٍ مُنْذُ قُبُضِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ إِلَى مَقْتَلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ كَمَا نَ فِيهَا قَرَأَهُ عَلَيَّ كَيْفَ يُصْنَعُ بِهِ وَ كَيْفَ تُسْتَشْهَدُ فَاطِمَةُ سَلَامَ اللَّهُ عَلَيْهَا.

۳- [۳] الاحتجاج للطبرسی، ج ۱ ص ۴۰۱-۴۱۴ سایت کتابخانه مدرسه فقاها / (فيما احتج به الحسن عليه السلام على معاوية و

اصحابه) يا مغيره بن شعبه فانك لله عدو... و أنت الذي ضربت فاطمه بنت رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم حتى ادميتها و
القت ما في بطنها

ها را از خانه اش بیرون کشیدند و آنچه از آن مرد به فاطمه (سلام الله علیها) رسید، او فرزندش را سقط نمود و همان

سبب بیماری و وفات (شهادت) او بود.» (۱)

روایت ششم: مرحوم عیاشی (متوفای ۲۲۰ هـ) از امام باقر یا امام صادق (علیهما السلام) «امام باقر (علیه السلام) یا امام صادق (علیه السلام) فرمودند: هنگامی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) یا قبض روح شد و آن اختلافات در گرفت .. (حکومت وقت) در مرتبه سوم مردی را که نام او قنفذ بود، فرستاد، فاطمه (سلام الله علیها) میان او و علی علم ایستاد و حائل شد، در این هنگام قنفذ ضربتی بر فاطمه (علیها السلام) وارد آورد.» (۲)

روایت هفتم: طبری شیعی (متوفای بعد از ۳۹۰ هـ) از امام صادق (علیهما السلام) با سند معتبر

« ابو بصیر از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده است که فرمود: فاطمه زهرا (سلام الله علیها) در روز سه شنبه سوم جمادی الثانی سال یازدهم هجری از دنیا رفت و سبب وفات آن حضرت نیز این بود که قنفذ غلام عمر به دستور او با غلاف شمشیر ضربه ای به او زد که محسن (علیه السلام) را سقط کرد و به خاطر آن به شدت بیمار شد.

آن حضرت به هیچ یک از کسانی که او را اذیت کرده بودند، اجازه نداد که بر او وارد شوند. دو نفر از اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) از امیر مؤمنان علایم اجازه گرفتند که شفاعت آنها را بنمایند که بر آن حضرت وارد شوند و امیر مؤمنان علایم برای آنان اجازه گرفت. هنگامی که وارد شدند، از حال صدیقه طاهره علیک سؤال کردند، آن حضرت فرمود: خدا را شکر خوبم.

اخل

سپس فرمود: آیا از رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) نشنیدید که می فرمود: فاطمه (سلام الله علیها) پاره ای از تن من است؛ هر کس او را بیازارد، به راستی که مرا آزرده است و هر کس مرا بیازارد، خدا را آزرده است؟ گفتند: بله شنیده ایم. پس فرمود:

ص: ۱۶۰

۱- [۱] دلائل الإمامه - ط مؤسسه البعثه، ص ۱۰۳ سایت کتابخانه مدرسه فقاها / حَدَّثَنِي أَبُو إِسْحَاقَ إِبرَاهِيمُ بْنُ أَحْمَدَ الطَّبْرِيُّ الْقَاضِي، قَالَ: أَخْبَرَنَا الْقَاضِي أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ عُمَرَ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مَالِكِ السَّيَّارِيِّ، قَالَ: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ زَكَرِيَّا الْغَلَابِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَمَّارَةَ الْكِنْدِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ جَابِرِ الْجَعْفِيِّ، عَنْ أَبِي جَعْفَرِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ (عَلَيْهِمُ السَّلَامُ)، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَمَّارِ بْنِ يَاسِرٍ فَلَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)، وَجَرَى مَا جَرَى فِي يَوْمِ دُخُولِ الْقَوْمِ عَلَيْهَا دَارَهَا، وَإِخْرَاجِ ابْنِ عَمَّهَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، وَ مَا لِحِقِّهَا مِنَ الرَّجُلِ أَشَقَّتْ بِهِ وَوَلَدًا تَمَامًا، وَكَانَ ذَلِكَ أَضَلَّ مَرَضَهَا وَوَفَاتَهَا (صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهَا).

۲- [۲] تفسیر العیاشی، ج ۲ ص ۳۰۶-۳۰۸ سایت کتابخانه مدرسه فقاها / عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ...

فَلَمَّا قُبِضَ نَبِيُّ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَمَا كَانَ... فَأُرْسِلَ إِلَيْهِ الشَّالِثَةُ رَجُلًا- يُقَالُ لَهُ قَنْفَذُ فَقَامَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ
(صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهَا) تَحُولُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ عَلِيٍّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فَضَرَبَهَا.

به خدا سوگند که شما دو نفر مرا اذیت کرده اید. امام صادق (علیه السلام) فرمود: آن دو نفر از نزد آن حضرت خارج شدند، در حالی که حضرت زهرا (سلام الله علیها) بر آن دو خشمگین بود. (۱)

روایت هشتم: مرحوم ابو الفتح کراچکی (متوفای ۴۴۹ هـ) با سند معتبر از امام صادق (علیه السلام) به نقل از رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم)

امام صادق (علیه السلام) به یونس بن یعقوب فرمود: ای یونس، جدم رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود: آن کس که بعد از من به دخترم فاطمه (سلام الله علیها) ظلم کند و حقش را غصب کند و او را به قتل برساند ... خدای متعال هرگز او را از آتش جهنم بیرون نمی آورد. (۲)

روایت نهم: مرحوم ابن قولویه قمی (متوفای ۳۹۷ هـ) به نقل از امام صادق (علیه السلام)

« امام صادق (علیه السلام) فرمود: آنگاه که رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) را به آسمان سیر دادند، به حضرتش عرض شد: خداوند متعال شما را در سه چیز می آزمايد... و اما دخترت فاطمه (سلام الله علیها)، مورد ستم قرار گرفته، حقش را غصب می کنند، او را می زنند، درحالی که حامله و باردار است... و به دنبال ضربتی که بر او وارد می شود، فرزندش را سقط

ص: ۱۶۱

۱- [۱] دلائل الإمامه - ط مؤسسه البعثه، ص ۱۳۴-۱۳۵ سایت کتابخانه مدرسه فقهات / عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ هِارُونَ بْنِ مُوسَى التَّلْعَكَبَرِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ هَمَّامٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ ابْنِ سِنَانَ عَنْ ابْنِ مُسَيْكَانَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قُبِضَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ فِي جُمَادَى الْآخِرَةِ يَوْمَ الثَّلَاثَاءِ لِثَلَاثِ خَلْوُونَ مِنْهُ سَنَةً إِحْدَى عَشْرَةَ مِنَ الْهَجْرَةِ وَ كَانَ سَبَبٌ وَقَاتِيهَا أَنْ قُنُذًا مَوْلَى عُمَرَ لَكَرَّهَا بِنَعْلِ السَّيْفِ بِأَمْرِهِ فَأَسْقَطَتْ مُحْسِنًا وَ مَرَضَتْ مِنْ ذَلِكَ مَرَضًا شَدِيدًا وَ لَمْ تَدْعُ أَحَدًا مِمَّنْ آذَاهَا يَدْخُلُ عَلَيْهَا وَ كَانَ الرَّجُلَانِ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ سَأَلَا- أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ أَنْ يَشْفَعَ لَهُمَا إِيَّهَا فَسَأَلَهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَمَّا دَخَلَا عَلَيْهَا قَالَا لَهَا كَيْفَ أَنْتِ يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ قَالَتْ بِخَيْرٍ بِحَمْدِ اللَّهِ ثُمَّ قَالَتْ لَهُمَا مَا سَمِعْتُمَا النَّبِيَّ يَقُولُ فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي فَمَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي وَ مَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللَّهُ قَالَا بَلَى قَالَتْ فَوَ اللَّهُ لَقَدْ آذَيْتُمَانِي قَالَ فَخَرَجَا مِنْ عِنْدِهَا عَلَيْهَا السَّلَامُ وَ هِيَ سَاخِطَةٌ عَلَيْهِمَا

۲- [۲] كنز الفوائد، ج ۱ ص ۶۳ سایت کتابخانه مدرسه فقهات / حدثنا الشيخ الفقيه ابو الحسن بن شاذان (رحمه الله) قال حدثني ابي (رضي الله عنه) قال حدثنا ابن الوليد محمد بن الحسن قال حدثنا الصنفار محمد بن الحسين (الحسن قال حدثنا محمد بن زياد عن مفضل بن عمر عن يونس بن يعقوب (رضي الله عنه) قال سمعت الصادق جعفر بن محمد (عليه السلام) يقول... يا يونس قال جدی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ملعون ملعون من یظلم بعدی فاطمه ابنتی و یغصبها حقها و یقتلها ثم قال یا فاطمه البشری فلک عند الله مقام محمود تشفعین فيه لمحبيک و شیعتک تشفعین یا فاطمه و لو ان کل نبی بعثه الله و گل ملک قربه شفعا فی کل مبغض لک غاصب لک ما اخرجہ الله من النار.

روایت دهم: مرحوم کلینی (متوفای ۳۲۹ هـ) با سند صحیح از امام کاظم (علیه السلام)

« امام کاظم عام فرمود: همانا فاطمه (سلام الله علیها) صدیقه شهیده است.» (۲)

مرحوم علامه مجلسی، این روایت را صحیح دانسته است. (۳)

ص: ۱۶۲

۱- [۱] کامل الزیارات - ط مکتبه الصدوق، ص ۳۴۷ سایت کتابخانه مدرسه فقاها / حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَّادِ الْبُضَيْرِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْبُضَيْرِيِّ الْأَصَمِّ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) قَالَ: لَمَّا اسْرَى بِالْبَيْتِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) إِلَى السَّمَاءِ قِيلَ لَهُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَخْتَبِرُكَ فِي ثَلَاثٍ... أَمَا ابْتِكَ فَتُظْلَمُ وَتَحْرَمُ وَيُؤْخَذُ حَقُّهَا غَضَبًا الَّذِي تَجْعَلُهُ لَهَا وَضَرْبٌ وَهِيَ حَامِلٌ... وَتَطْرَحُ مَا فِي بَطْنِهَا مِنَ الضَّرْبِ.

۲- [۲] الكافي - ط الاسلاميه ، ج ۱ ص ۴۵۸ سایت کتابخانه مدرسه فقاها / محمد بن يحيى عنى العمركى بن على عن على بن جعفر عن أخيه أبى الحسن (عليه السلام) قال: ان فاطمه سلام الله عليها صدیقه شهیده.

۳- [۳] مرآه العقول فى شرح أخبار آل الرسول، ج ۵ ص ۳۱۵ سایت کتابخانه مدرسه فقاها

جهت سهولت دستیابی به مصادر، آن ها را طبقه بندی کردیم؛ بدین شکل که در اولویت اول از برنامه ی الجامع الکبیر استناد دهی کرده ایم و اگر کتاب مورد استناد ما در آن برنامه نبود، از سایت رسمی مکتبه شامله و اگر در آنجا نیز نبود، از نسخه ی الکترونیکی پی دی اف استفاده کرده ایم. در پاره ای از موارد نیز از منابع متفرقه استفاده کرده ایم که آن ها را در قسمت جداگانه ذکر کرده ایم.

متفرقه

القرآن الکریم، با ترجمه های سایت: <http://tanzil.net>

۲. برنامه الجامع الکبیر لکتب التراث العربی والاسلامی ؛ مرکز التراث للبرمجیات : الأردن - عمان

۳. سایت برنامه ی شامله به آدرس: <http://www.shamela>

۴. برنامه ی جوامع الکلم متعلق به سایت اسلام وب: <http://gk.islamweb.net>

۵. سایت موسسه تحقیقاتی حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به آدرس: <https://www.valiasr-aj.com>

۶. سایت مکتبه أهل البيت به آدرس: <https://www.ablibrary.net>

۷. نهج البلاغه لامیر المؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) المؤلف: السید محمد بن الحسین بن موسی یلقب بالشریف الرضی (ت ۴۰۶ هـ)

۸. جواهر الکلام فی معرفه الإمامه والإمام المؤلف: آیت الله السید علی الحسینی المیلانی

۹. مظلومیت برترین بانو، مؤلف: آیت الله سید علی حسینی میلانی

ص: ۱۶۳

١٠. الطرائف فى معرفه مذاهب الطوائف، المؤلف: السيد ابن طاووس، الناشر: الخيام - قم / سايت مكتبه اهل البيت
١١. نهج الحق وكشف الصدق، المؤلف: العلامة الحلى الناشر: دار الهجره - قم / بر مبنای سايت مكتبه اهل البيت
١٢. تذکره الخواص، المؤلف: يوسف بن قزعلی بن عبد الله الحنفی سبط بن الجوزی (ت ٦٥٤ هـ) الناشر: منشورات الشريف الرضى / سايت مكتبه أهل البيت
١٣. دلائل الامامه، مؤلف: طبرى، محمد بن جرير، تحقيق: قسم الدراسات الاسلاميه - مؤسسه البعته،
ناشر: مركز الطباعه والنشر فى مؤسسه البعته، قم، چاپ: الاولى ١٤١٣ / سايت كتابخانه مدرسه فقاها
١٤. كامل الزيارات، مؤلف: قمى، جعفر بن محمد، ناشر: مكتبه الصدوق / سايت كتابخانه مدرسه فقاها
١٥. تفسير العياشى، مؤلف: عياشى، محمد بن مسعود، تحقيق: الحاج السيد هاشم الرسولى المحلاتى،
ناشر: المكتبه العلميه الاسلاميه - طهران / سايت كتابخانه مدرسه فقاها
١٦. الكافى، مؤلف: شيخ كلينى، محمد بن يعقوب، ناشر: اسلاميه، تهران، الطبعة الثانيه، ١٣٦٢ هـ. ش / سايت كتابخانه مدرسه فقاها
١٧. الاحتجاج، مؤلف: طبرسى، احمد بن على، تحقيق، تعليق وملاحظات: السيد محمد باقر الخرسان، ناشر: دار النعمان للطباعه والنشر - النجف الاشرف، ١٣٨٦ - ١٩٦٦ م / سايت كتابخانه مدرسه فقاها
١٨. كنز الفوائد، مؤلف: كراچكى، محمد بن على، ناشر: مكتبه المصطفوى، چاپخانه: غدیر، قم، چاپ: الثانيه، سال چاپ: ١٣٦٩ ش / سايت كتابخانه مدرسه فقاها
١٩. مناقب آل ابى طالب المؤلف: ابن شهر آشوب مشير الدين أبى عبد الله محمد بن على بن شهر آشوب المازندرانى الناشر: المطبعه الحيدريه - النجف ؛ ١٣٧٩ هـ - ١٩٥٩ م / سايت كتابخانه مدرسه فقاها
٢٠. مستدرکات علم رجال الحديث المؤلف: الشيخ على النمازى الشاهرودى الناشر: حيدرى - تهران الطبعة الأولى محرم الحرام ١٤١٥ هـ / سايت كتابخانه مدرسه فقاها
٢١. فرائد السمطين فى فضائل المرتضى والبتول والسبطين المؤلف: ابراهيم بن محمد الجوينى محقق:

محمد باقر المحمودى الناشر: مؤسسه المحمودى؛ بيروت - لبنان / بر مبنای سايت كتابخانه مدرسه فقاها ها

٢٢. نظم درر السمطين فى فضائل المصطفى و المرتضى و البتول و السبطين السلام المؤلف: محمد بن عزالدين الزرندي الناشر: دار إحياء التراث العربى / بر مبنای سایت کتابخانه مدرسه فقاہت

٢٣. مرآه العقول المؤلف: الشيخ محمد باقر بن محمد تقى المجلسى الناشر: دار الكتب الإسلاميه المطبعه: مروى الطبعه: ٢ تاريخ النشر: ١٤٠٤ هـ.ق / سایت کتابخانه مدرسه فقاہت

٢٤. بحار الأنوار المؤلف: الشيخ محمد باقر المجلسى الناشر: مؤسسہ الوفاء - بيروت - لبنان

٢٥. تاريخ سياسى صدر اسلام = ترجمه كتاب سليم. نویسنده: سليم بن قيس هلالی. مترجم: محمود رضا افتخار زاده

٢٦. شبهه پژوهی، مؤلف: سيد محمد يزدانى، ناشر: انتشارات دليل ما

٢٧. مقاله مناهج الأئمه المتقدمين، مؤلف: شيخ محمد الامين پى دى اف

٢٨. عنوان الكتاب: المسند (تحقيق: أحمد شاكر - حمزه الزين) المؤلف: أحمد بن حنبل المحقق: أحمد شاكر - حمزه الزين الناشر: دار الحديث سنه النشر: ١٦١٦ - ١٩٩٥ عدد المجلدات: ٢٠ رقم الطبعه: الأولى

٢٩. كفايه الطالب و يليه البيان فى أخبار صاحب الزمان المؤلف: فخر الدين محمد بن يوسف كنجى (ت ٢٥٨ هـ) الناشر: دار إحياء تراث أهل البيت (ع) طهران - ايران الطبعه الثالثه: ١٤٠٤ هـ.ج. ١٣٩٢

٣٠. عنوان الكتاب: صحيح سنن الترمذى المؤلف: الترمذى / الألبانى المحقق: محمد ناصر الدين الألبانى الناشر: مكتبه المعارف سنه النشر: ١٩١٩ - ١٩٩٨ عدد المجلدات: ٤ رقم الطبعه: ١

٣١. عنوان الكتاب: صحيح سنن النسائى المؤلف: أحمد بن شعيب بن على النسائى أبو عبد الرحمن / الألبانى المحقق: محمد ناصر الدين الألبانى الناشر: مكتبه المعارف سنه النشر: ١٩١٩ - ١٩٩٩ عدد المجلدات: ٤ رقم الطبعه: ١

٣٢. كتاب التحريش، المؤلف: ضرار بن عمرو الغطفانى حقيقه: د. حسين خانصو و د. محمد كشكين. طبع شركه دار الإرشاد - إستانبول - تركيا. توزيع: دار ابن حزم - بيروت الطبعه الأولى، ١٤٣٥ هـ - ٢٠١٤ م

٣٣. شواهد التنزيل للحاكم الحسكاني المؤلف: عبيد الله بن عبد الله الحاكم الحسكاني تحقيق: محمد باقر المحمودى الناشر: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات ، بيروت، ١٩٣١ هـ الطبعه الثانيه

٣٤. عنوان الكتاب: جوله تاريخيه فى عصر الخلفاء الراشدين - دراسه وصفيه تحليليه لأحداث تلك الفتره المؤلف: محمد السيد الوكيل الناشر: دار المجتمع سنه النشر: ١٩٢٣ - ٢٠٠٢ عدد المجلدات: ١ رقم الطبعه: ٥

٣٥. إزاله الخفاء عن خلفه الخلفاء المؤلف: الشاه ولى الله الدهلوى (ت ١١٧٦ هـ) تعريب: السيد جاويد احمد الندوى تحقيق و تعليق: الأستاذ الدكتور تقى الدين الندوى الناشر: دار القلم - دمشق الطبعه الأولى ١٤٣٤ هـ - ٢٠١٣ م

٣٦. عنوان الكتاب: تاريخ مدينه السلام (تاريخ بغداد) وذيله والمستفاد المؤلف: أحمد بن على بن ثابت الخطيب البغدادي أبو بكر - ابن النجار المحقق: بشار عواد معروف الناشر: دار الغرب الإسلامى سنه النشر: ١٦٢٢ - ٢٠٠١ عدد المجلدات: ٢١ رقم الطبعه: الأولى

٣٧. عنوان الكتاب: المذكر والتذكير والذكر المؤلف: ابن أبى عاصم المؤلف: أبو بكر أحمد بن عمرو بن أبى عاصم الضحاك بن مخلد الشيبانى المتوفى: ٢٨٧ هـ المحقق: عمرو عبد المنعم سليم الناشر: دار الصحابه للتراث - طنطا - مصر الطبعه: الأولى، ١٦١٢ هـ - ١٩٩٢ م عدد المجلدات: الأولى

٣٨. عنوان الكتاب: أسمى المطالب فى سيره أمير المؤمنين على بن أبى طالب (عليه السلام) شخصيه وعصره المؤلف: على محمد محمد الناشر: مكتبه الصحابه - الشارقه سنه النشر: ١٦٢٠ - ٢٠٠٦ عدد المجلدات: ٢

٣٩. قراءه فى كتب العقائد المذهب الحنبلى نموذجاً تأليف: حسن بن فرحان المالكي الناشر: مركز الدراسات التاريخيه الطبعه الثالثه ١٦٣٠ هـ - ٢٠٠٩ م

٤٠. المصاييح، المؤلف: السيد ابو العباس احمد بن ابراهيم الحسنى (ت ٣٥٣ هـ) تحقيق: عبد الله بن عبد الله بن أحمد الحوثى الناشر: مؤسسه الإمام زيد بن على الثقافيه - صنعاء ، الطبعه الثانيه ١٩٢٣ هـ - ٢٠٠٢ م

٤١. الشافى، المؤلف: المنصور بالله عبد الله بن حمزه بن سليمان (ت ٦١٤ هـ) تحقيق: مجدالدين بن محمد بن منصور المؤيدى متوفى ١٣٣٢ هـ تخريج و تعليق: الحسن بن الحسين بن محمد الحوثى متوفى ١٣٨٨ هـ الناشر: منشورات مكتبه أهل البيت - صعده ، الطبعه الأولى - ١٦٢٩ هـ - ٢٠٠٨ م

٤٢. الفاروق، المؤلف: العلامة محمد شبلى الملقب بالنعمانى (المتوفى: ١٣٣٢ هـ) ، تعريب : د. سمير عبدالحميد ابراهيم ، الناشر: دار السلام للنشر و التوزيع ، الرياض، الطبعة: الثانية، ١٩١٩م

٤٣. شرح ما يقع فيه التصحيف والتحرير المؤلف: أبو أحمد الحسن بن عبد الله (ت ٣٨٢ هـ) المحقق: عبد العزيز أحمد : الناشر: شركه مكتبه والمطبعه مصطفى البابى الحلبي واولاده بمصر ، الطبعة الأولى ١٣٨٣ هـ ١٩٩٣م

٤٤. اسم الكتاب: المحاسن المجتمعه فى الخلفاء الاربعه اسم المؤلف: عبدالرحمن بن عبد السلام الصفورى؛ الملك السعود قسم المخطوطات ، الرقم: ٦٨٧١

٤٥. الشجره النبويه فى نسب خير البريه المؤلف: جمال الدين يوسف القيسى المشهور با ابن المبرد (ت ٩٠٩ هـ) دار النشر: المنتدى الاسلامى الامارات العربيه المتحده

٤٦. تطهير الجنان و اللسان ، المؤلف: ابن حجر الهيتمى، تحقيق: ابو عبد الرحمن المصرى الأثرى ، الناشر: دار الصحابه للتراث بطنطا ، الطبعة الأولى ١٤١٣ هـ - ١٩٩٢م

٤٧. تحفه اثنى عشره المؤلف: عزيز الله غلام حليم بن شيخ قطب الدين الدهلوى (ت ١٢٣٩ هـ)، تحقيق : مولوى احسان الله صاحب فرنگى دار النشر: منشى نول كشور - لكهنو - هند ؛ ١٣٠٢ هـ

سایت المكتبه الشامله:

٤٨. الكتاب: سلسله الأحاديث الصحيحه وشىء من فقها وفوائدها المؤلف: أبو عبد الرحمن محمد ناصر الدين بن الحاج نوح بن نجاتى بن آدم، الأشقودرى الألبانى (المتوفى: ١٩٢٠ هـ) الناشر: مكتبه المعارف للنشر والتوزيع، الرياض الطبعة: الأولى، (لمكتبه المعارف) عدد الأجزاء: ٦ عام النشر: ج ١ - ٤: ١٤١٥ هـ - ١٩٩٠ م ج ٦: ١٤١٦ هـ - ١٩٩٩ م ج ٧: ١٦٢٢ هـ - ٢٠٠٢ م

٤٩. الكتاب: إرواء الغليل فى تخريج أحاديث منار السبيل المؤلف: محمد ناصر الدين الألبانى (المتوفى: ١٦٢٠ هـ) إشراف: زهير الشاويش الناشر: المكتب الإسلامى - بيروت الطبعة: الثانية ١٦٠٥ هـ - ١٩٨٥م

٥٠. الكتاب: الاعلام المؤلف: خير الدين بن محمود بن محمد بن على بن فارس، الزركلى الدمشقى (المتوفى: ١٣٩٦ هـ) الناشر: دار العلم للملايين الطبعة: الخامسة عشر - أيار / مايو ٢٠٠٢م

ص: ١٦٧

٥١. الكتاب: طبقات خليفه بن خياط المؤلف: أبو عمرو خليفه بن خياط بن خليفه الشيباني العصفري

البصري (المتوفى: ٢٤٠هـ) رواه: أبي عمران موسى بن زكريا بن يحيى التستري (ت ق ٥٣هـ)، محمد بن أحمد بن محمد الأزدي (ت ق ٥٣هـ) المحقق: د سهيل زكار الناشر: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع سنة النشر: ١٦١٦ هـ = ١٩٩٣ م

٥٢. الكتاب: تثبيت دلائل النبوه المؤلف: القاضي عبد الجبار بن أحمد بن عبد الجبار الهمداني الأسد أبادي، أبو الحسين المعتزلي (المتوفى: ٤١٥هـ) الناشر: دار المصطفى - شبرا - القاهره

٥٣. الكتاب: الثغور الباسمه فى مناقب سيدتنا فاطمه بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم المؤلف: جلال الدين السيوطى (ت ٩١١ هـ) المحقق: السيد حسن الحسينى الناشر: دار البشائر الإسلاميه الطبعة: الأولى ١٤٣١ هـ - ٢٠١٠ م

٥٤. الكتاب: التنكيل بما فى تأنيب الكوثرى من الأباطيل المؤلف: عبد الرحمن بن يحيى بن على بن

محمد المعلمى العتمى اليمانى (المتوفى: ١٣٨٦هـ) مع تخريجات وتعليقات: محمد ناصر الدين الألبانى - زهير الشاويش - عبد الرزاق حمزه الناشر: المكتب الإسلامى الطبعة: الثانية، ١٤٠٦هـ - ١٩٨٩ م عدد الأجزاء: ٢

٥٥. الكتاب: دراسه نقديه فى المرويات الوارده فى شخصيه عمر بن الخطاب وسياسته الإداريه رضى

الله عنه المؤلف: عبد السلام بن محسن ال عيسى الناشر: عماده البحث العلمى بالجامعه الإسلاميه، المدينه المنوره، المملكه العربيه السعوديه الطبعة: الأولى ١٦٢٣/٢٠٠٢ م عدد الأجزاء: ٢

٥٦. الكتاب: العواصم والقواصم فى الذب عن سنه أبى القاسم المؤلف: ابن الوزير، محمد بن إبراهيم

بن على بن المرتضى بن المفضل الحسنى القاسمى، أبو عبد الله، عز الدين، من آل الوزير (المتوفى: ٨٩٠هـ) حققه وضبط نصه، وخرج أحاديثه، وعلق عليه: شعيب الأرناؤوط الناشر: مؤسسه الرساله للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت الطبعة: الثالثه، ١٤١٥ هـ - ١٩٩٦ م

٥٧. الكتاب: أبو بكر الصديق أول الخلفاء الراشدين المؤلف: محمد رضا (المتوفى: ١٣٦٩هـ) الناشر: دار إحياء الكتب العربيه الطبعة: الثانية، ١٣٩٩ هـ - ١٩٥٠ م

٥٨. الكتاب: شرح الزرقانى على المواهب اللدنيه بالمنح المحمديه المؤلف: أبو عبد الله محمد بن عبد

الباقى بن يوسف بن أحمد بن شهاب الدين بن محمد الزرقانى المالكى (المتوفى: ١١٢٢هـ)

الناشر: دار الكتب العلميه الطبعة: الأولى ١٦١٧-١٩٩٩م

٥٩. الكتاب: المنتخب من علل الخلال (ومعه تتمه) المؤلف: أبو محمد موفق الدين عبد الله بن أحمد

بن محمد بن قدامه الجماعيلى المقدسى ثم الدمشقى الحنبلى، الشهير بابن قدامه المقدسى (المتوفى: ٩٢٠هـ) تحقيق: أبى معاذ طارق بن عوض الله بن محمد الناشر: دار الرايه للنشر

والتوزيع

٦٠. الكتاب: الموقظه فى علم مصطلح الحديث المؤلف: شمس الدين أبو عبد الله محمد بن أحمد بن عثمان بن قايماز الذهبى (المتوفى: ٧٤٨هـ) اعنتى به: عبد الفتاح أبو غده الناشر: مكتبه المطبوعات الإسلاميه بحلب الطبعة: الثانيه، ١٦١٢ هـ عدد الأجزاء: ١

٦١. الكتاب: صحيح ابن حبان بترتيب ابن بلبان المؤلف: محمد بن حبان بن أحمد بن حبان بن معاذ بن معبد، التميمى، أبو حاتم، الدارمى، البستى (المتوفى: ٣٥٤هـ) المحقق: شعيب الأرنؤوط الناشر: مؤسسہ الرسالہ - بيروت الطبعة: الثانيه، ١٦١٦ - ١٩٩٣

٦٢. الكتاب: تفسير الشعراوى - الخواطر المؤلف: محمد متولى الشعراوى (المتوفى: ١٤١٨هـ) الناشر: مطابع أخبار اليوم. نشر عام ١٩٩٧م

الجامع الكبير:

٦٣. تفسير القرآن اسم المؤلف: عبد الرحمن بن محمد بن إدريس الرازى ، دار النشر: المكتبه العصريه - صيدا ، تحقيق : أسعد محمد الطيب

٦٤. كتب ورسائل وفتاوى شيخ الإسلام ابن تيميه اسم المؤلف: أحمد عبد الحليم بن تيميه الحرانى أبو العباس ، دار النشر : مكتبه ابن تيميه، الطبعة: الثانيه، تحقيق: عبد الرحمن بن محمد بن قاسم العاصمى النجدى

٦٥. الجامع الصحيح المختصر اسم المؤلف: محمد بن إسماعيل أبو عبد الله البخارى الجعفى ، دار النشر : دار ابن كثير، اليمامه - بيروت - ١٩٠٧ - ١٩٨٧ ، الطبعة : الثالثه ، تحقيق : د. مصطفى ديب البغا

ص: ١٦٩

٦٦. صحيح مسلم اسم المؤلف: مسلم بن الحجاج أبو الحسين القشيري النيسابوري ، دار النشر : دار إحياء التراث العربي - بيروت ، تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي

٦٧. الأحاديث المختارة اسم المؤلف: أبو عبد الله محمد بن عبد الواحد بن أحمد الحنبلي المقدسي ، دار النشر : مكتبة النهضة الحديثه - مكة المكرمة - ١٩١٠، الطبعة: الأولى، تحقيق: عبد الملك بن عبد الله بن دهيش

٦٨. المستدرک على الصحيحين اسم المؤلف: محمد بن عبد الله أبو عبد الله الحاكم النيسابوري ، دار النشر : دار الكتب العلميه - بيروت - ١٤١١هـ - ١٩٩٠م، الطبعة: الأولى ، تحقيق : مصطفى عبد القادر عطا

٦٩. صحيح ابن حبان بترتيب ابن بلبان اسم المؤلف: محمد بن حبان بن أحمد أبو حاتم التميمي البستي ، دار النشر : مؤسسه الرساله - بيروت - ١٤١٤ - ١٩٩٣ ، الطبعة: الثانية ، تحقيق : شعيب الأرنؤوط

٧٠. صحيح ابن خزيمة اسم المؤلف: محمد بن إسحاق بن خزيمة أبو بكر السلمى النيسابوري ، دار النشر : المكتب الإسلامى - بيروت - ١٣٩٠ - ١٩٧٠، تحقيق : د. محمد مصطفى الأعظمى

٧١. السنن الكبرى اسم المؤلف: أحمد بن شعيب أبو عبد الرحمن النسائي ، دار النشر : دار الكتب العلميه - بيروت - ١٩١١-١٩٩١ ، الطبعة: الأولى، تحقيق: د. عبد الغفار سليمان البندارى ، سيد كسروى حسن

٧٢. سنن أبى داود اسم المؤلف: سليمان بن الأشعث أبو داود السجستاني الأزدي ، دار النشر : دار الفكر - - ، تحقيق : محمد محيى الدين عبد الحميد

٧٣. سنن ابن ماجه اسم المؤلف: محمد بن يزيد أبو عبدالله القزوينى ، دار النشر : دار الفكر - بيروت - - ، تحقيق : محمد فؤاد عبد الباقي

٧٤. الجامع الصحيح سنن الترمذى اسم المؤلف: محمد بن عيسى أبو عيسى الترمذى السلمى ، دار النشر : دار إحياء التراث العربى - بيروت - - ، تحقيق : أحمد محمد شاكر وآخرون

٧٥. سنن سعيد بن منصور اسم المؤلف: سعيد بن منصور الخراسانى، دار النشر : الدار السلفيه - الهند - ١٩٠٣هـ - ١٩٨٢م، الطبعة: الأولى ، تحقيق : حبيب الرحمن الأعظمى

٧٦. الكتاب المصنف في الأحاديث والآثار اسم المؤلف: أبو بكر عبد الله بن محمد بن أبي شيبه الكوفى ، دار النشر : مكتبه الرشد - الرياض - ١٦٠٩ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : كمال يوسف الحوت

٧٧. المصنف اسم المؤلف: أبو بكر عبد الرزاق بن همام الصنعانى ، دار النشر : المكتب الإسلامى -

بيروت - ١٤٠٣ ، الطبعة: الثانية، تحقيق: حبيب الرحمن الأعظمى

٧٨. الآحاد والمثانى اسم المؤلف: أحمد بن عمرو بن الضحاك أبو بكر الشيبانى ، دار النشر : دار الرايه - الرياض - ١٤١١ - ١٩٩١ ، الطبعة: الأولى ، تحقيق : د. باسم فيصل أحمد الجوابره ٧٩. المعجم الكبير اسم المؤلف: سليمان بن أحمد بن أيوب أبو القاسم الطبرانى ، دار النشر : مكتبه الزهراء - الموصل - ١٤٠٤ - ١٩٨٣ ، الطبعة: الثانية ، تحقيق : حمدى بن عبدالمجيد السلفى

٨٠ شرح مسند أبى حنيفة ، اسم المؤلف: الملا على القارى، على بن سلطان محمد (المتوفى :

١٠١٦هـ)، بر مبنای برنامه ى الجامع الكبير

٨١ مسند أبى يعلى اسم المؤلف: أحمد بن على بن المثنى أبو يعلى الموصلى التميمى ، دار النشر : دار المأمون للتراث - دمشق - ١٤٠٤ - ١٩٨٦ ، الطبعة: الأولى، تحقيق : حسين سليم أسد

٨٢- مجمع الزوائد ومنبع الفوائد اسم المؤلف: على بن أبى بكر الهيثمى، دار النشر : دار الريان للتراث / دار الكتاب العربى - القاهرة ، بيروت - ١٦٠٧

٨٣- كنز العمال فى سنن الأقوال والأفعال اسم المؤلف: علاء الدين على المتقى بن حسام الدين الهندى ، دار النشر : دار الكتب العلميه - بيروت - ١٩١٩-١٩٩٨م، الطبعة: الأولى ، تحقيق : محمود عمر الدمياطى

٨٤. جامع الاحاديث الجامع الصغير وزوائده والجامع الكبير اسم المؤلف: الحافظ جلال الدين عبد الرحمن السيوطى ، بر مبنای برنامہ ى الجامع الكبير

٨٥. جزء الألف دينار وهو الخامس من الفوائد المنتقاه والأفراد الغرائب الحسان اسم المؤلف: أبو بكر أحمد بن جعفر بن حمدان القطيعى ، دار النشر : دار النفائس - الكويت - ١٤١٤ هـ - ١٩٩٣م،

الطبعة : الأولى ، تحقيق: بدر بن عبد الله البدر

٨٦. الأمالى المطلقة اسم المؤلف: أحمد بن حجر العسقلانى ، دار النشر : المكتب الإسلامى - بيروت - ١٤١٦ هـ - ١٩٩٠م، الطبعة: الأولى ، تحقيق : حمد بن عبد المجيد بن إسماعيل السلفى

٨٧. فتح الباري شرح صحيح البخارى اسم المؤلف: أحمد بن على بن حجر أبو الفضل العسقلانى الشافعى، دار النشر: دار المعرفة - بيروت، تحقيق: محب الدين الخطيب

٨٨ عمده القارى شرح صحيح البخارى اسم المؤلف: بدر الدين محمود بن أحمد العينى، دار النشر: دار إحياء التراث العربى - بيروت

٨٩. فيض القدير شرح الجامع الصغير اسم المؤلف: عبد الرؤوف المناوى، دار النشر: المكتبة التجاربه الكبرى - مصر - ١٣٥٩هـ، الطبعة: الأولى

٩٠. التاريخ الكبير اسم المؤلف: محمد بن إسماعيل بن إبراهيم أبو عبدالله البخارى الجعفى، دار النشر: دار الفكر، تحقيق: السيد هاشم الندوى

٩١. حليه الأولياء وطبقات الأصفياء اسم المؤلف: أبو نعيم أحمد بن عبد الله الأصبهانى، دار النشر: دار الكتاب العربى - بيروت - ١٤٠٥، الطبعة: الرابعه

٩٢. تاريخ أسماء الثقات اسم المؤلف: عمر بن أحمد أبو حفص الواعظ، دار النشر: الدار السلفيه - الكويت - ١٤٠٤ - ١٩٨٦، الطبعة: الأولى، تحقيق: صبحى السامرائى

٩٣. تذكره الحفاظ اسم المؤلف: أبو عبد الله شمس الدين محمد الذهبى، دار النشر: دار الكتب العلميه - بيروت، الطبعة: الأولى

٩٤. ذكر أسماء من تكلم فيه وهو موثق اسم المؤلف: محمد بن أحمد بن عثمان بن قايماز الذهبى أبو عبد الله، دار النشر: مكتبة المنار - الزرقاء - ١٤٠٦، الطبعة: الأولى، تحقيق: محمد شكور أمير الميادينى

٩٥. الكامل فى ضعفاء الرجال اسم المؤلف: عبدالله بن عدى بن عبد الله بن محمد أبو أحمد الجرجانى، دار النشر: دار الفكر - بيروت - ١٦٠٩ - ١٩٨٨، الطبعة: الثالثه، تحقيق: يحيى مختار غزاوى

٩٦. الضعفاء الكبير اسم المؤلف: أبو جعفر محمد بن عمر بن موسى العقيلى، دار النشر: دار المكتبة العلميه - بيروت - ١٤٠٤هـ - ١٩٨٩م، الطبعة: الأولى، تحقيق: عبد المعطى أمين قلعبجى

٩٧. لسان الميزان اسم المؤلف: أحمد بن على بن حجر أبو الفضل العسقلانى الشافعى، دار النشر: مؤسسه الأعلمى للمطبوعات - بيروت - ١٦٠٩ - ١٩٨٩، الطبعة: الثالثه، تحقيق: دائره المعرف النظاميه - الهند -

٩٨. ميزان الاعتدال فى نقد الرجال اسم المؤلف: شمس الدين محمد بن أحمد الذهبى ، دار النشر : دار الكتب العلميه - بيروت - ١٩٩٥ ، الطبعة: الأولى ، تحقيق : الشيخ على محمد معوض والشيخ عادل أحمد عبد الموجود
٩٩. الكاشف فى معرفه من له روايه فى الكتب الستة اسم المؤلف: حمد بن أحمد أبو عبدالله الذهبى الدمشقى، دار النشر : دار القبله للثقافه الإسلاميه ، مؤسسه علو - جده - ١٩١٣ - ١٩٩٢ ، الطبعة: الأولى ، تحقيق: محمد عوامه
١٠٠. تقريب التهذيب اسم المؤلف: أحمد بن على بن حجر أبو الفضل العسقلانى الشافعى ، دار النشر : دار الرشيد - سوريا - ١٤٠٦ - ١٩٨٩ ، الطبعة: الأولى ، تحقيق : محمد عوامه
١٠١. تهذيب التهذيب اسم المؤلف: أحمد بن على بن حجر أبو الفضل العسقلانى الشافعى ، دار النشر : دار الفكر - بيروت - ١٩٠٦ - ١٩٨٦ ، الطبعة: الأولى
١٠٢. تهذيب الكمال اسم المؤلف: يوسف بن الزكى عبدالرحمن أبو الحجاج المزى ، دار النشر : مؤسسه الرساله - بيروت - ١٦٠٠ - ١٩٨٠ ، الطبعة: الأولى، تحقيق: د. بشار عواد معروف
١٠٣. تاريخ بغداد اسم المؤلف: أحمد بن على أبو بكر الخطيب البغدادى ، دار النشر : دار الكتب العلميه - بيروت --
١٠٤. تاريخ جرجان اسم المؤلف: حمزه بن يوسف أبو القاسم الجرجانى ، دار النشر : عالم الكتب - بيروت - ١٦٠١ - ١٩٨١ ، الطبعة : الثالثه ، تحقيق : د. محمد عبد المعيد خان
١٠٥. تاريخ مدينه دمشق وذكر فضلها وتسميه من حلها من الأماثل اسم المؤلف: أبى القاسم على بن الحسن ابن هبه الله بن عبد الله الشافعى، دار النشر : دار الفكر - بيروت - ١٩٩٥ ، تحقيق : محب الدين أبى سعيد عمر بن غرامه العمري
١٠٦. تاريخ المدينه المنوره اسم المؤلف: أبو زيد عمر بن شبه النميرى البصرى ، دار النشر : دار الكتب العلميه - بيروت - ١٤١٧هـ-١٩٩٩م، تحقيق: على محمد دندل وياسين سعد الدين بيان
١٠٧. الإصابه فى تمييز الصحابه اسم المؤلف: أحمد بن على بن حجر أبو الفضل العسقلانى الشافعى، دار النشر : دار الجيل - بيروت - ١٤١٢ - ١٩٩٢ ، الطبعة: الأولى ، تحقيق : على محمد البجاوى
١٠٨. الاستيعاب فى معرفه الأصحاب اسم المؤلف: يوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر ، دار النشر : دار الجيل - بيروت - ١٦١٢ ، الطبعة: الأولى، تحقيق : على محمد البجاوى

١٠٩. الطبقات الكبرى اسم المؤلف: محمد بن سعد بن منيع أبو عبد الله البصرى الزهرى ، دار النشر : دار صادر - بيروت - -
١١٠. تاريخ ابن معين (روايه الدورى) اسم المؤلف: يحيى بن معين أبو زكريا ، دار النشر : مركز البحث العلمى وإحياء التراث الإسلامى - مكة المكرمة - ١٣٩٩ - ١٩٧٩ ، الطبعة: الأولى ، تحقيق : د. أحمد محمد نور سيف
١١١. سؤالات الحاكم النيسابورى للدارقطنى اسم المؤلف: على بن عمر أبو الحسن الدارقطنى البغدادى ، دار النشر : مكتبه المعارف - الرياض - ١٤٠٤ - ١٩٨٦ ، الطبعة: الأولى ، تحقيق : د. موفق بن عبد الله بن عبد القادر
١١٢. قواعد التحديث من فنون مصطلح الحديث اسم المؤلف: محمد جمال الدين القاسمى ، دار النشر : دار الكتب العلميه - بيروت - ١٣٩٩ هـ - ١٩٧٩ م، الطبعة : الأولى
١١٣. النكت على كتاب ابن الصلاح (م) اسم المؤلف: ابن حجر (م) ، بر مبنای برنامه ى الجامع الكبير
١١٤. العلل الواردة فى الأحاديث النبويه اسم المؤلف: على بن عمر بن أحمد بن مهدى أبو الحسن الدارقطنى البغدادى ، دار النشر : دار طيبه - الرياض - ١٤٠٥ - ١٩٨٥ ، الطبعة: الأولى، تحقيق : د. محفوظ الرحمن زين صالله السلفى
١١٥. علل الترمذى الكبير اسم المؤلف: أبو طالب القاضى ، دار النشر : عالم الكتب ، مكتبه النهضه العربيه - بيروت - ١٦٠٩ ، الطبعة: الأولى ، تحقيق : صبحى السامرائى ، أبو المعاطى النورى ، محمود محمد الصعيدى
١١٦. اللآلىء المصنوعه فى الأحاديث الموضوعه اسم المؤلف: جلال الدين عبد الرحمن بن أبى بكر السيوطى ، دار النشر : دار الكتب العلميه - بيروت - ١٦١٧ هـ - ١٩٩٩ م، الطبعة: الأولى، تحقيق : أبو عبد الرحمن صلاح بن محمد بن عويضة
١١٧. ذخيره الحفاظ اسم المؤلف: محمد بن طاهر المقدسى ، دار النشر : دار السلف - الرياض - ١٤١٦ هـ - ١٩٩٩ م، الطبعة : الأولى ، تحقيق : د. عبد الرحمن الفربوائى
١١٨. المهذب فى فقه الإمام الشافعى اسم المؤلف: إبراهيم بن على بن يوسف الشيرازى أبو إسحاق ، دار النشر : دار الفكر - بيروت
١١٩. كتاب الأموال اسم المؤلف: أبو عبيد القاسم بن سلام، دار النشر : دار الفكر. - بيروت. - ١٦٠٨ هـ - ١٩٨٨ م. ، تحقيق : خليل محمد هراس

١٢٠. أصول السرخسى اسم المؤلف: محمد بن أحمد بن أبى سهل السرخسى أبو بكر ، دار النشر : دار المعرفه - بيروت
١٢١. البحر المحيط فى أصول الفقه اسم المؤلف: بدر الدين محمد بن بهادر بن عبد الله الزركشى ، دار النشر : دار الكتب العلميه - لبنان / بيروت - ١٩٢١هـ - ٢٠٠٠م، الطبعة: الأولى ، تحقيق: ضبط نصوصه وخرج أحاديثه وعلق عليه: د. محمد محمد تامر
١٢٢. السنه اسم المؤلف: عبد الله بن أحمد بن حنبل الشيبانى ، دار النشر : دار ابن القيم - الدمام - ١٤٠٦، الطبعة: الأولى ، تحقيق : د. محمد سعيد سالم القحطانى
١٢٣. السنه اسم المؤلف: أبو بكر أحمد بن محمد بن هارون بن يزيد الخلال ، دار النشر : دار الرايه - الرياض - ١٩١٠ - ١٩٨٩م، الطبعة: الأولى ، تحقيق : د. عطيه الزهرانى
١٢٤. الفصل فى الملل والأهواء والنحل اسم المؤلف: على بن أحمد بن سعيد بن حزم الطاهرى أبو محمد ، دار النشر : مكتبه الخانجي - القاهره
١٢٥. الملل والنحل اسم المؤلف: محمد بن عبد الكريم بن أبى بكر أحمد الشهرستانى ، دار النشر : دار المعرفه - بيروت - ١٤٠٤، تحقيق: محمد سيد كيلانى
١٢٦. منهاج السنه النبويه اسم المؤلف: أحمد بن عبد الحليم بن تيميه الحرانى أبو العباس ، دار النشر : مؤسسه قرطبه - ١٦٠٩، الطبعة : الأولى ، تحقيق : د. محمد رشاد سالم
١٢٧. دلائل النبوه اسم المؤلف: للبيهقى ، بر مبنای برنامه ى الجامع الكبير
١٢٨. السيره الحلبيه فى سيره الأئمين المأمون اسم المؤلف: على بن برهان الدين الحلبي ، دار النشر : دار المعرفه - بيروت - ١٤٠٠
١٢٩. سبل الهدى والرشاد فى سيره خير العباد اسم المؤلف: محمد بن يوسف الصالحى الشامى ، دار النشر : دار الكتب العلميه - بيروت - ١٤١٤هـ، الطبعة: الأولى ، تحقيق : عادل أحمد عبد الموجود وعلى محمد معوض
١٣٠. فضائل الصحابه اسم المؤلف: أحمد بن حنبل أبو عبد الله الشيبانى ، دار النشر : مؤسسه الرساله - بيروت - ١٩٠٣ - ١٩٨٣، الطبعة: الأولى ، تحقيق : د. وصى الله محمد عباس
١٣١. الرياض النضره فى مناقب العشره اسم المؤلف: أحمد بن عبد الله بن محمد الطبرى أبو جعفر ، دار النشر : دار الغرب الإسلامى - بيروت - ١٩٩٦ ، الطبعة: الأولى ، تحقيق : عيسى عبد الله محمد مانع الحميرى

١٣٢. البدايه والنهائيه اسم المؤلف: إسماعيل بن عمر بن كثير القرشى أبو الفداء ، دار النشر : مكتبه المعارف - بيروت
١٣٣. الكامل فى التاريخ اسم المؤلف: أبو الحسن على بن أبى الكرم محمد بن محمد بن عبد الكريم الشيبانى، دار النشر : دار الكتب العلميه - بيروت - ١٦١٥هـ، الطبعة : ط ٢، تحقيق: عبد الله القاضى
١٣٤. المنتظم فى تاريخ الملوك والأمم اسم المؤلف: عبد الرحمن بن على بن محمد بن الجوزى أبو الفرج، دار النشر : دار صادر - بيروت - ١٣٠٨ ، الطبعة: الأولى
١٣٥. تاريخ الطبرى اسم المؤلف: لأبى جعفر محمد بن جرير الطبرى ، دار النشر : دار الكتب العلميه - بيروت
١٣٦. تاريخ الإسلام ووفيات المشاهير والأعلام اسم المؤلف: شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان الذهبى ، دار النشر : دار الكتاب العربى - لبنان / بيروت - ١٦٠٧هـ - ١٩٨٧م، الطبعة: الأولى ، تحقيق: د. عمر عبد السلام تدمرى
١٣٧. فتوح البلدان اسم المؤلف: أحمد بن يحيى بن جابر البلاذرى ، دار النشر : دار الكتب العلميه - بيروت - ١٦٠٣، تحقيق : رضوان محمد رضوان
١٣٨. الوافى بالوفيات اسم المؤلف: صلاح الدين خليل بن أيبك الصفدى ، دار النشر : دار إحياء التراث - بيروت - ١٩٢٠هـ - ٢٠٠٠م، تحقيق : أحمد الأرنؤوط وتركى مصطفى
١٣٩. سير أعلام النبلاء اسم المؤلف: محمد بن أحمد بن عثمان بن قايماز الذهبى أبو عبد الله ، دار النشر : مؤسسه الرساله - بيروت - ١٦١٣، الطبعة : التاسعه ، تحقيق : شعيب الأرنؤوط، محمد نعيم العرقسوسى
١٤٠. وفيات الأعيان و انباء أبناء الزمان اسم المؤلف: أبو العباس شمس الدين أحمد بن محمد بن أبى بكر بن خلكان ، دار النشر : دار الثقافه - لبنان ، تحقيق : احسان عباس
١٤١. العواصم من القواصم فى تحقيق مواقف الصحابه بعد وفاه النبى صلى الله عليه وسلم اسم المؤلف: محمد بن عبد الله أبو بكر بن العربى ، دار النشر : دار الجيل - لبنان - بيروت - ١٦٠٧هـ - ١٩٨٧م، الطبعة : الثانيه، تحقيق: محب الدين الخطيب - ومحمود مهدي الاستانبولى

١٤٢. طبقات الشافعية الكبرى اسم المؤلف: تاج الدين بن علي بن عبد الكافي السبكي، دار النشر: هجر للطباعة والنشر والتوزيع - ١٤١٣هـ، الطبعة: ط ٢، تحقيق: د. محمود محمد الطناحي د. عبد الفتاح محمد الحلو
١٤٣. الأدب المفرد اسم المؤلف: محمد بن إسماعيل أبو عبد الله البخاري الجعفي، دار النشر: دار البشائر الإسلامية - بيروت - ١٤٠٩ - ١٩٨٩، الطبعة: الثالثة، تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي
١٤٤. عده الصابرين وذخيره الشاكرين اسم المؤلف: محمد بن أبي بكر أيوب الزرعي أبو عبد الله، دار النشر: دار الكتب العلمية - بيروت، تحقيق: زكريا علي يوسف
١٤٥. إحياء علوم الدين اسم المؤلف: محمد بن محمد الغزالي أبو حامد، دار النشر: دار المعرفة - بيروت
١٤٦. سر العالمين وكشف ما في الدارين اسم المؤلف: أبو حامد محمد بن محمد الغزالي، دار النشر: دار الكتب العلمية - بيروت - لبنان - ١٩٢٦هـ ٢٠٠٣م، الطبعة: الأولى، تحقيق: محمد حسن محمد حسن إسماعيل وأحمد فريد المزيدي
١٤٧. التذكرة الحمدونية اسم المؤلف: ابن حمدون محمد بن الحسن بن محمد بن علي، دار النشر: دار صادر - بيروت لبنان - ١٩٩٩م، الطبعة: الأولى، تحقيق: إحسان عباس، بكر عباس
١٤٨. تهذيب الأسماء واللغات اسم المؤلف: محي الدين بن شرف النووي، دار النشر: دار الفكر - بيروت - ١٩٩٩، الطبعة: الأولى، تحقيق: مكتب البحوث والدراسات
١٤٩. إيضاح المكنون في الذيل على كشف الظنون اسم المؤلف: إسماعيل باشا بن محمد أمين، دار النشر: دار الكتب العلمية - بيروت - ١٩١٣ - ١٩٩٢
١٥٠. مقاتل الطالبين اسم المؤلف: أبو الفرج الأصفهاني، علي بن الحسين (المتوفى: ٣٥٦هـ)، بر مبنای برنامه ی الجامع الكبير
١٥١. ربيع الأبرار اسم المؤلف: أبو القاسم محمود بن عمرو بن أحمد، الزمخشري جار الله (المتوفى: ٥٣٨هـ)، بر مبنای برنامه ی الجامع الكبير
١٥٢. بلاغات النساء اسم المؤلف: أبو الفضل أحمد بن أبي طاهر ابن طيفور (المتوفى: ٢٨٠هـ)، دار النشر
١٥٣. الأموال لابن زنجويه اسم المؤلف: أبو أحمد حميد بن مخلد بن قتيبة بن عبد الله الخرساني المعروف بابن زنجويه (المتوفى: ٢٥١هـ)، دار النشر

١٥٤. تذكره الحفاظ ، اسم المؤلف: أبو عبد الله شمس الدين محمد الذهبي ، دار النشر : دار الكتب العلميه - بيروت ، الطبعه: الأولى

١٥٥. الحاوى للفتاوى فى الفقه وعلوم التفسير والحديث والأصول والنحو والإعراب وسائر الفنون ، اسم المؤلف: جلال الدين عبد الرحمن بن أبى بكر السيوطى ، دار النشر : دار الكتب العلميه - بيروت / لبنان - ١٩٢١هـ - ٢٠٠٠م، الطبعه: الأولى ، تحقيق : عبد اللطيف حسن عبد الرحمن

١٥٦. شرح نهج البلاغه ، اسم المؤلف: أبو حامد عز الدين بن هبه الله بن محمد بن محمد بن أبى

الحديد المدائنى ، دار النشر : دار الكتب العلميه - بيروت - لبنان - ١٦١٨هـ - ١٩٩٨م، الطبعه :

الأولى ، تحقيق : محمد عبد الكريم النمري

١٥٧. أنساب الأشراف ، اسم المؤلف: أحمد بن يحيى بن جابر البلاذرى (المتوفى : ٢٧٩هـ)، بر مبنای

برنامج الجامع الكبير

١٥٨. معرفه الثقات من رجال أهل العلم والحديث ومن الضعفاء وذكر مذاهبهم وأخبارهم ، اسم المؤلف:

أبى الحسن أحمد بن عبد الله بن صالح العجلي الكوفى نزيل طرابلس الغرب ، دار النشر : مكتبه الدار - المدينه المنوره - السعوديه - ١٤٠٥ - ١٩٨٥ ، الطبعه: الأولى ، تحقيق : عبد العليم عبد العظيم البستوى

١٥٩. التشريع الجنائى فى الإسلام ، اسم المؤلف: عبد القادر عوده (المتوفى: ١٣٧٣هـ)، دار النشر :

١٦٠. المذكر والتذكير ، اسم المؤلف: ابن أبى عاصم ، دار النشر :

١٦١. الديارات للأصبهاني ، اسم المؤلف: أبو الفرج الاصفهاني، على بن الحسين (المتوفى : ٢٥٩هـ)، بر مبنای برنامج الجامع الكبير

١٦٢. تحفه الذاكرين بعده الحصن الحصين من كلام سيد المرسلين ، اسم المؤلف: محمد بن على بن

محمد الشوكانى ، دار النشر : دار القلم - بيروت - لبنان - ١٩٨٤ ، الطبعه: الأولى

١٦٣. الشمائل الشريفة ، اسم المؤلف: جلال الدين عبد الرحمن بن أبى بكر السيوطى ، دار النشر : دار

طائر العلم للنشر والتوزيع، تحقيق : حسن بن عبيد باحبيشى

١٦٤. نزّه المجالس ومنتخب النفائس ، اسم المؤلف: عبد الرحمن بن عبد السلام بن عبد الرحمن بن عثمان الصفورى ، دار

النشر: دار المحبه - دار آيه - بيروت - دمشق - ٢٠٠٢ / ٢٠٠١، الطبعه: لا يوجد، تحقيق: عبد الرحيم مارديني

ص: ١٧٨

١٦٥. الترغيب والترهيب من الحديث الشريف ، اسم المؤلف: عبد العظيم بن عبد القوى المنذرى أبو

محمد ، دار النشر : دار الكتب العلميه - بيروت - ١٦١٧، الطبعة: الأولى ، تحقيق : إبراهيم

شمس الدين

١٦٦. مختصر السير ، اسم المؤلف: محمد بن عبد الوهاب ، دار النشر : مطابع الرياض - الرياض ،

الطبعة : الأولى ، تحقيق: عبد العزيز بن زيد الرومى ، د. محمد بلتاجى ، د. سيد حجاب.

١٦٧. المنتخب من ذيل المذيل ، اسم المؤلف: محمد بن جرير بن يزيد بن كثير بن غالب الآملى، أبو

جعفر الطبرى (المتوفى : ٣١٠هـ)، بر مبنای برنامه ی الجامع الكبير

١٦٨. تحفه الأبرار بنكت الأذكار ، اسم المؤلف: جلال الدين عبد الرحمن السيوطى ، دار النشر : مكتبه

دار التراث - المدينة المنوره / السعوديه - ١٤٠٧هـ / ١٩٨٧م، الطبعة: الأولى ، تحقيق : محى

الدين متو

١٦٩. العيال ويقع فى مجلدين ، اسم المؤلف: أبو بكر عبد الله بن محمد بن عبيد ابن أبى الدنيا القرشى

البغدادى ، دار النشر : دار ابن القيم - السعوديه - الدمام - ١٦١٠هـ - ١٩٩٠م، الطبعة: الأولى ،

تحقيق : د نجم عبد الرحمن خلف

١٧٠. طبقات المفسرين ، اسم المؤلف: أحمد بن محمد الأذنه وى ، دار النشر : مكتبه العلوم والحكم -

السعوديه - ١٦١٧هـ - ١٩٩٧م، الطبعة : الأولى ، تحقيق : سليمان بن صالح الخزى

١٧١، كتاب الأموال اسم المؤلف: أبو عبيد القاسم بن سلام ، دار النشر : دار الفكر. - بيروت. -

١٦٠٨هـ - ١٩٨٨م. ، تحقيق : خليل محمد هراس

١٧٢. الطبقات الكبرى اسم المؤلف: محمد بن سعد بن منيع أبو عبدالله البصرى الزهرى ، دار النشر : دار صادر - بيروت - -

١٧٣. مختصر الأحكام مستخرج الطوسى على جامع الترمذى ، اسم المؤلف: أبى على الحسن بن على

بن نصر الطوسى، دار النشر : مكتبه الغرباء الأثريه - المدينة المنوره - السعوديه - ١٤١٥هـ،

الطبعة: الأولى، تحقيق: أنيس بن أحمد بن طاهر الأندونوسي

١٧٤. شرح السنه اسم المؤلف: الحسين بن مسعود البغوي ، دار النشر: المكتب الإسلامي - دمشق - بيروت - ١٤٠٣ - ١٩٨٣م،
الطبعة: الثانيه ، تحقيق : شعيب الأرنؤوط - محمد زهير الشاويش

ص: ١٧٩

١٧٥. بيان الوهم والإيهام فى كتاب الأحكام ، اسم المؤلف: للحافظ ابن القطان الفاسى أبو الحسن على بن محمد بن عبد الملك ، دار النشر : دار طيبة - الرياض - ١٩٩٧م - ١٦١٨هـ ، الطبعة: الأولى ، تحقيق: د. الحسين آيت سعيد
١٧٦. المغنى عن حمل الأسفار اسم المؤلف: أبو الفضل العراقى ، دار النشر : مكتبة طبريه - الرياض - ١٦١٥هـ - ١٩٩٠م ، الطبعة: الأولى ، تحقيق : أشرف عبد المقصود
١٧٧. مشكاه المصاييح اسم المؤلف: محمد بن عبد الله الخطيب التبريزى ، دار النشر : المكتب الإسلامى - بيروت - ١٩٨٥ ، الطبعة: الثالثة ، تحقيق : محمد ناصر الدين الألبانى
١٧٨. التقرير والتحرير فى علم الأصول ، اسم المؤلف: ابن أمير الحاج . ، دار النشر : دار الفكر - بيروت - ١٦١٧هـ - ١٩٩٩م .
١٧٩. المجموع ، اسم المؤلف: النووى ، دار النشر : دار الفكر - بيروت - ١٩٩٧م
١٨٠. الثقات ، اسم المؤلف: محمد بن حبان بن أحمد أبو حاتم التميمى البستى ، دار النشر : دار الفكر - ١٣٩٥ - ١٩٧٥ ، الطبعة: الأولى ، تحقيق : السيد شرف الدين أحمد
١٨١. الدر المنثور، اسم المؤلف: عبد الرحمن بن الكمال جلال الدين السيوطى ، دار النشر : دار الفكر - بيروت - ١٩٩٣
١٨٢. شرح علل الترمذى / ج ١+٢ ، اسم المؤلف: الإمام الحافظ ابن رجب الحنبلى ، دار النشر : مكتبة المنار - الزرقاء - الأردن - ١٦٠٧هـ - ١٩٨٧م ، الطبعة: الأولى ، تحقيق : الدكتور همام عبد الرحيم سعيد
١٨٣. علوم الحديث (مقدمه ابن الصلاح) ، اسم المؤلف: أبو عمرو عثمان بن عبد الرحمن الشهرزورى ، دار النشر: دار الفكر المعاصر - بيروت - ١٣٩٧هـ - ١٩٧٧م ، تحقيق: نور الدين عتر
١٨٤. تاريخ جرجان ، اسم المؤلف: حمزه بن يوسف أبو القاسم الجرجانى ، دار النشر : عالم الكتب - بيروت - ١٩٠١ - ١٩٨١ ، الطبعة : الثالثة ، تحقيق : د. محمد عبد المعيد خان
١٨٥. العلل الوارده فى الأحاديث النبويه ، اسم المؤلف: على بن عمر بن أحمد بن مهدي أبو الحسن الدارقطنى البغدادى ، دار النشر : دار طيبة - الرياض - ١٩٠٥ - ١٩٨٠ ، الطبعة: الأولى ، تحقيق : د. محفوظ الرحمن زين الله السلفى

١٨٦. هدى السارى مقدمه فتح البارى شرح صحيح البخارى ، اسم المؤلف: أحمد بن على بن حجر أبو الفضل العسقلانى الشافعى ، دار النشر : دار المعرفه - بيروت - ١٣٧٩ - ، تحقيق: محمد فؤاد

عبد الباقي ، محب الدين الخطيب

١٨٧. فتح المغيـث شرح ألفيه الحديث اسم المؤلف: شمس الدين محمد بن عبد الرحمن السخاوى ، دار النشر : دار الكتب العلميه - لبنان - ١٤٠٣هـ، الطبعه: الأولى

١٨٨. تاريخ مدينه دمشق وذكر فضلها وتسميه من حلها من الأمائل ، اسم المؤلف: أبى القاسم على بن الحسن إبن هبه الله بن عبد الله الشافعى ، دار النشر : دار الفكر - بيروت - ١٩٩٥، تحقيق : محب الدين أبى سعيد عمر بن غرامه العمرى

١٨٩. المعارف ، اسم المؤلف: ابن قتيبه أبو محمد عبد الله بن مسلم ، دار النشر : دار المعارف - القاهره ، تحقيق: دكتور ثروت عكاشه

١٩٠. نسب قريش، اسم المؤلف: أبو عبد الله المصعب بن عبد الله بن المصعب الزبيرى ، دار النشر : دار المعارف - القاهره، تحقيق: ليفى بروفسال

١٩١. جامع التحصيل فى أحكام المراسيل ، اسم المؤلف: أبو سعيد بن خليل بن كيكلدى أبو سعيد العلائى ، دار النشر : عالم الكتب - بيروت - ١٩٠٧ - ١٩٨٦ ، الطبعه : الثانيه ، تحقيق : حمدى عبد المجيد السلفى

١٩٢. جمهره أنساب العرب ، اسم المؤلف: أبو محمد على بن أحمد بن سعيد بن حزم الأندلسى، دار النشر : دار الكتب العلميه - بيروت / لبنان - ١٦٢٦ هـ - ٢٠٠٣ م ، الطبعه: الثالثه ، تحقيق : لا يوجد

١٩٣. نثر الدر فى المحاضرات ، اسم المؤلف: أبو سعد منصور بن الحسين الآبى ، دار النشر : دار الكتب العلميه - بيروت لبنان - ١٦٢٦ هـ - ٢٠٠٦ م، الطبعه: الأولى، تحقيق : خالد عبد الغنى محفوظ

ص: ١٨١

معرفی کتاب «امتداد رسالت» تألیف همین نویسنده

این کتاب که بروزترین کتاب در اثبات امامت و خلافت بلافضل حضرت علی (علیه السلام) اهل سنت است، ۳۹۲ صفحه بوده و ۴ فصل دارد:

فصل اول: امامت حضرت علی (علیه السلام) در قرآن، با استناد به آیات هدایت، ولایت و مباحله.

فصل دوم: امامت حضرت علی (علیه السلام) در حدیث، با استناد به ۱۰ حدیث معتبر.

فصل سوم: امامت حضرت علی (علیه السلام) در پرتو عصمت.

و فصل چهارم: غضب خلافت. در این فصل روایات دال بر غضب خلافت را آورده ایم و سپس به شبهه چرایی عدم قیام حضرت امیر ایلام برای باز پس گیری خلافت پاسخ داده ایم.

مهم ترین ویژگی های کتاب:

(۱) نظری همه ی عالمان و محققان سرشناس حدیث اهل سنت و وهابیت درباره ی سند روایات.

(۲) جمع آوری همه ی طرق و اسناد روایات.

(۳) استناد به احکام برنامه معتبر جوامع الکلم.

(۴) سهولت دسترسی به منابع با تفکیک آن ها به چند قسمت برنامه ی الجامع الکبیر، سایت رسمی مکتبه شامله، pdf و متفرقه.

ص: ۱۸۲

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

